

توقفگاه‌هایی برگزیده از

چشم‌اندازهای سومر و اکد

سید احمد الحسن علیه السلام

گردآوری و تنظیم

علاء سالم

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

توقفگاه‌هایی برگزیده از چشم‌اندازهای سومر و اکد	نام کتاب
احمد الحسن <small>عليه السلام</small>	نویسنده
علاء سالم	گردآوری و تنظیم
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی <small>عليه السلام</small>	مترجم
دوم	نوبت انتشار
۱۳۹۵	تاریخ انتشار
۱۰۲/۲	کد کتاب
دوم	ویرایش ترجمه

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن عليه السلام به تارنماهای زیر مراجعه نمایید.

[www.almahdyoon.co/ir](http://www.almahdyoon.co/ir)  
[www.almahdyoon.co](http://www.almahdyoon.co)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



## پیشگفتار

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

#### الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الاثمة و المهديين و سلم تسليماً

امام صادق عليه السلام احتجاج فرزندش قائم عليه السلام بر مردم را به شرح زیر ذکر می‌فرماید: (دعوتم را پاسخ گویند که من شما را از آنچه آگاه شده‌اید و از آنچه خبردار نشده‌اید، مطلع خواهم ساخت. هر کس اهل خواندن کتاب‌ها و صحیفه‌های آسمان است، باید به من گوش فرا دهد. سپس ابتدا (قائم) شروع به خواندن کتاب‌هایی که خداوند عزوجل بر آدم و شیث عليهما السلام نازل فرمود می‌کند، در حالی که امت آدم و شیث هبه‌الله می‌گویند: به خدا سوگند این‌ها همان صُحُف است؛ و به‌طور قطع چیزهایی از آن که نمی‌دانستیم و بر ما پوشیده بود را به ما نمایاند، در حالی که هیچ چیزی از آن کم نشد و هیچ تبدیلی و تحریف و جابه‌جایی در آن رخ نداد؛ سپس شروع به قرائت صحف نوح و صحف ابراهیم عليهما السلام و تورات و انجیل و زبور می‌کند، به‌طوری که اهل تورات و انجیل و زبور می‌گویند: به خدا سوگند این‌ها حقیقتاً صحیفه‌های نوح و ابراهیم عليهما السلام هستند که چیزی از آن‌ها کم نشده و هیچ تبدیلی و تحریفی در آن‌ها راه نیافته است؛ به خدا سوگند این کتاب‌ها، همان تورات جامع، زبور تمام و انجیل کامل هستند و آنچه خوانده شده، چندین برابر چیزی است که ما از آن‌ها می‌خواندیم. سپس قرآن تلاوت می‌کند در حالی که مسلمانان می‌گویند: به خدا سوگند، این همان قرآن واقعی است که خداوند متعال بر محمد صلوات الله و تسلیماته نازل فرمود...<sup>(۱)</sup>.)

تأکید می‌کنم تصور نشود احتجاج قائم به این صحیفه‌ها به‌گونه‌ای است که برای آن‌ها شناخته شده نمی‌باشد، که در این صورت مثلاً با این تصور که این‌ها از خود ساخته‌اند، نپذیرفتن‌شان آسان خواهد بود! بنابراین حکمت خداوند اقتضا می‌کند دعوت‌کننده‌ی الهی در حالی که تأییدکننده‌ی آنچه در پیشگاه منتظران است، بیاید و ندای ایشان همواره ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْ﴾ (تأییدکننده‌ی آنچه پیش از من بوده است، هستیم). می‌باشد؛ هر کس بر اساس کتاب و متونی که به آن ایمان دارد؛ حتی اگر در آن‌ها تحریف و تزویرهایی با عمل علمای بی‌عمل یا دخالت‌های سلاطین جور وجود داشته باشد، آنچه برای برپاداشتن حق و احتجاج بر ایشان باقی مانده، کفایت می‌کند، به‌طوری که عاقل حکیم شک و تردیدی در خود راه نخواهد داد. بر این اساس، سید احمد الحسن عليه السلام -یمانی موعود و رهایی‌بخش منتظر- حجت و برهان صدق دعوت جهانی‌اش را بر مسلمانان با احتجاج به قرآن و سنت و بر یهودیان با متون اسفار تورات و بر مسیحیان با متون ذکر شده در آن، اضافه بر متون عهد جدید، مطرح ساختند.

اما سؤالی باقی می‌ماند: صحیفه‌های آدم، شیث، نوح و ابراهیم عليهم السلام که به‌وسیله‌ی آن‌ها احتجاج می‌کند،

کجا هستند؟ و آیا طوفان اول (طوفان نوح) اثری از آن بر جای گذاشته است؟

به علاوه شکی در این نیست که شناخت آنچه در این صحیفه‌ها می‌باشد، بسیار حائز اهمیت است؛ چه به دلیل سهمی که در اقامه‌ی حجت بر آن کس که به آن‌ها اعتقاد دارد، و یا چه بسا مهم‌تر از این، سهمی که در تصحیح آنچه در ذهن منکر دعوت قائم (علیه السلام) مبتنی بر ذهنیاتش می‌باشد، دارد؛ چرا که چنین شخصی وقتی می‌بیند این صحیفه‌ها برخلاف اعتقاداتش سخن می‌گویند و کاملاً با آنچه قائم (علیه السلام) در دعوتش مطرح می‌سازد سازگار است، سعی بر تعدیل موضع‌گیری‌اش در برابر این دعوت می‌کند؛ اینکه چگونه او می‌تواند از مخالفت خود با پیامبران خدا (آدم، نوح و ابراهیم (علیهم السلام)) شادمان باشد!

اما به چه صورتی منتظر رسیدن آن صحیفه‌ها خواهیم شد، حال آنکه دوره‌ی تدوین و نگاشتن، همان‌طور که تاریخ‌شناسان و باستان‌شناسان بیان می‌دارند تقریباً تا پیش از نیمه‌ی هزاره‌ی چهارم پیش از میلاد آغاز نشده بود؟!

برای کشف سرخ‌های این معما به دو مؤلفه‌ی مهم نیاز داریم؛ اول: به دست آوردن خود این صحیفه‌ها (ماده‌ی حقیقی)؛ و دوم: فراهم بودن یک معلم حقیقی حکیم و آگاه به آن‌ها.

بسیار تأکید می‌کنم که مؤلفه‌ی دوم نیازی مبرم و ضروری است؛ چرا که اگر تصور کنیم مقدّر شده باشد که نقشه‌های مهندسی پیچیده‌ای که توسط مهندسان ماهر و زبردست ترسیم شده به دست شخصی نادان یا کم‌خرد بیفتند، و بعد فرصت اعمال آنچه در آن است به او داده شود، نتیجه چه خواهد بود؟ دقیقاً همان نتیجه‌ای حاصل خواهد شد که در صورت افتادن صحیفه‌های الهی به دست شخصی نادان به حقیقت آن‌ها، به دست خواهد آمد.

در خصوص مؤلفه‌ی اول، سؤال مطرح می‌شود: کجا می‌توانیم به این متون دست پیدا کنیم؟ گمان نمی‌کنم جایی غیر از سرزمین سومر و اکد به ذهن محقق باستان‌شناس یا محقق دینی خطور کند؛ چرا که نوح و ابراهیم (علیهم السلام) (نوادگان آدم و شیث (علیهم السلام)) از این منطقه هستند؛ و به علاوه تاریخ انسانی، در مورد تمدنی که از سومریان پیش‌تر بوده سخنی به میان نیاورده تا این صحیفه‌ها را در سرزمین‌های این تمدن جست‌وجو کنیم.

با دانستن این حقیقت، پی می‌بریم که این معلم آگاه و حکیم (که مؤلفه‌ی دوم برای کشف حقیقت می‌باشد) نیز باید سومری باشد؛ این همان رویکرد صحیحی است که با وجود آن می‌توان به ثمره‌هایی دست یافت؛ و بدون آن، وضعیت ما تفاوت چندانی با شخصی که در صحرا آهن می‌کارد و از آن انتظار چیدن انگور را دارد، نخواهد داشت!

اما چرا؟ زیرا این‌ها - اگر یافت شوند - متونی هستند که حکایت‌کننده‌ی زبان قومی در زمان‌های دوردست می‌باشند. آیا وضعیت شما در امروز، مانند دیروز نزدیک می‌باشد؟ حال نسبت به گذشته‌ی دیرین و بعید چگونه خواهد بود؟! این از یک جهت.

اما از جهتی دیگر، این‌ها متونی دینی هستند و از آنجا که دربرگیرنده‌ی اسرار غیب و ملکوت و حقایق الهی می‌باشند، رمزگونه و رازآلود هستند؛ به‌عنوان مثال چه بسیار عبارت ﴿سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ﴾ (هفت گاو

فربه) را شنیده‌ایم و در ذهن کدام‌یک از ما اینکه منظور، هفت گاو چهارپای فربه است راه پیدا نکرده باشد (یا حتی شاید گاو استرالیایی به ذهن ما خطور کرده باشد چرا که به این صفت، ممتاز می‌باشند) در حالی که چه کسی غیر از یوسف (علیه السلام) متوجه می‌شود که منظور، هفت سال می‌باشد و اقدام به پایه‌ریزی اقتصاد کامل سرزمین مصر در زمان خویش می‌کند! ماجرای صحیفه‌های مورد جست‌وجو نیز دقیقاً از همین سنخ می‌باشد. و از جهت سوم، اینکه متون دینی در نظر انسان متدین در سرشتش مهم می‌باشند و درگیری حق و باطل در هیچ روزی در این دنیای امتحان، پایانی ندارد؛ بنابراین به‌طور معمول پیروان باطل به تحریف عمدی و دخل و تصرف در آن می‌پردازند و یا آن‌ها را به کسانی که اهل واقعی آن نمی‌باشند، وا می‌گذارند، که در نتیجه منجر به پوشانیدن یا مشوش ساختن حقیقت می‌شود؛ بنابراین چه کسی غیر از این معلم ربانی و حکیم، قادر به کشف تحریف‌ها از این همه صحنه‌سازی‌ها و بازگرداندن شان به صورت واضح و روشنشان می‌باشد؟! در مورد متون تمامی صحیفه‌ها و کتب الهی علی‌رغم نزدیک بودنشان از منظر تاریخی به انسان قرن بیست و یک، گفته می‌شود افسانه‌هایی بیش نیستند؛ در این صورت نصیب و بهره‌ی این صحیفه‌ها چه توصیفی خواهد بود؟!

در یک چهارم اول قرن گذشته عملیات حفاری و پژوهشی از طرف باستان‌شناسان در جنوب عراق، یعنی سرزمین بین‌النهرین (سومر و اکد) و اطراف آن افزایش یافت؛ و تعداد الواح گلین سومری کشف‌شده افزایش پیدا کرد و این خبری مسرت‌بخش است، برای کسی که در این تحقیق و جست‌وجو از صحیفه‌های آدم و نوح و ابراهیم (علیه السلام)، با ما هم‌سفر می‌باشد و چه‌بسا برخی از آن‌ها در میان این آثار کشف شده، موجود باشند! چندین دهه پیش‌تر و به‌طور مشخص در سال ۱۸۵۳ میلادی، برای اولین بار اکتشاف متن حماسه‌ی معروف گیلگمش به پایان رسید؛ آن‌طور که گفته شد، مروارید تاج تمدن سرزمین بین‌النهرین، حماسه‌ای سومری است که با خط میخی بر دوازده کتیبه‌ی گلی در کتابخانه‌ای شخصی که مربوط به پادشاه بابلی آشور پانی‌بال در عراق می‌باشد، نگاشته شده بود، که از آن به اسطوره تعبیر شد؛ و از آنجا که از قدیم‌الایام حماسه‌های چند ملیتی انکار نشده‌اند و هنوز هم انکار نمی‌شوند، بعضی از آن‌ها اهمیت اسطوره‌ها در زندگی انسان کهن و انسان معاصر را توأمأً متصور شدند. همچنین در مورد آن گفته شد، قدیمی‌ترین قصه‌ای است که انسان به رشته‌ی تحریر درآورده است؛ و بعضی از عراقی‌ها بر دیگران به این افتخار می‌کنند که صاحب کهن‌ترین قصه در تاریخ انسان می‌باشند! همچنین در مورد آن گفته شد، میراثی ادبی است که الهام‌بخش هنرمندان و نویسندگان می‌باشد و.... این‌گونه این متن سومری در بهترین وضعیتش برای کمک به شناخت تاریخ تمدن سرزمین بین‌النهرین و روش اندیشیدن انسان کهن باقی ماند. حال اگر وضعیت در خصوص مروارید متون سومری همان‌گونه باشد که شنیدیم، نظر و عقیده در خصوص سایر کتیبه‌های سومری که هنوز اکتشافشان کامل نشده، چه می‌تواند باشند؟!

این نظر و عقیده‌ی بیشتر باستان‌شناسان و همچنین علمای دینی در مورد کتیبه‌ها یا الواح گلین کشف‌شده در سرزمین انبیای الهی آدم، نوح و ابراهیم (علیه السلام) (عراق) می‌باشد؛ و این نه باعث غم و اندوه حاصل از به دست نیاموردن میراث پیامبران (صحیفه‌ها) است و نه فقط نسبت ناروا دادن به تمامی آن امت‌هاست؛ با

تصور اینکه آن‌ها اسیر افسانه‌ها و خرافات و نه چیز دیگر می‌باشند (و در عین حال با اعتراف به اینکه این ملت صاحب کهن‌ترین و عالی‌ترین تمدن می‌باشند و اقدام به تعلیم نگاشتن، کشاورزی، ساخت ارباب‌ها، قانون‌گذاری، هندسه و جبر و ... به دیگران نمودند) و به این بسنده نشد، بلکه این نگاه غیرمنصفانه به متن‌های سومری باعث شد که به ادیان متأخر از آن (یهود، مسیحیت و اسلام) تنها به چشم خرافات و افسانه‌هایی دیگر نگریسته شود.

با این حال، معلم و حکیم سومری (از جنوب عراق) معترضانه می‌فرماید: (... داستان‌های سومری در واقع چیزی جز پیش‌گویی‌های غیبی که آدم آن‌ها را به زمین آورد، نیست؛ و اینکه این‌ها همان حکایات فرزندان صالح او (علیه السلام) و آنچه بر آن‌ها می‌گذرد، می‌باشد؛ به‌ویژه کسانی که نشانه‌های مهمی در راه دین هستند، مانند دموزی (فرزند نیکوکار) یا گیلگمش).

آری، وجود تحریف و تغییر در بعضی از آن‌ها به این معنا نیست که حکم به اسطوره و افسانه بودن همگی‌شان صادر شود.

به‌علاوه می‌گوییم: اگر تقدیر بر آن باشد که امروز آموزگاری در پیشگاه گیلگمش سومری در بین ما حاضر باشد تا شرحی بر برخی مفردات حماسه و مقاصد آن‌ها ارائه دهد، گمان نمی‌کنم هیچ فرد باانصافی پیدا شود که به جهت احترام، سکوت پیشه کند و یا اگر کسی بخواهد او را از گوش فرا دادن بازدارد، حرص نورزد. حال اگر سخنگو خود گیلگمش دانا و حکیم باشد، این سکوت پیشه کردن و گوش فرادادن چگونه خواهد بود؟! این‌ها «توقفگاه‌هایی برگزیده از چشم‌اندازهای سومر و اکد» می‌باشند که سید احمد الحسن (علیه السلام) در پیشگاه طالبان حق و حقیقت قرار می‌دهد و بنده نیز برخی پاورقی‌ها و پیوست‌ها را به جهت بهره‌مندی بیشتر، افزون نموده‌ام. والحمد لله رب العالمین.

حاشیه‌نویس: ۲۴ صفر ۱۴۳۴ هـ ق. (۱)



## توقفگاه‌های برگزیده از چشم‌اندازهای سومر و اکد

سومر و اکد را برگزیدیم؛ چرا که از نظر آثار باستانی، تاریخی و دینی ثابت شده است که نوح و ابراهیم علیهم‌السلام از ایشان می‌باشند؛<sup>(۱)</sup> بنابراین آن‌ها اصل و ریشه‌ی دین هستند و در ابتدای زمان، دین از آن‌ها آغاز گشته است و در آخرالزمان نیز از آن‌ها آغاز خواهد شد.

زیرا از لحاظ آثاری و تاریخی و دینی ثابت شده آن‌ها ملتی هستند که هزاران سال بر دُموزی یا «فرزند نیکوکار» نوحه‌سرایی کردند و در انتظار گیلگمش یا «جنگجویی که پیشاهنگ است» به سر بردند و پیوسته کسانی که پس از آن‌ها در سرزمین بین‌النهرین آمدند نیز بر حسین علیه‌السلام نوحه‌سرایی می‌کنند و در انتظار مهدی به سر می‌برند؛ گیلگمش که هزاران سال است به ظهور او در سرزمینشان وعده داده شده است. اما کسانی که در جایی غیر از سرزمین سومر و اکد - سرزمین پدران مهدی، نوح و ابراهیم علیهم‌السلام - منتظر ظهور مهدی هستند،<sup>(۲)</sup> انتظارشان به درازا خواهد کشید و انتظاری بی‌پایان خواهند داشت.

---

۱- اما ارتباط نوح و نواده‌اش ابراهیم علیهم‌السلام با سرزمین بین‌النهرین از نظر باستانی و تاریخی واضح است؛ این همان چیزی است که باستان‌شناس معروف «سر لئونارد وولی» و سایر کاوشگران باقی‌مانده‌های طوفان در «اور» یکی از شهرهای اصلی سومریان به آن دست یافتند. باستان‌شناس آلمانی «ورنر کلیر» می‌گوید: (و این گونه افسانه‌ی گیلگمش با قصه‌ی طوفان تلافی و اتحاد پیدا می‌کند؛ در چاهی حفر شده در دشت سرزمین بین‌النهرین). انجیل از منظر تاریخ، اثبات کتاب کتاب‌ها، نیویورک: ویلیام مورو، ۱۹۶۴، صفحه ۲۵ تا ۲۹.

و اما از منظر دینی، برخی از متونی که بر این موضوع تأکید می‌ورزند:

از مفضل بن عمر نقل شده است که گفت: نزد ابو عبدالله امام صادق علیه‌السلام هنگامی که به سمت ابوالعباس می‌رفت بودم. وقتی به کناسه (مکانی در کوفه) رسیدیم ... فرمود: (بیاده شو! اینجا مکان اولین مسجد کوفه است که آدم علیه‌السلام طرح‌ریزی نمود و من کراهت دارم که سواره به اینجا داخل شوم. گفتم: چه کسی آن را تغییر داد؟ فرمود: نخستین چیزی که آن را تغییر داد، طوفان در زمان نوح علیه‌السلام بود.... عرض کردم: آیا کوفه و مسجدش در زمان نوح علیه‌السلام وجود داشت؟ به من فرمود: آری ای مفضل! منزل نوح و قومش در قریه‌ای در یک‌منزلی فرات در سمت غربی کوفه قرار داشت... ای مفضل! همین جا بت‌های قوم نوح علیه‌السلام برپا بود: یغوث، یعوق و نسر... سپس خداوند تبارک و تعالی بارانی سیل‌آسا بر آن‌ها فرو فرستاد و فرات و تمامی چشمه‌ها طغیان کردند و خداوند (یادش بزرگ باد) آن‌ها را غرق نمود و نوح و کسانی که در کشتی همراهش بودند را رهانید... کافی: ج ۸ ص ۲۸۱.

و از ابن مسکان روایت شده است: ابو عبدالله علیه‌السلام فرمود: (آزر پدر ابراهیم علیه‌السلام منجم نمرود بن کنعان بود. به او گفت: من با حساب ستارگان دیدم که در این زمان مردی به دنیا می‌آید که این دین را منسوخ و به دین دیگری دعوت می‌کند. نمرود به او گفت: در کدام سرزمین چنین چیزی رخ می‌دهد؟ گفت: در همین سرزمین؛ و خانه‌ی نمرود در کوئی ربی بود؛ که این سرزمین، قریه‌ای در عراق می‌باشد. معجم البلدان - یاقوت الحموی: ج ۴ ص ۴۸۷.

۲- ابن اثیر حدیثی از علی علیه‌السلام روایت می‌کند: (مردی به او عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! از ریشه‌ی خودتان ای گروه قریش، مرا باخبر نما. فرمود: ما از کوئی هستیم؛ و منظور کوئی عراق است که در میان سواد قرار دارد و آنجا محل تولد ابراهیم خلیل می‌باشد). نهایت فی غریب الحدیث و الاثر: ج ۴ ص ۲۰۸.

## توقفگاه اول:

## حماسه‌های سومر و اکد و دین الهی

برخی یا بیشتر پژوهشگران تاریخ خاور نزدیک یا خاورمیانه‌ی باستان، دین را صرفاً زائیده‌ی طبیعت انسانی می‌دانند که شروع آن از مقدس‌سازی ایشتار، الهه‌ی زن، با نام‌های متفاوتی که داشته و مجسمه‌هایی که از او در اندازه‌های مختلف در تمدن‌های خاور نزدیک باستان یافت شده و تاریخ آن به بیش از نه هزار سال پیش از میلاد می‌رسد، آغاز گشته است. آن‌ها تحلیلی بر سرآغاز دین ارائه نموده‌اند به این صورت که در ابتدا، جنس ماده در قالب مادر، بر جامعه‌ی انسانی سیطره و تحکم داشته است؛ زیرا فرزندان به دور مادر اجتماع می‌نمودند و وابستگی و انتساب دیگری غیر از او نمی‌شناخته‌اند؛ به این ترتیب از دید این عده، جنس مؤنث (ایشتار، مادر والا) مقدس شمرده و برای او پیکره‌هایی ساخته شد. جامعه‌ی انسانی پس از کشف کشاورزی و به دنبال آن، دست یافتن به ثبات و نیز ساختن خانه و خانواده، به جامعه‌ای مردسالار تبدیل شد؛ و این تغییر به نوبه‌ی خود خدایان مذکر را وارد معابد نمود. به این ترتیب دینی پایه‌گذاری شد که مدت‌ها بعد به یهودیت، مسیحیت، اسلام و غیره تکامل یافت.

ولی این‌ها که نظریه‌ی خود را بر پایه‌ی پیکره‌های باستانی زنانه استوار می‌سازند، از یاد می‌برند که نظریه‌ی آن‌ها می‌تواند به راحتی مورد شک و خدشه قرار گیرد؛ با این فرض که این پیکره‌ها برای تحریک غریزه‌ی جنسی ساخته شده و به چیز مقدسی اشاره ندارد. یک کاوشگر زبده و دانا با دیدن مؤنث مقدسی که در زمانی مشخص برای او مجسمه‌ای ساخته شده چنین نتیجه نمی‌گیرد که هر تمثال زنانه‌ای که پیش از آن ساخته شده نیز برای چنین مقصودی می‌باشد. این نظریه که (انسان دوره‌ی باستان ابزاری برای تحریک غریزه‌ی جنسی می‌ساخته) موجود است و برخی باستان‌شناسان آن را مطرح نموده‌اند.

علاوه بر این، در برخی متون باستانی، الهه‌ی ایشتار یا اینانا در بلاد سومر و اکد با ویژگی‌های دنیایی که انسان در آن زندگی می‌کند، توصیف شده است و در این متون، ایشتار نه تنها مادر نیست، بلکه حتی یک مؤنث واقعی هم به شمار نرفته است.

این دنیا بود که پادشاهی دُموزی را هنگامی که بر تخت نشست و تاج به سر کرد و برخلاف دیگر پادشاهان از خضوع و کرنش در برابر او ابا ورزید، نپذیرفت و دنیا، دُموزی (فرزند نیکوکار) را به شیاطین تحویل داد تا او را به قتل برسانند:

«اینانا (ایشتار) رهسپار دو شهر سومری "اوما" و "بادتیبیرا" می‌شود و خدایان این دو شهر، همان‌طور که

توقفگاه‌هایی برگزیده از چشماندازهای سومر و اکد ..... ۱۱  
پیش‌تر گفتیم، با خضوع و خشوع او را سجده می‌کنند و به‌این ترتیب خود را از چنگال اهریمن نجات می‌دهند.  
سپس به شهر کلاب که خدای حامی آن دموزی است می‌رسد. دنباله‌ی منظومه از این‌جا قرار است:

دموزی (تموز) لباسی فاخر به تن کرد و بر تخت تکیه زد،  
شیاطین از ران‌هایش گرفتند. ...

هفت شیطان به‌سویش حمله بردند، آن‌گونه که بر بالین بیماران حمله‌ور می‌شوند،  
چوپانان از نواختن نای در پیشگاه او دست کشیدند،  
(اینانا) چشم بر او دوخت، با دیده‌ی مرگ به او خیره شد،  
با خصومت با او صحبت کرد، کلماتی از روی خشم و عصبانیت،  
با صدای بلند او را گنه‌کار خواند:  
"سزای اوست، ببریدش" <sup>(۱)</sup>

این همان دنیایی است که وقتی گیلگمش بر تخت نشست و تاج به سر کرد، از خضوع و کرنش در  
برابری امتناع ورزید:

«گیلگمش لب به سخن گشود و به ایشتار شکوهمند پاسخ داد: ...  
چنانچه با تو ازدواج کنم، به چه نکویی خواهی رسید؟  
تو!

تو جز آتشدانی که در سرما خاموش می‌شود، نیستی،  
تو چون دربِ ناقصی می‌مانی که بوران و باد را مانع نیست،  
تو کاخی هستی که درون آن شیرمردان شکست می‌خورند،  
و فیلی هستی که کجاوه‌اش را ویران می‌سازد،

تو همچون قیری هستی که حامل خود را به آلودگی می‌کشاند و مَشکی هستی که حاملش را خیس  
می‌کند،

تو سنگ مرمری هستی که دیوارش فرو می‌ریزد،  
تو چون سنگ یشمی که دشمنش رو به آن کرده، فرییش را می‌خورد،  
تو کفشی هستی که پوشنده‌اش را می‌گزد،  
بر عشق کدام‌یک از عاشقانت پایدار مانده‌ای؟  
و از کدام‌یک از بندگان همیشه راضی بوده‌ای؟ ...» <sup>(۱)(۲)</sup>

به طور کلی این نظریه که اصل دین عبارت است از الوهیت قائل شدن برای مؤنث مادر، فاقد دلایل علمی استوار می‌باشد و به گمانم نیازی به ارائه‌ی ردیه‌ی تفصیلی برای آن نیست.

با این حال ضروری می‌بینم اشاراتی به خاستگاه الهی دین سومری داشته باشم و دلایلی را بر آن بیان نمایم؛ بنابراین موضوع برمی‌گردد به اینکه ثابت شود دین سومری، دینی است الهی، با سابقه و تحریف شده. در اینجا به دنبال آن هستیم که نشان دهیم سومریانی که وضو گرفتن با آب، نماز، روزه، دعا و تضرع را می‌دانسته‌اند، ملتی دین‌دار بوده‌اند و دین آن‌ها نیز دینی الهی بوده است<sup>(۳)</sup>. در حماسه‌ها و داستان‌سرایی‌های

۱- حماسه‌ی گیلگمش: طه باقر.

۲- اطلاق این صفات ذکر شده در متن حماسه مانند خیانت، مکر، نیرنگ و امثال آن‌ها بر دنیا، موضوعی بدیهی در متون دینی می‌باشد. به عنوان مثال: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (و زندگانی این دنیا چیزی جز لهو و لعب نیست و اگر بدانند سرای آخرت، سرای زندگانی است). عنکبوت: ۶۴.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) دنیا را توصیف می‌کند و می‌فرماید: (ای دنیا! از من دوری گزین. خود را به من عرضه می‌کنی یا آرزومندم شده‌ای؟! زمان وصالت نزدیک مباد! هرگز! غیر مرا فریب ده که مرا به تو نیازی نیست. تو را سه طلاقه کرده‌ام که آن را بازگشتی نباشد. زندگی ات کوتاه، بزرگی ات اندک و مرادت کوچک است). نهج البلاغه: خطبه ۷۷.

و امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: (عیسی بن مریم (علیه السلام) به یارانش می‌فرمود: ای فرزندان آدم! از دنیا به سوی خداوند بگریزید و دل‌هایتان را از آن خالی کنید. نه دنیا در خور و شأن شماست و نه شما در شأن آن. نه شما در دنیا باقی می‌مانید و نه دنیا برای شما. پرفریب و پرنیرنگ است. کسی که فریفته‌اش شود، فریب‌خورده است. هر که به آن اطمینان کند، فریفته شده است و هر کس خواهان و دوستدارش باشد، هلاک شده است؛ پس به درگاه خداوند آفریننده‌تان بازگردید و تقوای پروردگارتان را پیشه کنید...). بحار الانوار: ج ۷۰ ص ۱۲۰.

به طور طبیعی، اولیای الهی از خانه‌ای که چنین وضعیتی دارد، گریزان‌اند و ازدواج با آن (وابسته شدن به آن) را نمی‌پذیرند و آن هنگام که درک می‌کنند زندگی ابدی و جاوید در سرای دیگری می‌باشد، قلب‌هایشان به آن سرا متمایل می‌گردد و این همان عملی است که گیلگمش انجام می‌دهد.

۳- با تأکید فراوان علت انتشار این عبادات در بینشان پیامبرانی از سوی خداوند که از خودشان بودند، می‌باشد و این‌ها بعضی از متونی است که برخی از آموزه‌های نوح و ابراهیم (علیهم السلام) که سومریان به آن‌ها عمل می‌کردند را توضیح می‌دهد: کثیر نواء از ابوعبدالله امام صادق (علیه السلام) روایت می‌کند که فرمود: (نوح (علیه السلام) اول رجب سوار کشتی شد و به کسانی که همراهش بودن دستور داد آن روز را روزه بگیرند). خصال صدوق: ص ۵۰۳.

اسماعیل جعفی از ابوجعفر امام محمد باقر (علیه السلام) روایت می‌کند که فرمود: (شریعت (آیین) نوح (علیه السلام) این بود که خداوند به یگانگی و اخلاص و شریک نداشتن پرستیده شود و این همان فطرتی است که مردم بر آن سرشته شده‌اند و از نوح (علیه السلام) و پیامبران پیمان گرفته شد که خدا را بپرستند و چیزی شریک او نگردانند و او را به نماز و امر (به معروف) و نهی (از منکر) و حرام و حلال مکلف و مأمور کرد و احکام حدود و ارث را بر او فرض نکرد. این شریعت نوح بود...). کافی: ج ۸ ص ۲۸۲.

از جابر انصاری روایت شده است که گفت: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: (خداوند ابراهیم را به دوستی برنگزید مگر

مردم سومر، پیش‌گویی‌هایی غیبی وجود دارد که هزاران سال پس از زمان پرداختن سومریان به آن‌ها به وقوع پیوسته است.

البته ممکن است دین آن‌ها در برخی دوره‌ها تحریف شده باشد، ولی به‌هرحال این دین، الهی است؛ همان‌طور که مردم مکه نیز پیرو دین حنیف ابراهیمی تحریف شده بودند و بت‌ها را عبادت می‌کردند و آن‌ها را مقدس می‌شمردند. امروزه نیز سلفی‌ها یا وهابی‌ها که بت‌پرست و وارثان بت‌پرستان قدیم مکه هستند، می‌گویند ما مسلمانیم؛ حال آنکه آن‌ها بت بزرگی را که به باورشان در آسمان است و در زمین وجود ندارد، می‌پرستند؛ بتی که واقعاً دو دست دارد و در هر دست، انگشتانی، و دو پا دارد و دو چشم<sup>(۱)</sup>.

مقوله‌ی تحریف دین الهی پیش‌تر وجود داشته است و همچنان ادامه دارد.

اگر ما به سرآغاز پیدایش دین الهی بازگردیم، می‌بینیم که آدم (علیه السلام) اولین دین الهی را به زمین آورد. در این دین داستان‌هایی از فرزندان نیکوکار وی که پس از او آمدند، درج شده است. فرض بر این است که مردم طبق سنت دیرینه‌ی خود این داستان‌ها را به یاد بسپارند، روایت کنند و برای یکدیگر به ارث بگذارند.

گاهی اوقات حکایات و حماسه‌های سومریان، چیزی جز نقل برخی از این داستان‌های مقدس موروثی نمی‌باشد. سومری‌ها داستان طوفان را با جزئیات فراوان، مدت‌های مدیدی پیش از تورات روایت کرده‌اند:

[طوفان نخستین - نوح:

---

به خاطر اطعام کردن و نماز شب خواندنش در حالی که سایر مردمان در خواب بودند). علل الشرایع صدوق: ج ۱ ص ۳۵.

۱- این‌ها برخی گفته‌های وهابی‌های معتقد به تجسیم می‌باشد:

ابن باز می‌گوید: (... و اعتقاد حقی که اهل سنت و جماعت بر آن هستند این است که خداوند سبحان در آسمان بالای عرش و بالای همه‌ی مخلوقاتش می‌باشد...). مجموع فتاوی و مقالات متنوع: ج ۶؛ و ابن عثیمین می‌گوید: (پرسش‌کننده می‌پرسد: خدا کجاست؟... شیخ: حقیقت در باب این موضوع این است که مؤمن باید معتقد شود خداوند متعال در آسمان است). فتاوی نور علی الدرب.

و هیئت دائمی آن‌ها چنین فتوا داد: (مسأله‌ای که واجب است، ثابت‌نمودن دستان و گام‌ها و انگشتان و بقیه ویژگی‌هایی که خداوند برای خودش ثابت کرده است، می‌باشد که در کتاب و سنت به شکلی آمده است که نسبت به خداوند سبحان شایسته می‌باشد؛ بدون تغییر و چگونگی و مشابه بودن و تعطیل کردن. این ویژگی حقیقت است و نه مجاز). هیئت دائمی تحقیقات علمی و فتوی: بکر ابو زید... عبد العزیز آل الشیخ... صالح الفوزان... عبدالله بن غدیان... عبدالعزیز بن عبدالله بن باز. فتواهای هیئت دائمی: ۲ / ۳۷۶.

ابن باز می‌گوید: (الله سبحان چنین توصیف شده است که دو چشم دارد و برعکس دجال که چشم راستش کور است، کور نمی‌باشد). مجموعه‌ی فتاوی و مقالات متنوع: مجلد بیست‌وهشت.

و ابن عثیمین می‌گوید: (مذهب اهل سنت و جماعت: الله دو چشم دارد، با آن‌ها به آن صورت که شایسته‌اش است، واقعاً نگاه می‌کند و این‌ها از صفات ذاتی می‌باشند). مجموعه‌ی فتاوی ابن عثیمین: ۴ / ۵۸.

پس از آنکه (جورج اسمیت) از کارکنان موزهی بریتانیا لوح یازدهم منظومه‌ی گیلگمش را کشف کرد و رموز آن را گشود، معلوم شد داستان طوفان نوح که در تورات آمده، ساخته و پرداخته‌ی ذهن نویسندگان آسفار تورات نبوده است. داستان طوفان بابلی هم اصل و منشأ سومری دارد. در سال ۱۹۱۴ (ارنوبوبل) قطعه‌ای را که یک‌سوم پایین یک لوح شش‌ستونی از مجموعه‌ی (نیپور) موزه‌ی دانشگاه پنسیلوانیاست، منتشر کرد. مضمون این لوح بیشتر مربوط به داستان طوفان است. تاکنون نسخه‌ی دیگری از این سند منحصر به فرد، به دست نیامده است ... با همه‌ی شکستگی‌ها و نواقص لوح، مطالب آن بسیار ارزشمند می‌باشد، ... مسئله‌ی آفرینش انسان و اصل حکومت سلطنتی در این لوح بیان شده و از آن چنین برمی‌آید که پیش از طوفان حداقل پنج شهر وجود داشته است.<sup>(۱)</sup>

البته ممکن است بعضی از این داستان‌ها - خصوصاً از دیدگاه ادیان دیگر- تحریف شده باشند و دلیل آن هم گذشت زمان و داخل شدن حال و هوای متغیر انسانی و وسوسه‌هایش در آن باشد، ولی آیا هر متن تحریف شده‌ای کاملاً عاری از حقیقت می‌باشد؟!

آیا هیچ پرسیده‌ایم میراث آدم و نوح (علیهم السلام) کجا رفته است؟!

و این میراث در زمان سومریان و اکدی‌ان کجا بوده است؟!

بر سر میراث دین الهی که پیش از طوفان بود، چه آمده است؟!

عاقلاً نه نیست که حضرت نوح (علیه السلام) و همراهانش به انتقال بز و گاو اهتمام ورزند ولی از انتقال دین الهی از زمان حضرت آدم (علیه السلام) که در سینه‌هایشان بود، غفلت نمایند. حتماً می‌بایست انسانیت پس از حضرت نوح (علیه السلام) - که در سومریان یا اکدی‌ان و وارثان آن‌ها یعنی بابلیان و آشوریان نمایان بود- و میراث نوح و آدم (علیهم السلام) و آرمان‌های مقدس، در داستان‌هایی که گرچه به صورت تحریف شده، نسل به نسل دست به دست می‌شد، به آیندگان به ارث می‌رسید؛ همان‌طور که تاریخ پادشاهان و کشاورزان و صنعتگران به ایشان انتقال یافت. نتیجه اینکه دین سومری یا آکدی، دین آدم و نوح (علیهم السلام) و به شکل تحریف شده است؛ چه بسا با خدادانستن همه چیز است که مانند دنیا و شایستگان به او توجه می‌شود.

یک مثال در مورد تحریف: تحریف حماسه‌ی گیلگمش که از طریق کاوش آثار باستانی به دست آمده است، بر دو مطلب دلالت دارد:

اول: اینکه حماسه‌ی گیلگمش متنی دینی است؛ زیرا معمولاً کسی پیدا نمی‌شود که بخواهد متون ادبی را دست‌کاری و تحریف کند.

دوم: اینکه متن حماسه‌ی گیلگمش که به دست ما رسیده است، قطعاً خالی از تحریف نیست.

طه باقر می‌گوید: [شاید جالب‌ترین چیزی که کاوشگران اخیراً در سایت باستانی معروف به سلطان تپه در جنوب ترکیه نزدیک به حران به دست آورده‌اند، بخش‌هایی از حماسه و نیز نامه‌ی شگفت‌آوری است که یک نویسنده‌ی قدیمی در سده‌ی دوم قبل از میلاد دست به جعل آن زده، باشد. این نامه از زبان گیلگمش خطاب به یکی از پادشاهان باستانی آمده و در آن گیلگمش از او خواسته است برای تعویذ<sup>(۱)</sup> دوستش انکیدو، سنگ‌های قیمتی به وزن سی من ارسال کند].<sup>(۲)</sup>

[با مقایسه‌ی این قطعه‌های اصلی متنوع با متن نینوایی، اطلاعات گران‌بهایی به دست آمد. نه فقط خلل و نواقص متن پر شده بود، بلکه کاملاً مشخص شد که در دوره‌ی آشوریان، قصیده‌ی گیلگمش به یک صورت نبوده است. این خود دلیلی است قاطع بر اینکه اسطوره‌ی مزبور نسل‌به‌نسل، به میزان قابل‌توجهی تکامل و تغییر یافته است؛ به‌عبارت‌دیگر نویسندگان تنها به نسخه‌برداری از متن قدیمی به‌صورتی امانت‌دارانه و حرفه‌ای بسنده نکرده‌اند بلکه در آن دست برده، بر متن افزوده و یا از آن کاسته‌اند. این خود دلیل یا بخشی از دلایلی است بر تأیید این نظریه‌ی منتشرشده (گرچه با اشکال و ایراد) مبنی بر اینکه شرق هیچ‌گاه در خود فرو رفته و ایستا نبوده و نیست].<sup>(۳)</sup>

اگر برای تحریف متون مکتوب، تلاش‌هایی هدفمند وجود داشته است، قطعاً در مورد متون شفاهی مربوط به دوران پیش از عصر نوشتن<sup>(۴)</sup>، اوضاع وخیم‌تر بوده و یقیناً در معرض تحریف بزرگ‌تری قرار گرفته و به هنگام نوشته شدن در دوره‌ی ابتدایی تدوین و کتابت، به همان صورت تحریف‌شده نگارش یافته‌اند؛ بنابراین می‌توانیم با اطمینان بگوییم که داستان طوفان، ماجرای دموزی، قصه‌ی گیلگمش و دیگر داستان‌هایی که خاستگاه سومری-اکدی داشته، پیش از دوره‌ی کتابت به همان صورت اولیه‌ای که داستان‌سرایان بیان کرده‌اند، نوشته نشده است.

---

۱- تعویذ، دعا یا سنگ یا جسم دیگری است که برای محافظت همراه کسی می‌کنند. (مترجم)

۲- حماسه‌ی گیلگمش: طه باقر.

۳- اساطیر بابل: شارل

۴- غالب مورخین تمدن‌های انسانی اعتقاد دارند که نوشتن و تدوین، تقریباً حدود ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد آغاز شده است؛ بنابراین چیزی مانند داستان طوفان یا دموزی یا گیلگمش، بین سومریان و اکدی‌ان، به شکل شفاهی نقل می‌شد.

## توقفگاه دوم:

## دین سومر و اکد و ادیان سه‌گانه: اسلام، مسیحیت و یهودیت

واقعیت این است که هر کس که با تورات، انجیل و قرآن آشنا و از مندرجات الواح گلین سومری نیز مطلع باشد، قطعاً یکی از این دو حکم را که به‌هرحال از یکی از آن‌ها گریزی نخواهد بود، صادر می‌کند:

حکم اول: خاستگاه دین، تألیفات انسان سومری است و تورات و انجیل و قرآن، فقط بازمانده‌ای از دین سومری به شمار می‌رود (آفرینش اولین انسان آدم، داستان هابیل و قابیل، داستان طوفان، گناه، زندگی پس از مرگ، بهشت، جهنم و غیره).

حکم دوم: دین سومری همان دین آدم و نوح (علیهم‌السلام) است، ولی به‌صورت تحریف‌شده انتقال یافته و سومریان و اکدی‌ان (بابلیان و آشوریان) نیز به‌صورت تحریف شده با آن به عبادت می‌پرداختند؛ و این همان چیزی است که من می‌خواهم بیان کنم. داستان‌های سومری در واقع چیزی جز پیش‌گویی‌های غیبی که آدم آن‌ها را به زمین آورد، نیست؛ و اینکه این‌ها همان حکایات فرزندان صالح او (علیهم‌السلام) و آنچه بر آن‌ها می‌گذرد، می‌باشد؛ به‌ویژه کسانی که سمبل نشانه‌های مهمی در راه دین هستند، مانند دموزی (فرزند نیکوکار) یا گیلگمش.

(دکتر سموئیل کریمر) متوجه شباهت‌های فراوان مندرجات تورات با الواح سومری شد؛ حتی کار به‌جایی کشید که وی در کتب خود، فصل‌هایی را برای بیان شباهت‌های موجود بین الواح گلین سومری و تورات تنظیم کرد؛ به‌عنوان مثال:

[فصل هفدهم (بهشت) نخستین موردی که در شباهت با تورات یافتیم].<sup>(۱)</sup>

[ازدواج مقدس و غزل غزل‌های سلیمان].<sup>(۲)</sup>

سومریان از امور دقیق دین الهی شناخت و آگاهی داشتند و به آن عمل می‌کردند؛ از قبیل اعتقاد به رؤیا و اینکه رؤیا کلام خداوند است؛ توسّم و اعتقاد به اینکه خدا می‌تواند از طریق هرچه که بر آدمی می‌گذرد، با وی گفت‌وگو کند.

شارل در اساطیر بابل می‌گوید: [اکنون دانستیم که انسان برای خدمت‌گزاری خدایان آفریده شد و آن‌ها

۱- از الواح سومر - کریمر: ص ۲۳۹.

۲- من و دموزی. مراسم ازدواج مقدس، نزد سومری‌ها: سموئیل کریمر.



انسان را به خاطر ناچیزترین گناهان مجازات می‌کنند؛ بنابراین بر انسان‌هاست که خواسته‌های آسمان را با وسواس و دقت اطاعت کنند و خواسته‌های خدایان را برآورده سازند. حال چطور دانستند که چگونه بر سر این پیمان بمانند و از خشم خدایان دوری گزینند؟ و اگر خواب‌هایی ببینند - که خدایان به وسیله‌ی خواب آنچه را در ذهن دارند به آن‌ها وحی می‌کنند - چگونه آن را به‌گونه‌ای که رضایت خدایان را در پی داشته باشد، تفسیر کنند؟ این در صورتی است که خوابی در کار باشد، اگر خوابی وجود نداشته باشد، چه می‌شود؟

پاسخ: به تأییدات و راهنمایی‌های طبیعی اعتماد می‌کردند و آن‌ها نیز به حقیقت راهنمایی‌شان می‌نمودند؛ بنابراین نه فقط به تغییر و تحول ماه باید توجه کلی نشان داد، بلکه شکل و شمایل ابرها را نیز باید با دقت زیر نظر داشت. هر حرکت و انتقال از خزنده‌ی زیر چمن گرفته تا سیاره‌های شناور در میدان ستارگان همگی به خواست و اراده‌ی الهه - چه خوب باشد و چه بد - اشاره دارد و اینجاست که هنر و علم، نبوغش را آشکار می‌سازد و مشخص می‌کند که این خواست نیکوست یا خیر.

جادوگران می‌بایست دخالت می‌کردند و آمدن بخت فرخنده را شتاب می‌بخشیدند و یا نیروهای خصمانه‌ای که زندگی را تهدید می‌کردند، دفع می‌نمودند. در اینجا مراد از زندگی، حیات عموم مردم نیست، بلکه منظور زندگی پادشاهی است که سرنوشت کل امت به او سپرده شده است.

و این پادشاه که خدایان، علم را به او سپرده‌اند - همان‌طور که اشاره شد - هفتمین پادشاه از حکومت پیش از طوفان بود و او بر حسب سلسله‌ی مراتب وراثتی، با اخنوخ (ادریس) مطابقت دارد که جایگاه هفتم از سلسله‌ی آدم - سلسله‌ی پیامبران پیش از طوفان - را به خود اختصاص داده بود. قابل ملاحظه است که هیچ وجه اشتراکی بین این دو اسم وجود ندارد، هرچند اعمال و رفتار آن‌ها دقیقاً یکی است. حق آن است که گفته شود متن تورات مربوط به هفتمین پیامبر (اخنوخ) بسیار کوتاه است که گفته: (اخنوخ در حالی که رابطه‌ی نزدیکی با خدا داشت، ناپدید شد؛ زیرا خدا او را برد)؛ و به این ترتیب اخنوخ به قهرمان بخشی از افسانه‌ها تبدیل شد که او را مخترع کتابت، مؤلف اولین کتاب، پدیدآورنده‌ی علم ستارگان و سیارات، یعنی دانش اخترشناسی و تمام فلکیات معرفی نمود؛ بنابراین واضح است و می‌توانیم با فراغ بال قبول کنیم که این اسطوره‌ی یهودی چیزی جز نقل و یا توسعه‌ی اسطوره‌ی کلدانی که پیش‌تر بوده است، نمی‌باشد.

این اسطوره بیان می‌کند که سایر پادشاهان و پیامبران -نیاکان شش‌گانه‌ی اخنوخ و سه جانشین او- صفات مشترکی با هم داشتند که برای ما غیر از شخصیت دهم که در زمان طوفان می‌زیسته، باقی فاقد اهمیت می‌باشد.<sup>(۱)</sup>

داستان‌های سومریان مانند دیگر ادیان الهی به‌وضوح از زندگی پس از مرگ حکایت دارد و اینکه خوبان و نیکوکاران به بهشت می‌روند و بدکاران به جهنم:<sup>(۲)</sup>

[تأکید شده است که این‌ها پس از مرگ زندگی خواهند کرد ولی در تاریکی مطلق و ایشان را هیچ پاداشی نیست، مگر در صورتی که در دار دنیا رفتار خوب در پیش گرفته باشند؛ یعنی تقوا؛ همان‌طور که برای اوتنایشتمیم (نوح علیهما السلام) اتفاق افتاد، یا با اجرای قوانین بین مردم همان‌طور که حمورابی انجام داد].<sup>(۳)</sup>

---

۱- اساطیر بابل: ص ۲۸.

۲- با تأکید فراوان، سومریان این عقیده و قبل از آن و سایر عقاید را از پیامبران بزرگوار خدا که سلام و صلوات بر ایشان باد آموختند؛ و باینکه پس از طوفان در بین آن‌ها اندیشمندان و معلمانی پدید آمد، اما نظرات خود را در نتیجه‌ی اختلاط با آنچه از پیامبران به ارث بردند، ارائه نمودند:

دکتر سموئیل کریمر در کتاب خود (سومریان) می‌گوید: (و ما دلایل معقولی در دست داریم که ما را به این نتیجه رهنمون می‌سازد که در مقاطع زمانی هزاره‌ی سوم پیش از میلاد گروهی از اندیشمندان و معلمان سومری پدید آمدند که سعی در رسیدن به پاسخ‌هایی قانع‌کننده در مورد مسائلی که در تفکرات آن‌ها در مورد هستی و ریشه‌ی اشیاء تأثیرگذار بود، داشتند؛ بنابراین ایده‌ها و اعتقاداتی در زمینه‌ی اصل جهان و الهیات پایه‌ریزی کردند که از اقناع عقلی عظیمی برخوردار بود و بعدها نظریات و اعتقادات آن‌ها، اصول و مبانی عقاید بسیاری از اقوام خاور نزدیک کهن گردید).

۳- اساطیر بابل: ص ۳۸.

## توقفگاه سوم:

آیا این همان داستان ایوب پیامبر خداست که سومریان آن را پیش از وقوعش روایت می‌کنند؟!

شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد قصه‌های سومریان در واقع داستان‌سرایی و اخبارات غیبی در خصوص ماجراهایی حقیقی در مسیر دین الهی است که پس از سومریان واقع خواهند شد.

هرکس الواح گلی سومری را بخواند، درمی‌یابد که این الواح، از پیامبران و فرستادگانی که بعدها خواهند آمد خبر می‌دهد؛ مانند آنچه در قصه‌ی حضرت ایوب پیامبر (علیه السلام) آمده است، قبل از اینکه ایوب (علیه السلام) بیاید و قبل از آنکه ماجرایش در تورات و قرآن درج گردد.

[زمان تمام الواح و نیز لوح‌های شکسته‌ای که در آن این نوشته‌های سومری نگاشته شده است، به بیش از هزار سال قبل از اینکه سفر ایوب نوشته شود، بازمی‌گردد].<sup>(۱)</sup>

گزیده‌ای از داستان ایوب (علیه السلام) همان‌طور که در الواح سومری و مدت زمانی بسیار طولانی پیش از تولد وی نگاشته شده است، به شرح زیر می‌باشد:

«من که فرزانه و عاقلم، چرا در بندِ جوانان کم‌مایه باشم؟

من که خردمند و دانایم، چرا در زمره‌ی نابخردانم می‌پندارند؟

غذا همه‌جا فراوان است، اما بهره‌ی من گرسنگی است.

آن روز که قسمت‌ها و نصیب‌ها تقسیم شد، سهم من رنج و درد شد،

خداوندا! می‌خواهم بر درگاه تو بایستم،

می‌خواهم با تو سخن گویم. ... و سخن من آه و حسرت‌هاست، می‌خواهم رازم را به تو گویم و از تلخ‌کامی

خود در پیشگاه تو بنالم.

می‌خواهم پریشان بنالم، ...

از مادرم که مرا زایید، از بیان درد و رنجم در پیشگاه تو کوتاهی نکند.  
 که خواهرم دیگر آن ترانه‌های خوشبختی را نخواند،  
 تا خواهرم به درگاه تو، با چشمانی اشک‌بار از درد و رنج من سخن گوید،  
 و همسرم به زاری از درد من سخن گوید،  
 بگذار نغمه‌سرای خوش‌الحان، نصیب تلخ مرا زمزمه کند ...  
 اشک و غم و افسردگی و ملال همراه من شده است.  
 رنج و درد چنان بر من چشم دوخته که گویی جز اشک نصیبی ندارم،  
 بیماری جانکاهی بر من چیره گشته، ...  
 خداوندا! تو که پدر من هستی و مرا به دنیا آوردی، مرا یاری ده تا بر پای خیزم، ...  
 تا کی مرا وا می‌نهی و بی هیچ هدایتی باقی می‌گذاری؟  
 سخنی راست و درست گفته‌اند که: هیچ مادری، کودک بی‌گناه نزایید.  
 از دیرباز کودک بی‌گناه دیده به جهان نگشود. ...  
 او مردی است که خداوند، اشک‌ها و گریه‌اش را دید و شنید،  
 جوانی که شکوه و ناله‌اش توانست دل خدایگانش را به دست آورد، ...  
 شیطان<sup>(۱)</sup>، آن بیماری را که بر او چشم دوخته و بر او سایه افکنده بود، دور نمود،  
 دردی که او را چون ... زده بود، زایل نمود و پراکنده ساخت،  
 سرنوشت شومی را که برایش مقدر شده بود، با حکمش تغییر داد،  
 و رنج و درد آن مرد را به شادی و خوشی مبدل ساخت»<sup>(۲)(۳)</sup>.

۱- شیطان: خدایی که دارای قوه‌ی خارق‌العاده بود، شیطان، اهریمن، روح پلید (مترجم).

۲- از الواح سومر - د. کریمر.

۳- به متن سومری گوش جان می‌سپاریم که چگونه دردهای ایوب (علیه السلام) را به تصویر می‌کشد، سپس چگونه خداوند او را اجابت می‌فرماید و درد و مرض را از او دور می‌سازد. حال برخی متون دینی که بعضی احوالات یعقوب (علیه السلام) را برای ما تبیین می‌نمایند ارائه می‌دهیم:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسْنِي الضَّرَّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ (و ایوب را یاد کن آنگاه که پروردگارش را ندا داد: به من بیماری و رنج رسیده است و تو مهربان‌ترین مهربانانی). انبیا: ۸۳. و همچنین: ﴿وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسْنِي الشَّيْطَانَ بِنُصَبٍ وَعَذَابٍ﴾ (و از بنده‌ی ما ایوب یاد کن، آنگاه که پروردگارش را ندا داد: مرا شیطان به رنج و عذاب افکنده است). ص: ۴۱.

## توقفگاه چهارم:

سرزمین سومر و اکد بر دُموزی گریست و اکنون بر حسین (علیه السلام) می‌گرید؟!!

سومریان یا اکدی‌ان هزاران سال بر دُموزی (دمو: فرزند، زی: نیکوکار) گریستند و مویه کردند. گریه و زاری سرزمین بین‌النهرین بر دُموزی تا زمان حزقیال نبی ادامه یافت. در تورات نقل شده است که ساکنان بین‌النهرین بر تموز (دموزی) نوحه‌سرایی می‌کردند:

«سپس گفت بیا تا گناهان بدتر از این‌ها را به تو نشان دهم \* آنگاه مرا به دروازه‌ی شمالی خانه‌ی خداوند آورد و زنانی را نشان داد که آنجا نشسته بودند و بر تموز گریه می‌کردند \* خداوند به من فرمود: آیا این را می‌بینی، ای فرزند آدم؟ ولی از این بدتر را هم به تو نشان خواهم داد \* سپس مرا به حیاط داخلی خانه‌ی خداوند آورد. آنجا در کنار دروازه‌ی خانه، هیکل خداوند و بین ایوان و قربانگاه، در حدود بیست و پنج مرد پشت به هیکل خداوند و رو به مشرق، در شرق، آفتاب را سجده می‌کردند»<sup>(۱)</sup>.

عملی که در اینجا گناه و پلیدی خوانده شده، همان قتل تموز (دموزی) است که آن زنان را به گریه و مردان را کنار قتلگاهش به سجده واداشته است.

قصه‌ی مرگ دُموزی پادشاه با پرداخت هزینه‌ی پذیرفتن سجده برای ایشتار-اینانا (دنیا) آغاز می‌شود:

«پس آن هنگام که "اینانا" (ایشتار) بخواهد از جهان زیرین خارج شود،

بگذار تا کسی را به‌جانشینی برگمارد،

"اینانا" از جهان زیرین بالا آمد،

شیاطین کوچک چون نی شوکر و شیاطین بزرگ چون نی دابان از هر سو گرداگرد او حرکت می‌کردند،

---

از داوود بن سرحان از ابا عبدالله امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: (خداوند جل جلاله فرمود: بنده‌ی من ایوب هر چه از نعمت بر وی ارزانی دارم، جز شکر او نیفزاید. شیطان گفت: اگر او را به بلا گرفتار سازی، صبرش چگونه خواهد بود؟ سپس او را بر شتران و بردگان مملوکش مسلط ساخت و او هم چیزی برایش باقی نگذاشت... ایوب گفت: سپاس خدایی که عطا می‌فرماید و سپاس خدایی که بازمی‌ستاند؛ و به همین صورت بر گاو و گوسفندان و مزارع و زمین و اهل و عیالش مسلط ساخت تا آنجا که به‌شدت بیمار شد. یارانش به‌سویش آمدند و گفتند: ای ایوب! هیچ‌یک از مردان در بین ما و هیچ‌خیری در ظاهر از دید ما بهتر از تو نبود. شاید چیزی که هیچ‌کس از آن باخبر نیست، میان خودت و پروردگارت مخفی نمودی و خداوند به آن سبب گرفتارت نمود؟ او به‌شدت اندوهگین شد و پروردگارش را دعا کرد. خداوند متعال او را شفا داد و هر چه از کم و بیش دنیا داشت به او بازگردانید...). بحار الانوار: ج ۱۲ ص ۳۵۱.

شیطانی که پیشاپیش او گام برمی داشت، گرچه وزیر نبود، عصای سلطنتی در دست داشت، و آن که در کنارش می آمد، گرچه جنگاور نبود، ولی غرق در سلاح بود، آنان که وی را همراهی کردند، آنان که با "اینانا" (الهه‌ی ایشتار یا دنیا) هم سفر بودند، موجوداتی بودند که نه نان می شناختند و نه آب، نه آرد بو داده می خوردند، و نه آبی که برای قربانی تقدیم شده بود، می نوشیدند، آن‌ها زن را از آغوش شوهرش می ربودند، و نوزاد شیرخوار را از سینه‌ی مادرش جدا می نمودند. ...

"اینانا" (ایشتار) رهسپار دو شهر سومری "اوما" و "بادتیبیرا" می شود و خدایان این دو شهر، همان طور که پیش تر گفتیم، با خضوع و خشوع برای او (ایشتار یا دنیا) سجده می گذارند و به این ترتیب خود را از چنگال اهریمنان نجات می دهند. سپس به شهر "کلاب" که خدای حامی آن، دموزی است می رسد. دنباله‌ی منظومه به صورت زیر ادامه پیدا می کند:

"دموزی" (تموز) لباسی فاخر به تن کرد و بر تخت تکیه زد،

شیاطین از ران‌هایش گرفتند. ...

هفت شیطان به سویش حمله بردند، آن گونه که بر بالین بیماران حمله‌ور می شوند،

چوپانان از نواختن نای در پیشگاه او دست کشیدند،

"اینانا" چشم بر او دوخت، با دیده‌ی مرگ به او خیره شد،

با خصومت با او صحبت کرد، کلماتی از روی خشم و عصبانیت،

با صدای بلند او را گنه‌کار خواند:

"سزای اوست، ببریدش"

و این گونه "اینانا"ی پاک، دموزی شبان را به آنان سپرد،<sup>(۱)</sup>

آنان که با او همراه بودند،

آنان که با دموزی (تموز) همراه بودند،

۱- پس از اینکه دانستیم (ایشتار - اینانا) همان دنیاست، از توصیف شدنش به پاک، تعجبی نمی کنیم، چرا که به طور قطع دوستداران و بندگان‌ش مانند علمای بی عمل که حق و حقیقت را تحریف می کنند، آن را این گونه توصیف می نمایند؛ آن‌ها در واقع مردگان‌اند و از زندگانی قلب‌ها که خلفای الهی آن‌ها را به آن می خوانند، نصیبی و از روزی‌های آسمان و مائده‌هایش بهره‌ای ندارند.

موجوداتی بودند که نه نان می‌شناختند و نه آب،

نه آرد بو داده می‌خوردند،

و نه آب تقدیم شده به‌عنوان قربانی، می‌نوشیدند،...»<sup>(۱)</sup>

و این‌گونه ایشتار (اینانا) - همسر پادشاه دموزی - وی را به شیاطین تسلیم کرد تا او را به قتل برسانند. در پارادوکسی برای کسانی که معنای حاکمیت خدا را در نمی‌یابند، درکش سخت می‌باشد؛ یا تعیین الهی یا آن‌طور که سومریان - اکدی‌ان از آن تعبیر می‌کنند، "سلطنتی که از آسمان نازل شد". اما این حقیقت در دین الهی بسیار تکرار شده که ایشتار - دنیا در بسیاری موارد مطیع و منقاد پادشاهانی است که خدا آن‌ها را تعیین و تنصیب نموده است؛ چرا که آن‌ها برای دنیا سجده می‌کنند و در مقابل او خاضع هستند و شهوات دنیوی‌شان را می‌پرستند.

ایشتار - دنیا بر کسانی که از طرف خدا برای حکمرانی در آن تعیین می‌شوند، سرکش است؛ زیرا در حقیقت این‌ها بر دنیا سرکشی و نافرمانی کرده‌اند. سهم حضرت علی (علیه السلام) پنج سال تلخ بود که در آن، تمام شیاطین زمین برای دشمنی با حضرت (علیه السلام) در جمل و صفین و نهروان به پا خاستند و تا هنگامی که او را در کوفه به قتل رسانیدند از پا ننشستند. سهم حسین (علیه السلام) - حاکم برگزیده برای حکمرانی در دنیا - کشتاری بود که حتی طفل شیرخوار نیز از آن جان سالم به در نبرد.

این‌ها برخی متونی است که در الواح گلین سومریان آمده است و در آن از مصیبت و فاجعه‌ی دموزی و خواهرش صحبت می‌کند. خواهیم دید که این متون تا چه حد شبیه واقعه‌ای است که بر حسین (علیه السلام) گذشته است؛<sup>(۲)</sup> در حالی که این‌ها متونی باستانی هستند که سومریان - اکدی‌ان هزاران سال پیش از ولادت امام حسین (علیه السلام) نقل نموده‌اند:

«قلبش ظرف اندوه و اشک شد،

تا بدانجا که دشت‌ها امتدادی دوردست دارند رفت،

قلب چوپان مالامال از اندوه و اشک است،<sup>(۳)</sup>

---

۱- از الواح سومر - کریمر: ص ۲۷۷ تا ۲۷۹.

۲- و به خاطر تأکید بر نزدیکی و پیوند بین آنچه در متون سومری که نشانگر مصیبت دموزی و خواهرش است و آنچه بر امام حسین (علیه السلام) و خواهرش زینب (علیه السلام) واقع شد، در اینجا مقارنه‌ای مختصر بین برخی از متون سومری و آنچه روایات ذکر نموده‌اند، وجود دارد.

۳- اطلاق صفت چوپان بر (دموزی) به این دلیل است که او پادشاهی منصوب از طرف خداوند است؛ یعنی خلیفه‌ای از خلفای الهی بر زمینش و از همین رو عیسی (علیه السلام) می‌فرماید: (۱۴) من چوپانی صالح هستم که بره‌هایم را می‌شناسم و بره‌هایم نیز مرا می‌شناسند). کتاب مقدس - مجمع کتیسه‌های شرقی: ص ۳۲۲.

به دشت‌های دوردست رفت،  
 قلب دموزی غرق در اندوه و اشک است،  
 از دشت‌های دوردست و وسیع گذشت،  
 نی را بر گردنش آویخت و بختش را با تأسف فریاد زد،  
 ای دشت‌های پهناور دوردست، گریه‌ام را تکرار کنید،  
 گریه‌ام را تکرار کنید،  
 ای دشت‌ها، باید غم و اندوه و اشک ریختن را فرا گیرید،  
 گریه‌ام را تکرار کنید،  
 با من نوحه سر دهید،  
 ای خرچنگ‌های رودخانه، بر من دردمند شوید،  
 ای قورباغه‌های رودخانه، برایم آواز سر دهید،<sup>(۱)</sup>  
 تا مادرم فریاد شیون و زاری سر دهد،  
 تا مادرم (سرتور) فریاد شیون و زاری سر دهد،  
 تا مادرم که پنج قرص نان ندارد، فریاد شیون و زاری سر دهد،  
 تا مادرم که ده قرص نان ندارد، فریاد شیون و زاری سر دهد،  
 آن هنگام که مرا از دست دهد، کسی که به او توجه کند، نخواهد یافت،  
 و تو ای چشم من که در دشت‌ها حیرانی، چونان چشم مادرم گریان شو،<sup>(۲)</sup>

از ابو بصیر از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: (امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: من چوپان هستم؛ چوپان مردم. آیا گمان می‌کنید چوپان گوسفندان را نمی‌شناسد؟) جویره به سؤیوش برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین، گوسفندان چه کسانی هستند؟ فرمود: (صورت‌هایی زرد با لب‌هایی خشکیده از ذکر خدا). فضایل الشیعه صدوق: ص ۲۵.

۱- صدوق سخن امام حسن (علیه السلام) به برادرش امام حسین (علیه السلام) را نقل می‌کند: (آنچه به من می‌رسد زهری است که به نیرنگ به کامم می‌ریزند و با آن کشته می‌شوم، ولی ای ابا عبدالله هیچ روزی مانند روز تو نخواهد بود؛ سی هزار نفر که خود را از امت جد ما محمد (صلی الله علیه و آله) و منسوب به اسلام می‌دانند به سوی تو هجوم آورده، به کشتن و ریختن خونت و هتک حرمتت و به اسارت بردن خاندان و اطفال و غارت خیمه‌هایت اقدام می‌کنند؛ پس در آن روز لعنت بر بنی‌امیه فرود آید و آسمان خاکستر و خون ببارد و هر چیزی بر تو بگرید حتی وحوش بیابان‌ها و ماهیان دریاها). امالی: ص ۱۷۸.

۲- از ابو بصیر نقل شده است که گفت: نزد ابو عبدالله (علیه السلام) بودم و با او سخن می‌گفتم. فرزندش بر او وارد شد. به او فرمود: مرحبا؛ و او را در آغوش کشید، بوسید و فرمود: (خداوند تحقیر کند کسی که شما را حقیر شمارد، انتقام گیرد کسی که به شما ستم روا دارد و خوار کند کسی که شما را خوار گرداند و لعنت کند کسی که شما را به قتل برساند و خداوند سرپرست و نگهبان و یاری‌بخش شما باشد. گریه‌ی زنان، انبیاء، صدیقان، شهدا و ملائکه‌ی آسمان بر حسین



و تو ای چشم من که در دشت‌ها حیرانی، چونان چشم خواهرم گریان شو،

میان غنچه‌ها و گل‌ها دراز می‌کشم،

میان غنچه‌ها و گل‌های دشت بر پشت می‌خوابم،

دموزی چوپان در دشت دراز کشید،

هنگامی که چوپان دموزی خوابیده بود رؤیایی دید،

هر پاره‌ای از بدنش به لرزه درآمد،

بعد از خواب دیدن بیدار شد،

چشمانش را مالید،

سرگیجه‌ی شدیدی احساس کرد،

دموزی بیدار شد و گفت:

او را نزدم بیاورید، او را بیاورید، خواهرم را بیاورید،

جستی اینانا خواهر کوچکم را بیاورید،

آن نویسنده‌ی دانا به رمز ارواح را بیاورید،<sup>(۱)</sup>

خواهرم را که معانی کلمات را می‌داند،

آن زن عاقله‌ای که معنای خواب‌ها را می‌داند،

باید با او سخن گویم،

باید از خوابی که دیده‌ام، باخبرش سازم،

دموزی با خواهرش (جستی اینانا) سخن گفت:

در مورد خواب، خواهرم، به خوابی که دیده‌ام گوش فرا ده.

اسل<sup>(۱)</sup> در تمام اطراف من می‌روید،

---

طولانی شد). سپس گریه کرد و فرمود: (ای ابا بصیر، هرگاه به فرزندان حسین نگاه می‌کنم حالتی بر من عارض می‌شود که به خاطر آنچه بر پدرشان و خودشان گذشت، مالکش نیستم. ای ابا بصیر، فاطمه بر ایشان گریست و مویه کرد...). بحار الانوار: ج ۴۵ ص ۲۰۸.

۱- امام علی بن الحسین (علیه السلام) به عمه‌اش زینب (علیها السلام) پس از خطبه‌اش برای مردم کوفه فرمود: (ای عمه، آرام باش. از گذشته برای آینده عبرتی است. شکر خداوند که تو عالمی تعلیم‌ننده‌ای و فهمیده‌ای هستی که تفهیم نشده‌ای...). احتجاج طبرسی: ج ۲ ص ۳۱.

اسل به انبوه از درون زمین بالا می‌آید،  
 یکی از آن گیاهان به تنهایی ایستاد و سرش را در برابرم خم کرد،  
 تمام اسل‌ها جفت‌جفت ایستاده بودند به جز یکی که از جایش کنده شده بود،  
 در آن باغ گرداگرد من روی زمین، درخت‌های بلند ترسناکی برخاستند،  
 بر زمین رؤیایم آبی فرو نمی‌ریزد،<sup>(۲)</sup>  
 کیسه‌ی آذوقه‌ام خالی گشته و همه چیز آن به تاراج رفت،  
 جام مقدسم از میخی که به آن آویزان بود، افتاد،  
 عصای چوپان ناپدید شد،  
 کرکس بره‌ای را با چنگال‌هایش می‌برد،  
 و باز، گنجشک را از حصار نیین ربود،  
 خواهرم: ماده شترهای کوچک من، غبارآلود ناله سر می‌دهند،  
 بره‌های آغلم با پاهایی لنگان روی زمین حرکت می‌کنند،<sup>(۳)</sup>  
 مشک شیر متلاشی شده و خالی است،  
 جامم خرد شد،  
 دموزی دیگر بین زنده‌ها نیست،  
 آغلی بره‌هایش بر باد هوا رفت،

- ۱- اسل، گیاهی است که دارای شاخه‌های تیز و خاردار است و مجازاً به معنای هر چیزی که مانند شمشیر و کارد تیز باشد، به کار می‌رود. (مترجم)
- ۲- از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: (زین‌العابدین (علیه السلام) چهل سال بر پدرش گریست در حالی که روزها، روزه‌دار و شب‌ها بیدار بود. وقت افطار هنگامی که غلام آن حضرت خوراکی و آشامیدنی می‌آورد و آن را جلوی حضرت می‌گذاشت و می‌گفت: میل کنید، مولای من؛ حضرت می‌فرمود: فرزند رسول خدا ﷺ گرسنه شهید شد، فرزند رسول خدا ﷺ تشنه لب شهید شد. پیوسته چنین می‌گفت و می‌گریست تا غذایش با اشک‌هایش تر می‌شد و پیوسته چنین بود تا به خداوند عزوجل پیوست). بحار الانوار: ج ۴۵ ص ۱۴۹.
- ۳- ابو مخنف پس از شهادت انصار امام حسین (علیه السلام) می‌گوید: (حسین بر بالای سر اصحابش ایستاد و شروع به خواندن یک‌به‌یک آن‌ها به اسم نمود: ای مسلم بن عقیل، ای هانی بن عروه، ای حبیب بن مظاهر، ای زهیر بن قین، ای فلانی و ای فلانی، ای دلاورمردان خالص، ای سروران آوردگاه، چه شده که شما را صدا می‌زنم ولی پاسخم را نمی‌دهید و شما را می‌خوانم ولی نمی‌شنوید؟ آیا به خواب رفته‌اید که امید به بیدار شدن‌تان داشته باشم یا از محبت امامتان دست کشیده‌اید که دیگر نمی‌شنوید؟ اینان بانوان رسول خداوند که از فقدان‌تان ناتوان گشته‌اند؛ ولی شما را به خاک و خون کشیدند. به خدا سوگند، به حوادث و سختی‌های روزگار گرفتار شدید و روزگار خیانت پیشه به شما وفا نکرد). مقتل الحسین: ص ۱۳۳.

جستی اینانا گفت:

آه ای برادر من، خوابت را برایم باز مگو،

شادمان کننده نیست،

اسل در تمام اطرافت می‌روید،

اسل به انبوه از درون زمین بالا می‌آید،

جمعی از قاتلان کار را بر تو یکسره خواهند کرد،

این خواب توست،

یکی از آن گیاهان به‌تنهایی ایستاد و سرش را در برابرت خم کرد،

او مادر توست،

به خاطر تو سرش را خم خواهد کرد،

تمام اسل‌ها جفت‌جفت ایستاده بودند به‌جز یکی که از جایش کنده شده بود،

من و تو،

یکی از ما پنهان خواهد شد و از بین می‌رود،

در باغ در گرداگرد زمین اطرافت درختان بلند ترسناک افراشته شدند،

دیو سیرتان، تو را خواهند ترساند،

بر زمین رؤیایت آبی فرو نمی‌ریزد،

اَغُل بره‌ها ویران خواهد شد،

شیاطین، عرصه را بر تو تنگ خواهند کرد،

کیسه‌ی آذوقه‌ات خالی گشته و همه‌چیز آن به تاراج رفت،

و جام مقدست از میخی که به آن آویزان بود، فرو افتاد،

از زانوی مادرت که تو را آبستن شد، خواهی افتاد،

آذوقه‌ی چوپان،

مشک چوپان، همه‌چیز ناپدید می‌گردد،

دیو صفتان، هر کاری انجام خواهند داد تا تو را ناتوان سازند،

جمع شدند،

جغد،

کرکس،

باز،

عفریت بزرگ،

همه می خواهند تو را برانند،

در آغل بره‌ها، کار تو را یکسره خواهند کرد،

ماده شترهای کوچکت غبارآلود، ناله سر می دهند،

خشم چو نان گردباد در آسمان پایدار می ماند،<sup>(۱)</sup>

تو بر زمین خواهی افتاد،

هنگامی که بره‌های اُغلت با پاهایی لنگان بر روی زمین حرکت می کنند،

هنگامی که مشک، متلاشی شده و خالی است،

شیاطین هر چیزی را پژمرده خواهند کرد،

آن هنگام که کرکس، بره‌ی کوچک را می برد،<sup>(۲)</sup>

گالا گونه‌هایت را خواهد خراشید،

آن هنگام که باز، گنجشکی را از حصار نبین می‌رباید،

گالا از حصار بالا می‌رود تا تو را به دوردست ببرد،

دموزی،

گیسوانم به خاطر تو در آسمان پریشان خواهد شد.<sup>(۳)</sup>

بره‌ها زمین را با سُم‌های خود خواهند کُند،

آه دموزی من با تأسف بر تو، گونه‌هایم را خواهم درید،

۱- پیش‌تر این سخن امام حسن (علیه السلام) تقدیم شد: (هیچ روزی مانند روز تو نخواهد بود؛ سی هزار نفر به‌سویت هجوم آورده‌...، به کشتن و ریختن خونت و هتک حرمت و به اسارت بردن خاندان و اطفال و غارت خیمه‌هایت اقدام می‌کنند؛ پس در آن روز لعنت بر بنی‌امیه فرود آید و آسمان خاکستر و خون ببارد و...).

۲- شیخ مفید از امام حسین (علیه السلام) نقل می‌کند: (فرزند (شیرخوارش) عبدالله را خواند. گفتند: در حالی که او را می‌بوسید، می‌فرمود: (وای بر این مردمان، اگر جد تو محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) دشمن‌شان باشد). در حالی که کودک خردسال در آغوشش بود حرمه بن کاهل اسدی تیری پرتاب و آن کودک را در آغوش حسین ذبح نمود. حسین (علیه السلام) کف دستی از خون کودک پر کرد و سپس به آسمان پاشید). بحار الانوار: ج ۴۵ ص ۴۶.

۳- در این مقطع امام مهدی (علیه السلام) وضعیت عمه‌اش زینب و خواهرانش را پس از به خاک افکندن امام حسین (علیه السلام) به تصویر می‌کشد: (...آن هنگام که بانوان حرمت، اسب تو را خوار و شرمنده و زین اسبت را واژگون شده دیدند، از خیمه‌ها بیرون آمدند در حالی که موهایشان را پریشان کرده، سیلی بر چهره‌ی خود می‌زدند و صورت‌هایشان آشکار شده، فریادشان بلند بود و به‌سوی قتلگهت شتابان). بحار الانوار: ج ۹۸ ص ۲۴۱.

ظرف دوغ شکسته شد،.....  
دموزی از شیاطین گریخت،  
به آغل بره‌های خواهرش جستی اینانا گریخت،  
وقتی جستی اینانا، دموزی را در آغل بره‌ها دید گریست،  
دهانش را به‌سوی آسمان کرد،  
دهانش را به‌سوی زمین آورد،  
غم و اندوهش چونان جامه، افق را پوشانید،  
چشمانش را درید، دهانش را درید، ران‌هایش را درید،  
(گالا) بالای حصار چوبی رفت،  
(گالا)ی اول دموزی را بر گونه‌اش زد و چنگال‌هایش را در او فرو برد،  
(گالا)ی دوم دموزی را بر گونه‌ی دیگر زد،  
(گالا)ی سوم پایه‌های مشک شیرده را درهم کوبید،  
(گالا)ی چهارم جام را از میخ پایین آورد و خرد نمود،  
(گالا)ی پنجم مشک را در هم کوبید،  
(گالا)ی ششم جام را خرد کرد،  
(گالا)ی هفتم گریست،  
دموزی! برخیز، ای همسر اینانا!  
پسر (سرتور)، برادر جستی اینانا،  
از خواب دروغینت برخیز،  
بره‌هایت غارت شدند،  
گوسفندان غارت شدند،  
بزهایت غارت شدند،  
کودکانتان را می‌گیریم (بزهایت غارت شدند)<sup>(۱)</sup>

---

۱- امام مهدی (علیه السلام) وضعیت فرزندان حسین (علیه السلام) و خانواده‌اش را به تصویر می‌کشد و می‌فرماید: (... خانواده‌ات را چون بردگان اسیر کردند و به زنجیرهای آهنین کشیدند؛ بر فراز شتران تندرو بی‌محمل، صورت‌هایشان از شدت گرمای سوزان سوخت؛ با دست‌هایی بسته بر گردن‌هایشان در بیابان‌ها حرکت داده و در بازارها و کوچه‌ها عبور داده شدند). بحار الانوار: ج ۹۸ ص ۲۴۱.

تاج مقدست را از سر درآور،  
 رخت پادشاهی‌ات را از تن به در آر،  
 بگذار عصای پادشاهی‌ات بر زمین افتد،  
 نعلین مقدست را از پای درآور،  
 عریان، با ما می‌روی<sup>(۱)</sup>  
 (گالا) دموزی را گرفت،  
 او را احاطه کردند،  
 دستانش را بستند،  
 گردنش را بستند،  
 مشک شیرده آرام گرفت،  
 شیری از آن پایین نمی‌آید،  
 جام خرد شده است،  
 بعد از این دیگر دموزی نخواهد بود،<sup>(۲)</sup>

۱- این است ندای زینب (علیه السلام) پس از شهادت برادرش حسین (علیه السلام): (یا محمد! اینک دختران توآند که اسیران‌اند و فرزندان‌ت که مقتول، در حالی که باد صبا بر آن‌ها می‌وزد. این حسین توست که سر از قفا بریده و سلاح و لباسش به غارت برده شده است. پدر و مادرم فدای آنکه لشکرش را روز دوشنبه به تاراج بردند. پدر و مادرم فدای آنکه سراپرده‌اش را واژگون کردند. پدر و مادرم فدای مسافری که امید مراجعت و مجروحی که امید درمانی برایش نیست. پدرم فدای آنکه جانم فدای اوست. پدرم فدای آنکه در حزن و درد زیست تا آن هنگام که درگذشت. پدرم فدای آنکه تشنه‌لب وداع گفت. پدرم فدای آنکه محاسنش با خونش آغشته گشت). بحار الانوار: ج ۴۵ ص ۵۹.

۲- در این مقطع امام مهدی (علیه السلام) وضعیت جدش امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا را به تصویر می‌کشد: (... تا آنجا که ملائکه‌ی آسمان‌ها از صبر تو متعجب شدند. از هر سو تو را محاصره کرده، با زخم‌های فراوان تو را از پای انداختند و میان تو و فرات جدایی افکندند و یآوری برایت باقی نگذاشتند؛ در حالی که تو بر همه به حساب خداوند، شکیبایی پیشه کردی و از زنان حرم و فرزندان‌ت دفاع می‌کردی تا مجروح و تشنه‌لب از اسب سرنگون شدی. اسب‌ها تو را لگدکوب می‌کردند و ستمگران و سرکشان تو را با شمشیرهایشان ضربه می‌زدند. بر پیشانی مبارکت عرق مرگ جاری بود و به راست و چپ کشیده شده، انقباض و انبساط می‌یافتی (به خود می‌پیچیدی) و تو هنوز گوشه‌ی چشمی به سوی حرم و خیمه‌هایت می‌گرداندی، در حالی که آنچه دیگر بر تو می‌گذشت، تو را از فرزندان و اهل‌بیت باز می‌داشت. در این هنگام اسب تو شیون‌کنان و شیهه‌کشان با سرعت به سوی حرمت بازگشت. آن هنگام که بانوان حرمت، اسب تو را خوار و شرمنده و زین اسبت را واژگون شده دیدند، از خیمه‌ها بیرون آمدند در حالی که موهایشان را پریشان کرده، سیلی بر چهره‌ی خود می‌زدند و صورت‌هایشان آشکار شده، فریادشان بلند بود و به سوی قتلگاهت شتابان، در حالی که شمر بر

توقفگاه‌هایی برگزیده از چشم‌اندازهای سومری و اکد ..... ۳۱  
أغل بره‌ها به باد هوا رفت»<sup>(۱)</sup>.

[همان‌طور که در تقویم‌های بابلی می‌خوانیم، اندوه و زاری بر الهه‌ی (دموزی) از روز دوم ماه (Du uzi) یعنی تموز<sup>(۲)</sup> آغاز می‌شد و کاروان‌های عزاداری تشکیل می‌گردید و در آن‌ها مشعل‌هایی حمل می‌کردند. این مراسم در روز نهم و شانزدهم و هفدهم بود. در سه روز آخر از این ماه، مجلسی تشکیل می‌دادند که نام اکدی آن تالکیمتو (Talkimtu) بود. در این مراسم، عروسکی که نماد الهه‌ی تموز بود را نمایش می‌دادند و به‌طور سمبلیک دفن می‌کردند. علیرغم تأثیری که عقیده‌ی مرگ الهه‌ی دموزی بر جامعه‌ی کهن بین‌النهرین و خارج از آن بر جای گذاشته بود، حزن و اندوه بر او هیچ‌گاه جزو تشریفات رسمی معبد نشد، بلکه سالانه در بین مردم برگزار می‌شد. ... ما به تعدادی از نوحه‌هایی که شاعران سومری و بابلی در رثای الهه‌ی جوان دموزی تألیف کرده‌اند و در کاروان‌های عزا در شهرهای مختلف خوانده می‌شد، دست پیدا کرده‌ایم.<sup>(۳)</sup>

مرثیه‌سرایی سومریان بر تموز یا دموزی

«قَدَح تکه‌تکه بر زمین افتاد،

دموزی دیگر زنده نیست

و أغل بر باد هوا رفت»<sup>(۴)</sup>.

در قصیده‌ای دیگر، شاعر سومری، برای دُموزی (پسر نیکوکار) نوحه‌سرایی کرده، می‌گوید:

«قلبم سوگوار و غم‌زده رو به دشت نهاد،

منم بانوی عالی‌مقام، همان که سرزمین دشمنان را درهم می‌کوبد،

منم نانسونا، مادر آن سرور بزرگ

منم کِشِتن، خواهر جوانمرد مقدس،

قلبم سوگوار و غم‌زده رو به دشت نهاد،

---

سینه‌ات نشسته، شمشیرش را به حنجرت فرو برده، محاسنت را به دست گرفته، با شمشیرش تو را ذبح می‌کرد. حواست ساکن شد، نفست فروکش کرد، سرت بر نیزه‌ها بالا برده شد، خانواده‌ات را چون بردگان اسیر کردند و به زنجیرهای آهنین کشیدند، بر فراز شتران تندرو بی‌محمل، صورت‌هایشان از شدت گرمای سوزان سوخت؛ با دست‌هایی بسته بر گردن‌هایشان در بیابان‌ها حرکت داده و در بازارها و کوچه‌ها عبور داده شدند...». بحار الانوار: ج ۹۸ ص ۲۴۱.

۱- اینانا ملکه‌ی آسمان و زمین - سموئیل نوح کریمر و دایان ولکشتاین.

۲- تموز نام یکی از ماه‌های عبری، رومی و سریانی است که تقریباً معادل تیر ماه شمسی است. (مترجم)

۳- ایشتار و مصیبت تموز - د. فاضل عبدالواحد علی.

۴- ایشتار و مصیبت تموز - د. فاضل عبدالواحد علی.

به مکان جوانمرد رفت،  
 به جایگاه دموزی،  
 به جهان زیرین، مأوای چوپان،  
 قلبم سوگوار و غمزده رو به دشت نهاد،  
 به جایی که جوانمرد آنجا به بند کشیده شد،  
 به جایی که دموزی در آن اسیر شد...  
 قلبم سوگوار و غمزده رو به دشت نهاد»<sup>(۱)</sup>.

واقعیت آن است که سومریان کسانی هستند که به بشریت نوشتن را آموختند، قوانین و مبانی علوم را بنیان نهادند، اولین کسانی بودند که چرخ را ساختند و ریاضیات و جبر و هندسه را پایه‌گذاری کردند؛ بنابراین دکتر کریمر و به دنبال او برخی کارشناسان تمدن سومری ستم بزرگی بر سومری‌ها روا می‌دارند، آنگاه که می‌گویند:

سومری‌ها بر یک مورد موهوم یا یک داستان افسانه‌ای که ساخته و پرداخته‌ی خودشان است، نوحه‌سرای می‌کنند؛ چیزی که صرفاً تعبیری است از سرسبزی و یا خشک‌سالی که همه‌ساله یکی پس از دیگری فرا می‌رسد. گویا این‌ها امتی هستند که تمام افرادش ماده‌ی مخدری استفاده کرده‌اند که خرد را از ایشان گرفته، به طوری که ایشان و وارثان بابلی‌شان، هزاران سال بر یک شخصیت داستانی که از ابتدا تا انتهایش را خود ساخته و پرداخته‌اند، گریه و زاری می‌کنند و مجالس عزا به پا می‌دارند.

مردم بین‌النهرین هزاران سال و نسل بعد از نسل، همه‌ساله نعش دموزی را به تصویر می‌کشند و هر سال بر دموزی گریه می‌کنند و هر سال بر او مرثیه می‌خوانند.

آیا همه‌ی این‌ها اوهام است؟! و فقط داستانی است که خودشان بافته‌اند؟!  
 برای چه؟!

برای اشاره به سرسبزی و طراوتی که در بهار پدید می‌آید و خشک‌سالی که در فصل دیگری از همان سال فرا می‌رسد!

انتظار می‌رود برای عزاداری هزاران ساله‌ی اولین تمدن انسانی بر دموزی (فرزند نیکوکار) یا تموز، پاسخ معقولی وجود داشته باشد.

در مورد آنچه به میراث دینی تعلق دارد، روایاتی از ائمه (علیهم‌السلام) وجود دارد که با بیان نقل خبر گریه و مویه‌ی



پیامبران سومری یعنی نوح و ابراهیم علیهما السلام بر امام حسین علیه السلام آشکارا نشان می‌دهد که سومریان بر امام حسین علیه السلام گریه و نوحه‌سرایی می‌کرده‌اند.

فضل بن شاذان می‌گوید: از حضرت رضا علیه السلام چنین شنیدم که فرمود: (آن زمان که خداوند عزوجل به حضرت ابراهیم علیه السلام امر فرمود که به‌جای فرزندش اسماعیل، گوسفندی را که خداوند فرو فرستاده بود، ذبح نماید، حضرت ابراهیم علیه السلام در دل آرزو کرد که ای کاش فرزندش اسماعیل را به دست خود ذبح می‌کرد و دستور ذبح گوسفند به‌جای ذبح فرزندش به او داده نشده بود تا به این وسیله احساس پدری را که عزیزترین فرزندش را به دست خود ذبح می‌کند، داشته باشد و در نتیجه شایسته‌ی بلندمرتبه‌ترین درجات پادشاهان صبر بر مصائب شود. خداوند عزوجل به او وحی فرمود: ای ابراهیم محبوب‌ترین خلق من، نزد تو کیست؟ ابراهیم علیه السلام گفت: خدایا مخلوقی خلق نکرده‌ای که از حبیبیت محمد صلی الله علیه و آله نزد من محبوب‌تر باشد. خداوند متعال به او وحی فرمود: آیا او را بیشتر دوست داری یا خودت را؟ گفت: او را بیشتر از خودم دوست می‌دارم. خداوند فرمود: آیا فرزند او را بیشتر دوست داری یا فرزند خودت را؟ عرض کرد: فرزند او را. خداوند فرمود: آیا بریده شدن سر فرزند او از روی ظلم، به دست دشمنانش دل تو را بیشتر به درد می‌آورد یا بریدن سر فرزندت به دست خودت به خاطر اطاعت از فرمان من؟ گفت: بریده شدن سر فرزند او به دست دشمنانش دل مرا بیشتر به درد می‌آورد. خداوند فرمود: ای ابراهیم گروهی که خود را از امت محمد می‌پندارند، پس از وی فرزندش حسین را با ظلم و ستم مانند گوسفند ذبح خواهند کرد و با این کار مستوجب خشم و غضب من خواهند شد. ابراهیم علیه السلام بر این مطلب بی‌تابی نموده، دلش به درد آمد و شروع به گریه کرد. خداوند عزوجل به او چنین وحی فرمود: ای ابراهیم! به خاطر این ناراحتی و بی‌تابی‌ات بر حسین و قتل او، ناراحتی و اندوهت بر اسماعیل را - در صورتی که او را به دست خودت ذبح می‌کردی - پذیرفتم و بلندمرتبه‌ترین درجات پادشاهان صبر بر مصائب را به تو خواهم داد؛ و این همان فرمایش خداوند عزوجل است که: ﴿وَقَدَيْنَاهُ بِذِيحِ عَظِيمٍ﴾<sup>(۱)</sup> (و او را به ذبحی بزرگ باز خریدیم). دو چیز برپا هستند و دو چیز روان و دو چیز جایگزین هم هستند و دو چیز دشمن یکدیگر).<sup>(۲)</sup>

از علی بن محمد از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در تفسیر بیماری ابراهیم علیه السلام که در کلام خدا به آن اشاره شده است: ﴿فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ \* فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ﴾<sup>(۳)</sup> (نگاهی به ستارگان کرد \* و گفت: من بیمارم) فرمود: (او بر مصائبی که بر حسین علیه السلام فرود می‌آید اندیشه نمود و گفت: من از آنچه بر حسین علیه السلام

۱- صافات: آیه‌ی ۱۰۷.

۲- الخصال صدوق: ص ۵۸ و ۵۹، عیون اخبار الرضا: ج ۲، ص ۱۸۷.

۳- صافات: آیه‌های ۸۸ و ۸۹.

فرود می آید بیمار گشته ام).<sup>(۱)</sup>

علامه مجلسی در بحار روایت کرده است: (وقتی آدم بر زمین هبوط کرد، حوا را ندید، به جست و جوی او در زمین گردش می کرد تا به کربلا رسید. بی دلیل غمگین شد و سینه اش تنگ گردید و در همان مکانی که حسین (علیه السلام) به قتل رسید، لغزید تا خون از پایش جاری شد. سر به آسمان برداشت و گفت: خدایا از من گناهی سر زد که به آن عقوبتم نمودی؟ من تمام زمین را گردش کرده ام ولی در هیچ کجا مثل اینجا چنین مصیبتی به من نرسید! خداوند به او وحی فرمود: ای آدم! از تو گناهی سر نزده است؛ ولی در این سرزمین فرزندان حسین از روی ستم کشته می شود و خون تو به جهت موافقت با خون او جاری شد. آدم (علیه السلام) گفت آیا حسین (علیه السلام) پیامبر است؟ خطاب آمد نه؛ او سبط محمد پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. آدم گفت: قاتل حسین (علیه السلام) کیست؟ وحی آمد که قاتل او یزید، ملعون اهل آسمان و زمین است. آدم (علیه السلام) گفت: ای جبرئیل چه کنم؟ جبرئیل گفت: ای آدم او را لعن کن. آدم چهار مرتبه بر یزید لعن فرستاد و چند قدم به سمت کوه عرفات رفت و حوا را در آنجا یافت).<sup>(۲)</sup>

(و روایت شده است هنگامی که نوح (علیه السلام) در کشتی نشست، در همه جای دنیا به گردش درآمد. هنگامی که به کربلا رسید، زمین، آن را گرفت و نوح از غرق شدن هراسید. خدایش را خواند و گفت: الهی همه جای دنیا را گشتم، ولی در هیچ جا مثل اینجا چنین بی تابی ای به من نرسید. جبرئیل نازل شد و گفت: ای نوح، در این مکان حسین سبط محمد (صلی الله علیه و آله) خاتم انبیاء و پسر خاتم اوصیاء کشته می شود. گفت: ای جبرئیل، قاتل او کیست؟ گفت: قاتلش ملعون اهل هفت آسمان و هفت زمین است. نوح چهار بار او را لعن کرد و کشتی به گردش درآمد تا به جودی رسید و بر آن آرام گرفت).<sup>(۳)</sup>

(و روایت شده است که ابراهیم (علیه السلام) در حالی که سوار بر اسب بود، از زمین کربلا گذشت. پای اسبش لغزید و ابراهیم (علیه السلام) افتاد و سرش شکست و خون جاری شد. شروع به استغفار کرد و گفت: الهی، چه چیزی از من سر زده است؟ جبرئیل به سوی او نازل شد و گفت: ای ابراهیم از تو گناهی سر نزده است؛ ولی در اینجا سبط خاتم انبیاء و پسر خاتم اوصیاء کشته می شود و خون تو به جهت موافقت با خون او جاری شد. گفت: ای جبرئیل، قاتل او چه کسی است؟ گفت: ملعون اهل آسمان ها و زمین ها، قلم بدون اذن خدا با لعنت بر لوح جاری شد. پس خدای متعال به قلم وحی فرمود: تو با این لعن، مستحق ثنا شدی. ابراهیم (علیه السلام) دستانش را بالا برد و یزید را بسیار لعن کرد و اسبش با زبان فصیح آمین گفت. ابراهیم به اسبش گفت: تو چه می دانی که

۱- کافی- کلینی: ج ۱، ص ۴۶۵.

۲- بحار الأنوار- مجلسی: ج ۴۴، ص ۲۴۲.

۳- بحار الأنوار- مجلسی: ج ۴۴، ص ۲۴۳.

بر دعای من آمین گفتی؟ گفت: ای ابراهیم، من به سوار شدن تو بر خودم افتخار می‌کنم، هنگامی که پایم لغزید و از پشتم افتادی بسیار خجل شدم و دلیل آن نیز یزید است که لعنت خدا بر او باد. (۱) (۲)

آنچه ارائه شد، خواننده‌ی آگاه را مطمئن می‌سازد که حماسه‌های سومر و اکد در واقع عبارت‌اند از اخبار دینی که برخی از آن‌ها پیش‌گویی‌هایی غیبی در آینده - نسبت به زمان نگاشته شدن آن‌ها - تلقی می‌گردد؛ و هیچ شک و شبهه‌ای برای ما باقی نمی‌گذارد که قسمت عمده‌ای از محتوای حماسه‌ها و داستان‌های سومری - اکدی (بابلی و آشوری) را دین تشکیل می‌دهد.

اکنون به‌جایی رسیده‌ایم که کاملاً به‌جا می‌بینم، مروری داشته باشیم بر حماسه‌ی اوروک جاودان یا حماسه‌ی گیلگمش. پس می‌کشیم این دو را با هم بخوانیم و به شیوه‌ای که شاید نامعمول باشد، آن را مطالعه و بررسی کنیم، به‌گونه‌ای که آدم (عليه السلام) برای فرزندانش و نوح (عليه السلام) برای فرزندانش و ابراهیم (عليه السلام) برای فرزندانش خوانده و بین سومریان و ملت‌های دوران باستان و به‌ویژه در خاور نزدیک انتشار یافت و به قصه‌ی مورد علاقه مردم بین‌النهرین (mesopotamia) تبدیل شد که آن را نسل‌ها یکی پس از دیگری بازگو کردند تا پس از هزاران سال به ما رسید؛ ولی چه‌بسا هنگامی که بین مردم در گردش بود، همان‌طور که پیش‌تر شرح داده شد، در معرض تحریف و دست‌کاری قرار گرفته باشد.

داستان گیلگمش - که روزی خواهد آمد تا عدالت را تحقق بخشد و نوع انسانی را از حیوانیت خویش نجات دهد - در آثار کهن مصری این‌گونه معرفی شده است:

(مردی قائم (ایستاده) که با کمال سنگینی و متانت، دو گاو نر ایستاده را بر دست گرفته است؛ یکی در طرف راست و دیگری در طرف چپ). (۳)

سرزمین بین‌النهرین (سومر) یا جنوب عراق هزاران سال منتظر گیلگمش است تا روزی روزگاری ظهور کند. (۴)

۱- بحار الأنوار - مجلسی: ج ۴۴، ص ۲۴۳.

۲- برای موارد بیشتر به پیوست ۱ مراجعه کنید.

۳- اساطیر بابل: شارل ویرولو.

۴- این موضوع در متون ادیان واضح و آشکار است و اکنون متون کتیبه‌ها و الواح سومری نیز به آن‌ها اضافه شدند؛ اینکه منجی و رهایی‌بخش جهانی وعده داده شده، با مشرق و به‌طور دقیق با عراق مرتبط می‌باشد. به پیوست ۲ مراجعه نمایید.

## توقفگاه پنجم:

گیلگمش پسر نانسونا، مادری مویه‌کنان بر دموزی!

دموزی:

«قلبم سوگوار و غم‌زده رو به دشت نهاد،

منم بانوی عالی‌مقام - همان که سرزمین دشمنان را درهم می‌کوبد،

منم نانسونا، مادر آن سرور بزرگ<sup>(۱)</sup>

۱- این زن مقدس موجود در متون سومری، در ادیان پس از آن نیز ذکر شده است و او به رهایی‌بخش منتظر نیز مربوط می‌شود:

گیلگمش منتظر (فرزند نانسونا، مادر گریان بر دموزی)، جنگجوی آماده و حامی وعده داده شده نزد سومریان. منجی منتظر (فرزند زنی که آفتاب را دربر دارد و ماه زیر پاهایش است)، تنومند و حامی وعده داده شده به تمامی امت‌ها با عصایی آهنین از نظر مسیحیان:

۱) و علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد: زنی که آفتاب را دربر دارد و ماه زیر پاهایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است، ۲ در حالی که آبستن است، از درد زایمان و عذاب زاییدن فریاد برمی‌آورد. ... ۵ پس فرزند نرینه‌ای را زایید که همه‌ی امت‌های زمین را به عصای آهنین حکمرانی خواهد کرد؛ ... ۱۱ و ایشان به وساطت خون برّه و کلمه‌ی شهادت‌شان بر او غالب آمدند و جان خود را دوست نداشتند تا اینکه بمیرند. ۱۲ از این رو، ای آسمان‌ها و ساکنان آن‌ها شاد باشید؛ وای بر ساکنان زمین و دریا، زیرا که ابلیس با خشمی عظیم به نزد شما فرود آمده است، چون می‌داند که زمانی اندک دارد. ۱۳ و چون ازدها دید که بر زمین افکنده شده، بر آن زن که فرزند نرینه را زاییده بود، جفا کرد. ... ۱۷ ازدها بر زن غضب نمود، رفت تا با باقی ماندگان نسل او، کسانی که وصایای خداوند را حفظ می‌کردند و حاملین آن بودند، جنگ کند... مکاشفات یوحنا - اصحاح ۱۲.

و اگر برای گیلگمش، سربریده‌ای (یعنی دموزی) بود که سومریان برایش گریه و زاری می‌کردند، خواهیم دید که در خصوص منجی از نظر مسیحیان، برّه‌ی سربریده‌ای خویش را طلب می‌کند و حتی مؤمنان به تورات از مکانش نیز مطلع هستند: (زیرا برای سید پروردگار سپاهیان سربریده در سرزمین شمالی نهر فرات) سفر ارمیا: اصحاح ۴۶. همان‌گونه که ایشتار (دنیا) و دوستدارانش، کسانی که منتظران سومری را به خاطر سجده نگذاردن برای دنیا آزار دادند، ازدها (شری که به دنیا و اهلس اشاره دارد) یعنی کسی منتظران مسیحی را به همین دلیل آزار می‌دهد، با او به مقابله بر خواهد خاست. حال که در توقفگاه چهارم روشن شد دموزی که سومریان هزاران سال پیش بر او مویه می‌کردند، کیست و همچنین دانستیم فاطمه (علیها السلام) بر سربریده‌ی تشنه‌لب زاری نمود، خواهیم دانست که منتظر وعده داده شده همان مهدی از فرزندان او باشد؛ بنابراین یکی از نشانه‌های شناخت او برای مسلمانان این است که ایشان فرزند فاطمه (علیها السلام) است و علت آن اکنون کاملاً روشن می‌باشد. این موضوع از سوی پیامبران به اقوام‌شان در قرن‌های پیشین بیان شده و از همین

منم کِشِتن — خواهر جوانمرد مقدس،  
قلبم سوگوار و غم‌زده رو به دشت نهاد،  
به مکان جوانمرد رفت،  
به جایگاه دموزی،  
به جهان زیرین، مأوای چوپان،  
قلبم سوگوار و غم‌زده رو به دشت نهاد،  
به جایی که جوانمرد آنجا به بند کشیده شد،  
به جایی که دموزی در آن اسیر شد...  
قلبم سوگوار و غم‌زده رو به دشت نهاد»<sup>(۱)</sup>.

گیلگمش:

خطاب انکیدو به گیلگمش:

«تو همان یگانه مردی،  
تویی که مادرت تو را آستن شد،  
مادرت نانسون تو را به دنیا آورد، ...  
انلیل تو را برتر از مردم قرار داد،  
و پادشاهی بر مردمان را برایت ساخت»<sup>(۲)</sup>.

در حماسه‌ی گیلگمش می‌توان تاریخ آینده‌ی بشریت را خواند<sup>(۳)</sup> و نه تاریخ گذشته؛ همان‌گونه که برخی

---

رو چنین روایت شده است: (او صدیقه‌ی کبری است و بر شناخت او قرن‌ها گذشته است). مجمع النورین: ص ۳۴. رسول خدا ﷺ فرمود: (مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه است) غیبت طوسی: ص ۱۸۸؛ سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۱۳۶۸ و علت آن فقط بیان نسب شریف ایشان برای مسلمانان نیست، بلکه تأکیدی است بر اینکه شناخت او الهی است؛ به‌وسیله‌ی آن بشریت از همان روزهای ابتدایی او را شناخت و اینکه منتظر وعده داده شده یکی است و توصیف او نیز یگانه است. اما چگونه فاطمه (علیها السلام) همان زنی می‌باشد که آفتاب را دربر دارد و ماه زیر پاهایش است؟ می‌توانید به کتاب (حواری سیزدهم - سید احمد الحسن (علیه السلام) ص ۱۸ با تعلیق علاء سالم) مراجعه نمایید.

۱- ایشتار و مصیبت تموز - د. فاضل عبدالواحد علی.

۲- حماسه‌ی گیلگمش - طه باقر.

۳- همان‌طور که چنین چیزی را در متن سومری که وضعیت ایوب نبی (علیه السلام) را مدت‌ها پیش از آمدنش بیان می‌کند، مشاهده کردیم. مراجعه کنید به توقفگاه سوم.

شارحان حماسه چنین گمان کرده‌اند؛ همچنین در این حماسه می‌توان داستان نجات‌دهنده‌ی نوع انسان از حیوانیتش را خواند؛ حیوانیتی که متأسفانه همیشه و به‌گونه‌ای مقتدرانه در صحنه حضور دارد، به‌ویژه به هنگام وقوع رویارویی‌های بزرگ:

﴿كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ ...﴾<sup>(۱)</sup> (مانند آن خر است که کتاب‌هایی را حمل می‌کند، بد

داستانی است داستان مردمی که ...)

﴿كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ ...﴾<sup>(۲)</sup> (مثل او چون مثل آن سگ

است که اگر به او حمله کنی، زبان از دهان بیرون آورد و اگر رهایش کنی، باز هم زبان از دهان بیرون آرد، مثل آنان که ...)

﴿وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا ...﴾<sup>(۳)</sup> (و بعضی را بوزینه و خوک گردانیده

است و طاغوت را عبادت کردند، اینان را بدترین جایگاه است ...)

در آثار باستانی مصر، تصاویر سمبلیکی از آن منجی که طی هزاران سال نام نیکش منتشر و معروف شده و خبرش قاره‌ها را در نور دیده و از بین‌النهرین به شمال آفریقا رسیده، مشاهده می‌گردد:

[تصویر مردی قائم (ایستاده) که با کمال سنگینی و متانت، دو گاو نر ایستاده را بر دست گرفته است، یکی

در طرف راست و دیگری در طرف چپش. این تصویر را بر تعداد زیادی از آثار باستانی بابلی می‌بینیم و معمولاً به نبرد (گیلگمش) با حیوانات وحشی اشاره دارد].<sup>(۴)</sup>

۱- جمعه، آیه‌ی ۵.

۲- اعراف، آیه‌ی ۱۷۶.

۳- مائده، آیه‌ی ۶۰.

۴- اساطیر بابل - شارل ویرولو.

گیلگمش در حماسه (دو سومش خداست) و داستان او را - که صاحب طوفان دوم است- با ماجرای جد سومری‌اش، زیوسودرا (نوح عليه السلام) و اوتنایشتیم بابلی (نوح عليه السلام) -صاحب طوفان اول- مرتبط می‌یابیم؛ حتی چه بسا مهم‌ترین سفر گیلگمش در حماسه، سفر وی برای دیدار با جدش نوح عليه السلام (اوتنایشتیم جاودان) همراه خدایگان است و از او رازی را می‌پرسد که با آن می‌تواند از یک‌سوم انسانی‌اش خلاص شود تا همچون جدش نوح عليه السلام با خدایان جاودان بماند؛ یا به عبارت دیگر: با شایستگی اسمش را در طومار زندگی ابدی درج کند و از لحاظ روحی جزو جاودانان باشد؛ بنابراین مسئله به روحش - که دو سومش الهه است- بستگی دارد و او می‌خواست یک‌سوم باقیمانده را نیز مانند آن دو سوم کند. برخلاف پندار برخی مفسرین حماسه، این موضوع هیچ ارتباطی با جاودانگی جسمانی ندارد.

در بعضی متون به روشنی می‌بینیم که گیلگمش همان منجی و نماد عدالت است که همه منتظر او هستند و قصه‌اش دهان‌به‌دهان بازگو می‌شود:

«دلاوران اوروک ناگزیر در اتاق‌های خود، مغموم و معترض ماندند.

گیلگمش هیچ فرزندی برای پدر خویش باقی نگذاشت،

و ستم‌های شبانه‌روز او بر مردم پایانی نداشت،

اما گیلگمش حامی و نگهدار اوروک است،

حصار و حامی،

او پشتیبان ماست: نیرومند، زیبا و حکیم

گیلگمش هیچ دوشیزه‌ای را برای محبوبش باقی نگذاشت،

و نه دختر جنگجو و نه نامزد قهرمان. ...»<sup>(۱)</sup>

برخلاف تصور برخی سومرشناسان، معقول نیست مراد از این قطعه‌ها، دست‌درازی گیلگمش به ناموس‌های مردم یا ستم‌ورزی به آن‌ها باشد؛ چرا که در این صورت حماسه کاملاً متناقض خواهد شد؛ زیرا گیلگمش در ابتدا به والاترین صفاتی که می‌توان یک حاکم عادل را با آن‌ها توصیف کرد، یاد می‌شود؛ حتی در همین سطور نیز او حکیم توصیف می‌شود. حال چگونه ممکن است یک پادشاه حکیم، به ناموس‌های رعیت خود تجاوز کند و آن‌ها را مورد ظلم و ستم قرار دهد؟!

بخش بعدی حماسه نیز گیلگمش را با صفاتی والا همچون ایثار، شجاعت و اخلاص می‌ستاید؛ بنابراین چنین متونی یا به‌طور عمدی تحریف شده‌اند و یا سمبلیک می‌باشند و در نتیجه به تفسیر و توضیح نیاز دارند. اگر متن را با دقت بخوانیم درمی‌یابیم که منظور، همان نجات‌دهنده‌ی نوع انسان از حیوانیتش می‌باشد؛

نجات‌دهنده‌ی نوع انسان که همه‌ی امت‌ها، قصه‌ی او را بازگو می‌کنند؛ زیرا اگرچه امت‌هایی که پیش از زمان مبعوث شدن او زندگی می‌کرده‌اند، فاقد آمادگی کافی برای استقبال از او بوده‌اند ولی حداقل افرادی در آن امت‌ها وجود داشته که چه‌بسا این داستان که آن را سینه‌به‌سینه بازگو می‌کنند، آن‌ها را نجات دهد. او همان کسی است که ایشان را به خدا مرتبط می‌سازد و دروازه‌ی آسمان را می‌گشاید تا هر کس بخواهد، وحی عظیم را که آشنا کننده‌ی وی با حقیقتی وجدآور است، بشنود؛ همان حقیقتی که ما را از عدم پدیدار ساخت؛ همان حقیقتی که ما آفریده شدیم تا آن را بشناسیم؛ بنابراین او همه را به خدا مشغول خواهد ساخت، نه به خودش؛ چرا که اگر وی ایشان را به خودش مشغول و سرگرم سازد - بدون آن‌که هوشیارشان نماید - فرقی بین او و هر طاغوت ستمگری که در پی شهرت و آوازه است، وجود نخواهد داشت.

اکنون به‌خوبی می‌توانیم دریابیم که چرا «دلاوران اوروک ناگزیر در اتاق‌های خود، مغموم و معترض ماندند» و چرا «گیلگمش هیچ فرزندی برای پدر خویش باقی نگذاشت ... و گیلگمش هیچ دوشیزه‌ای را برای محبوبش باقی نگذاشت و نه دختر جنگجو و نه نامزد قهرمان»؛ زیرا آن‌ها جملگی دل‌بسته‌ی خداوند سبحان شدند و به او تعلق خاطر یافتند. گیلگمش نجات‌دهنده آمد و برای این نجات‌یافتگان که در زمانی مشخص پدیدار خواهند شد، دروازه‌ی وحی عظیم را گشود و به آن‌ها آموخت که چگونه به خدا دل‌بستگی یابند، چگونه خدا را دوست بدارند و او را در همه‌چیز ببینند و بشنوند.

اگر به آثار سومریان مراجعه کنید، اشتیاق آن‌ها نسبت به این امور را در خواهید یافت:

(او گیلگمش است که چنین معنا می‌دهد: جنگجویی که پیشاهنگ است و مردی که بذره‌ای درختی جدید خواهد بود).

گیلگمش شخصیت مقدس سومریان یا اکدیان (بابلیان و آشوریان) و بسیاری از ملل جهان باستان به شمار می‌رود. در حماسه‌ی گیلگمش وی به‌دقت توصیف شده است: (دو سوم او از خدایان است و یک سوم از انسان) یعنی در وجود او، نور بر جنبه‌ی تاریکی یا منیت غالب است، ولی در نهایت، او به دنبال یافتن رمز نهایی رهایی از این ظلمت و تاریکی می‌باشد. حتی معنای اسم گیلگمش نیز بر وظیفه‌ی او دلالت دارد: جنگجویی که پیشاهنگ است.

در حماسه:

او جنگجویی است که شیطان هومبابا را کشت؛<sup>(۱)</sup>

۱- و برای تأکید بر پیوند بین موعود سومریان (گیلگمش) و موعود مسلمانان (مهدی منتظر) آمده است:

وهب بن جمیع از اباعبدالله (علیه السلام) روایت می‌کند: از ایشان در مورد ابلیس و سخنش «قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ \* قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ \* إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» (گفت: ای پروردگار من، مرا تا روزی که دوباره زنده می‌شوند مهلت



و او جنگجویی است که به ایشتر (دنیا) اهانت ورزید؛

و او جنگجویی است که بر نفسش پا گذاشت؛

و نیز او همان کسی است که بذر درخت انسانیت جدیدی خواهد بود که بر حیوانیتش پیروز می‌گردد.

[معنای دقیق اسم گیلگمش مشخص نیست. در بعضی متون اکدی به "جنگجویی که پیشاهنگ است" معنا شده است. احتمالات دیگری برای این اسم سومری وجود دارد، به معنای "مردی که بذره‌های درخت جدید خواهد بود" یعنی "مردی که خانواده‌ای خواهد ساخت"<sup>(۱)</sup>.

شاید یکی از بزرگ‌ترین تخریب‌هایی که گریبان‌گیر این حماسه شده، نازل کردن سطح شخصیت‌های حماسه و انطباق نادرست آن‌ها بر مصادیق غلط باشد، مانند پایین آوردن آن‌ها به سطح پادشاهانی که اسامی آن‌ها در فهرست پادشاهان قید شده است. مثلاً وقتی شخصیت گیلگمش حماسی، به گیلگمش پادشاه نسبت داده می‌شود - با وجود تفاوت در اسامی پدران و نسب آن‌ها - دقیقاً مانند این است که کسی امروزه داستان مهدی حماسی را که حضرت محمد ﷺ در روایات بسیاری ذکر فرموده‌اند، بخواند و بگوید بیش از هزار سال پیش پادشاهی در دولت عباسی وجود داشته که نامش مهدی بوده و مقصود از مهدی در حماسه‌ی اسلامی همان پادشاه عباسی است.<sup>(۲)</sup>

متأسفانه چنین چیزی به دفعات برای گیلگمش رخ داده است. حال آنکه برخی کارشناسان متخصص در آثار باستانی سومری تصریح کرده‌اند که فقط با استناد به تشابه اسامی، صحیح نیست گیلگمش حماسی را همان گیلگمش تاریخی بدانیم.

شارل ویرولو می‌گوید: [بنابراین دلایلی وجود دارد که ما را مطمئن می‌سازد به اینکه در زمان‌های بسیار دور، پادشاهی به نام (گیلگمش) بوده و این اسم در فهرست پادشاهان اوروک که به تازگی کشف شده مندرج می‌باشد؛ ولی برخلاف انتظار، در ابتدای فهرست قرار ندارد؛ بنابراین گیلگمش تاریخی، هیچ سلسله‌ای بنیان

---

ده \* گفت: تو در شمار مهلت‌یافتگانی \* تا آن روزی که وقتش معلوم است) منظور کدام روز است؟ فرمود: (ای وهب، آیا خیال کردی منظور روزی است که خداوند مردم را برمی‌انگیزاند؟ نه، منظور خداوند عزوجل آن روزی است که خداوند قائم ما را برمی‌انگیزاند. آن حضرت پیشانی او را می‌گیرد و وی را گردن می‌زند. این همان روز معلوم می‌باشد). بحار الانوار: ج ۶۰ ص ۲۲۱.

۱- حماسه‌ی گیلگمش - طه باقر.

۲- نظیر این مثال اسلامی، مثال دیگری است که به مسیحیان مربوط می‌شود. در مورد حذف یا از قلم انداختن نام (یهودای) ذکر شده در انجیل؛ یهودایی که به تازگی در مصر در مورد یهودای اسخریوطی خائن کشف شد؛ در حالی که توصیفی که برای او گفته شده برای اینکه بر شخصیت دیگری منطبق می‌باشد، ایشان را کفایت می‌کند. برای کسب اطلاعات بیشتر به کتاب (حواری سیزدهم) سید احمد الحسن رحمته‌الله از انتشارات انصار امام مهدی علیه‌السلام مراجعه نمایید.

نهاده، بلکه در شمار پادشاهانی بوده است که ما از لحاظ تاریخی به جز اسامی‌شان چیز دیگری از آن‌ها نمی‌دانیم ... به‌رحال (گیلگمش) که تاریخ دو خط در مورد او مطلب نگاشته نظر ما را به خود جلب نمی‌کند، برخلاف گیلگمش که شعر اسطوره‌ای او به ما رسیده است.<sup>(۱)</sup>

به نظر من حماسه‌ی گیلگمش که پادشاهان سومر، اکد، بابل و حتی آشور آن را در کتابخانه‌هایشان قرار می‌داده‌اند، به آن توجه ویژه‌ای داشته‌اند و از دید ایشان و مردم جایگاهی همچون تعویذ یا کتاب مقدس داشته، در خور آن است که مورد اهتمام قرار گیرد و درباره‌اش تحقیق و پژوهش شود که:

ایا این حماسه، بیان داستان شخصی است که خواهد آمد و سومریان، اکدی‌ان، بابلیان و آشوریان به‌عنوان یک منجی و رهایی‌بخش منتظر اویند؟

طه باقر می‌گوید: [گیلگمش قهرمان، کسی است که نامش به بسیاری از آداب و رسوم امت‌های کهن نسبت داده می‌شود و یا کارهایش به قهرمانان دیگر ملت‌ها منتسب می‌گردد؛ مانند هراکلیوس، اسکندر، ذوالقرنین و ادیسیوس قهرمان ادیسه].<sup>(۲)</sup>

وی همچنین می‌گوید: [شگفتا! این گیلگمش کیست که چون الگویی نمونه، مقتدای قهرمانان دیگر امت‌هاست؟!].

و دکتر شارل ویرولو می‌گوید: [مصریان در زمان‌های کهن شخصیتی را که ما در پی آن هستیم، می‌شناخته‌اند. در بیابان نیل در کوه اراک خنجری پیدا شده که تیغ آن از سنگ خارا و نه از معدن و دسته‌ی آن از عاج است. بر یک طرف آن تصویر مردی ایستاده قرار دارد که با کمال سنگینی و متانت، دو گاو نر ایستاده را بر دست گرفته است، یکی در طرف راست و دیگری در طرف چپ؛ و این تصویر را در بسیاری از آثار باستانی بابلیان می‌بینیم که به نبرد (گیلگمش) با حیوانات وحشی اشاره دارد].<sup>(۳)</sup>

بنابراین گیلگمش صرفاً شخصی عادل یا صالح نیست؛ و نه فقط پادشاه یا کسی که در روزگاری پادشاه خواهد شد؛ بلکه وی شخصیتی جهانی بوده و طبق آنچه آثار کهن برای ما نقل کرده‌اند، الگویی است که قهرمانان ملت‌ها به او اقتدا می‌کنند. جهانی بودن شخصیت گیلگمش، تنها توضیحی است که می‌تواند وجود نسخه‌های مختلفی از حماسه‌ی گیلگمش در کشورهای مختلف و حتی به دیگر زبان‌ها را تفسیر و رمزگشایی کند.

[شاید بهترین دلیل بر تأثیرگذاری عمیق و شگرف این حماسه بر تفکرات مردم تمدن‌های کهن، گستره‌ی

۱- اساطیر بابل و کنعان - ویرولو

۲- حماسه‌ی گیلگمش - طه باقر.

۳- اساطیر بابل و کنعان - ویرولو.

وسیعی است که این حماسه‌ی دنیای کهن در آن منتشر شده است. در خصوص ساکنان عراق باستان، دست‌به‌دست شدن این حماسه فقط به مردم بخش‌های جنوبی و میانی عراق یعنی همان‌جایی که به نام سرزمین سومر و اکد معروف است، محدود نشد؛ بلکه به بخش شمالی یعنی سرزمین آشور نیز سرایت کرد. از هزاره‌ی دوم قبل از میلاد، زمان شکوفایی تمدن بابل در دوران بابل باستان، نسخه‌های بسیاری از آن در شهرهای بزرگ عراق باستان یافت شده است. در خصوص سرزمین آشور طبق آخرین گزارش کاملی که به ما رسیده، متون حماسه در خزانه‌ی کتاب‌های پادشاه آشوری آشور بانی‌پال معروف یافت شده است. ... در مورد مراکز تمدن‌های کهن، پیش‌تر گفتیم که کاوشگران نسخه‌های زیادی از قسمت‌هایی از این متون را در مناطق دورافتاده‌ای همچون آناتولی، خاستگاه تمدن هیتی‌ها، پیدا کرده‌اند. برخی از این متون به زبان بابلی کهن نگاشته شده است. همچنین ترجمه‌هایی از آن به زبان‌های هیتی و هوری نیز به دست آمده است. اخیراً در جریان کشفی هیجان‌انگیز، نسخه‌ای از برخی فصول حماسه در یکی از شهرهای فلسطین باستان به نام (مجدو) که در تورات نیز معروف است پیدا شده که تاریخ این نسخه‌ی کوچک به حدود قرن چهاردهم قبل از میلاد باز می‌گردد. ...<sup>(۱)</sup>

قصه‌ی حماسی گیلگمش در مطلع خود، گیلگمش را به‌صورت زیر توصیف می‌کند و در مورد او همه‌چیز را خلاصه‌وار در چند سطر کوتاه بیان می‌دارد که به‌مثابه شناساندن شخصیت و وظیفه‌ی گیلگمش می‌باشد:

### «لوح اول:

او کسی است که همه‌چیز را دید؛ پس ای سرزمین من، با یاد او آواز سر ده!  
او کسی است که از هر چیز خبر داشت و از عبرت‌هایش بهره‌مند شد،  
و او حکیم و عارف به هر چیزی است،  
رازها را دید و باطن‌های پنهان را شناخت،  
و اخبار روزهای پیش از طوفان بزرگ را آورد،  
راه درازی به دوردست‌ها سفر کرد تا رنج‌ها و سختی‌ها بر او فرود آمد،  
همه‌ی رنج‌ها و خبرهایش را در سنگ نقش کرد».

روشن است که این متن، فردی عالم را توصیف می‌کند که (همه‌چیز را دید... همه‌چیز را دریافت... حکیم دانان... رازها را دید و باطن‌های پنهان را شناخت) و یا آموزگار مهمی است که علوم بااهمیتی را همراه خود آورده و آن‌ها را به‌گونه‌ای نقش خواهد کرد که بین مردم باقی بماند، (همه‌ی رنج‌ها و خبرهایش را در سنگ

نقش کرد).

اگر به متن دینی وارد شده درباره‌ی مهدی مراجعه کنیم درمی‌یابیم که امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: (علم بیست‌وهفت حرف است و همه‌ی آنچه پیامبران آورده‌اند تنها دو حرف است و مردم تاکنون جز آن دو حرف را نمی‌شناسند. هنگامی که قائم ما قیام کند، بیست‌وپنج حرف دیگر را بیرون می‌آورد و آن را بین مردم نشر می‌دهد و آن دو حرف را نیز ضمیمه می‌کند و بیست‌وهفت حرف را منتشر می‌سازد).<sup>(۱)(۲)</sup>

---

۱- بحار الأنوار- مجلسی: ج ۵۲، ص ۳۳۶.

۲- از امام حسین (علیه السلام) از پدرش از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حالی که مهدی (علیه السلام) را یاد می‌فرمود روایت شده است که فرمود: (... و او گنجی دارد که نه از طلاست و نه از نقره، بلکه اسب‌هایی هستند زیبارو و مردانی نشان‌دار. خداوند متعال برایش از دورترین شهرها افرادی به شمار جنگ بدر که سیصد و سیزده نفر بودند گرد می‌آورد. او صحیفه‌ای مَهر شده دارد که در آن تعداد یارانش با نام، نَسَب، سرزمین، خلق‌و‌خو، چهره و کنیه‌شان که بسیار در طاعتش حریص‌اند، ثبت شده است). پدرم به ایشان عرض کرد: ای رسول خدا، دلایل و نشانه‌های او چیست؟ فرمود: (او با خود علمی دارد که وقتی زمان خروجش فرا رسد، آن علم را منتشر می‌سازد...). عیون اخبار الرضا (علیه السلام) ج ۱ ص ۶۴.

## توقفگاه ششم:

### گیلگمش شخصیتی دینی

حماسه‌ی گیلگمش آکنده از نمادها و رازهاست.

در این حماسه رؤیاهایی رمزآلود به همراه توضیح برخی از رموزش نهفته است.

در آن، سخنان و رویدادهایی سمبلیک بیان شده است. مثلاً در میانه‌ی نبردی که بین گیلگمش و انکیدو

برپا شد، می‌بینیم که همه‌چیز آرام می‌شود، انکیدو می‌ایستد و در کمال احترام به گیلگمش می‌گوید:

«تو همان یگانه مردی،

تویی که مادرت تو را آبتن شد،

مادرت نانسون تو را به دنیا آورد، ...

انلیل تو را برتر از مردم قرار داد،

و پادشاهی بر مردمان را برایت ساخت».<sup>(۱)</sup>

سؤالی در اینجا پیش می‌آید: اگر انکیدو این را از همان ابتدا می‌دانست، چرا با وی به نبرد برخاست؟!

بنابراین معقول نیست که مقصود از این نبرد، جنگ جسمانی بین گیلگمش و انکیدو بوده باشد. آری

می‌توانیم بگوییم این یک جنگ عقیدتی بود که انکیدو را در پایان واداشت اعتراف کند که گیلگمش همان

پسر نانسونا و پسر انلیل است که وصیت نموده گیلگمش پادشاه گردد.<sup>(۲)</sup>

---

۱- حماسه‌ی گیلگمش - طه باقر.

۲- با توجه به آنچه ارائه شد، دانستیم ارتباطی محکم بین مادر مقدس گریان (نانسون) سومریان و (زنی که خورشید را

دربر و ماه زیر پاهایش قرار دارد) مسیحیان و حضرت فاطمه (علیها السلام) مسلمانان و همچنین بین رهایی‌بخش و منتظر وعده

داده شده‌ی تمامی امت‌ها (گیلگمش، رهایی‌بخش و نجات‌دهنده، مهدی) از فرزندانش، وجود دارد. همچنین دانستیم بین

سربریده‌شده‌ی تشنه‌لب که سومریان بر او نوحه‌سرای می‌کردند و ذبح‌شده بر نهر فرات مسیحیان و امام حسین (علیه السلام)

مسلمانان و منتظر و رهایی‌بخش وعده‌داده شده (حافظ و حامی تمام امت‌ها) ارتباط وجود دارد.

حال آیا اکنون می‌توانیم بفهمیم (انلیل) که فرزندش گیلگمش را به‌عنوان پادشاه منصوب و به او وصیت می‌کند، چه کسی

است؟! جهت کسب اطلاعات بیشتر به پیوست ۳ مراجعه نمایید.

گفتار انکیدو - پس از جنگ - با این جملات به روشنی بیان می‌دارد که انکیدو، هم نانسونا و هم انلیل را مقدس می‌شمارد، ولی اقرار نمی‌کند گیلگمش از نوادگان آن‌هاست<sup>(۱)</sup> و اینک معترف است که:

(تو همان یگانه مردی، تویی که مادرت تو را آبتن شد، مادرت نانسون تو را به دنیا آورد، ... انلیل تو را برتر از مردم قرار داد و پادشاهی بر مردمان را برایت مقدر ساخت).

بر این اساس ما باید این متون را سمبلیک به شمار آوریم و آن‌ها را متونی صریح و صرفاً تحت‌اللفظی گمان نکنیم. در حقیقت، این طبیعت عموم متون دینی است؛ چرا که این متون از عوالم دیگری می‌آیند و حاوی حکمت‌اند؛ و هدف آن‌ها گاهی اوقات رساندن پیامی به اهلش است که کسی جز صاحبش آن را نمی‌داند؛ و چه بسا در بسیاری اوقات مراد از این رمز و رازها که غیر اهلش آن را نمی‌شناسند، محافظت نمودن آن پیام از دست کسانی باشد که بر مبنای این رازها به فریب‌کاری روی می‌آورند.<sup>(۲)</sup> بی‌تردید رؤیایها، متونی

۱- دقیقاً همان‌گونه که در دعوت قائم (علیه السلام) صورت می‌گیرد؛ علی‌رغم اینکه بسیاری به پدران پاکش اعتقاد دارند و اینکه والدینش علی و فاطمه (علیهم السلام) و جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌باشد، با این حال به او ایمان نمی‌آورند، تکذیبش می‌کنند و حتی با او به پیکار برمی‌خیزند و به‌طور قطع علت چنین چیزی - حداقل در مورد بسیاری از ایشان - اقرار نکردن آن‌ها به اینکه او از نسل و نوادگان شان است، می‌باشد.

۲- و این یکی از نشانه‌های بزرگ است که مردم را به منتظر موعود تمامی امت‌ها رهنمون می‌سازد و قطعاً نشانه‌ای یکسان می‌باشد؛ از همین رو در مورد مهدی منتظر آمده که ایشان با اهل هر کتابی به کتاب و متون خودشان احتجاج می‌کند و با توجه به‌واقع شدن تحریف در این متون و کتب، آنچه باقی مانده برای اقامه‌ی حجت و دلیل بر آن‌ها کفایت می‌کند.

در مورد علت و حکمت رمز‌گونه بودن متون، این سخن سید احمد الحسن (علیه السلام) در این خصوص می‌باشد:

(... روایات، موجود و در دسترس همگان می‌باشند، درست همانند در دسترس بودن حروف و اعداد برای همگان، ولی چه کسی رمز عبور را می‌داند تا مثلاً به صندوقی در بانک به‌جز صاحبش دست پیدا کند؟ بنابراین اگر بانک از او بخواهد رمز عبور را وارد کند تا آن صندوق را باز کند و آنچه در آن است را بیرون آورد، روشن خواهد شد آیا او صاحب خزانه است یا دروغ‌گو می‌باشد. با اینکه رمز عبور از حروف و اعداد تشکیل شده است و این‌ها آماده و در دسترس همگان می‌باشند، ولی هیچ‌کس جز صاحب صندوق نمی‌تواند آن حروف و اعداد را بچیند تا ترتیب صحیح برای باز شدن خزانه ایجاد شود. در مورد متون هم وضعیت این‌گونه است؛ کسی که آن‌ها را به‌صورت صحیح مرتب کند که رمز را باز می‌کند، صاحبشان است و نه کس دیگر و جز صاحبش کس دیگری نمی‌تواند آن را بگشاید. کسی که تردید روا می‌دارد، تردیدش نفعی برایش ندارد؛ باید ببیند آیا صندوق باز شده است یا خیر؟ آیا سرش آشکار شده یا خیر؟ اگر باز شده باشد کار فیصله پیدا کرده و آنکه بازش کرده، صاحبش می‌باشد؛ چه کسی جز صاحبش کلمه‌ی رمز را می‌داند؟! ... از مالک جهنی روایت شده است: به ابوجعفر امام باقر (علیه السلام) عرض کردم: ما صاحب این امر را به‌گونه‌ای توصیف می‌کنیم که هیچ‌یک از مردم آن‌گونه نیست. فرمود: (نه به خدا سوگند، به هیچ وجه این‌گونه نخواهد بود تا اینکه او خود با آن بر شما احتجاج کند و شما را به آن دعوت کند). غیبت نعمانی: ص ۲۲۰...). کتاب (محکّمات در حقانیت وصی احمد الحسن (علیه السلام)) از انتشارات انصار امام

توقفگاه‌هایی برگزیده از چشم‌اندازهای سومر و اکد ..... ۴۷

دینی هستند. چه کسی از ما در اینکه معمولاً رؤیاهای پر رمز و رازند شک دارد؟!

اولین سفر گیلگمش برای قتل شیطان هومبابا و ریشه‌کن کردن ظلم و ستم و شر از زمین:

«گیلگمش، انکیدو را خطاب قرار داد و به او گفت: هومبابای دهشتناک در جنگل سکنا گزیده است، پس

آن را بکشیم و شر را از روی زمین ریشه‌کن سازیم.»

و قبل از آنکه گیلگمش شیطان را بکشد، رؤیاهای بسیاری می‌دید که پیروزی وی در مأموریت اولش را

به او بشارت می‌داد:

«... و در خواب دومم دیدم که کوه نیز سقوط کرد، به من بر خورد و پایم را گرفت. سپس نوری متجلی

شد و نور و درخشندگی‌اش همه‌ی زمین را دربر گرفت و مرا از زیر کوه به در آورد و به من آب نوشاند و دلم را

شادمان ساخت.»<sup>(۱)</sup>

از دید سومریان هر چیزی که قابل توجه باشد، (اله) محسوب می‌گردد. از دید آن‌ها دنیا اله است، منیت اله

است، جماعت اله است و افراد صالح و مقدس نیز اله هستند؛ بنابراین ما می‌توانیم کلمه‌ی (اله) را به پیامبران

و صالحان، دنیا یا منیت تبدیل کنیم و با تأمل در متن، حکمت سرشار نهفته در آن را دریابیم:

«و گیلگمش دهان گشود و به انکیدو گفت:

دوست من! چه کسی می‌تواند به درجات آسمان اوج گیرد؟

و تنها الهه‌ها (صالحان) کسانی هستند که با شاماش تا ابد زندگی می‌کنند،

اما نسل بشر روزگارش شمرده شده است،

و هر آنچه انجام دادند بر باد هواست.»<sup>(۲)</sup>

---

۱- حماسه‌ی گیلگمش - طه باقر.

۲- حماسه‌ی گیلگمش - طه باقر.

در قرآن نیز آمده است: ﴿وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا﴾<sup>(۱)</sup> (و به اعمالی که کرده‌اند پردازیم و همه را چون ذرات خاک بر باد دهیم).

و گیلگمش که دو سومش خداگونه است، در نهایت خواست از یک‌سوم تاریکی‌اش خلاص شود، پس به‌سوی کسی که از تاریکی رها و با خدایان جاوید شده بود رفت و او، جدش اوتنایشیم (نوح علییه السلام) بود؛ بنابراین برخلاف تصور برخی خوانندگان حماسه، سفر گیلگمش به‌سوی نوح علییه السلام، سفری برای کسب جاودانگی جسمانی نبود، بلکه سیری با هدف کسب جاودانگی روحانی بوده است.

با توجه به مجموع مطالب پیشین، آیا اگر بگوییم حماسه‌ی گیلگمش کاملاً دینی و گیلگمش نیز شخصیتی دینی است، رواست کسی بر ما خرده بگیرد؟!



## توقفگاه هفتم:

### گیلگمش و یوسف عليه السلام

گیلگمش در سفر اولش پیروز شد و شیطان هومبابا را کشت. سپس به اوروک بازگشت و تاجش را بر سر گذاشت تا جنگ دوم با دنیا (الهه‌ی ایشتار یا اینانا) را آغاز کند:

«وقتی گیلگمش تاج خود را به سر گذاشت، ایشتار شکوهمند سر بالا گرفت و زیبایی گیلگمش را دید و او

را گفت: گیلگمش به حضور من بیا و داماد من باش،

ثمرات را به من عطا کن تا از آن بهره‌مند گردم،

بگذار من عروس تو و تو داماد من باشی،

برای تو مرکبی از سنگ لاجورد و طلا مهیا خواهم کرد،

با چرخ‌هایی از طلا و دسته‌های برنزین،

و دیوهای توانمند صاعقه به جای قاطران بارکش آن را خواهند کشید،

وقتی به خانه‌ی ما وارد شوی، می‌بینی عطر سدر در آن پیچیده است،

وقتی به خانه‌ی ما وارد شوی، آستانه و سریر آن به پاهایت بوسه خواهند زد،

پادشاهان حکمرانان و شاهزادگان در برابرت تعظیم خواهند کرد. ...

گیلگمش لب به سخن گشود و به ایشتار شکوهمند پاسخ داد: ...

چنانچه با تو ازدواج کنم، به چه نکویی خواهم رسید؟

تو!

تو جز آتشدانی که در سرما خاموش می‌شود، نیستی،

تو چون درب ناقصی می‌مانی که بوران و باد را مانع نیست،

تو کاخی هستی که درون آن شیرمردان شکست می‌خورند،

و فیلی هستی که کجاوه‌اش را ویران می‌سازد،

تو همچون قیری هستی که حامل خود را به آلودگی می‌کشاند و مَشکی هستی که حاملش را خیس

می‌کند،

تو سنگ مرمری هستی که دیوارش فرو می‌ریزد،

تو چون سنگ یشمی که دشمنش رو به آن کرده، فریبش را می خورد،  
تو کفشی هستی که پوشنده اش را می گزد،  
بر عشق کدامیک از عاشقانت پایدار مانده ای؟  
و از کدامیک از بندگان همیشه راضی بوده ای؟ ...

ایشتر با شنیدن این سخنان در خشم شدید شد و به آسمان بالا رفت،  
ایشتر صعود کرد و به محضر پدرش انو و مادرش آنتوم رفت و گریه کنان گفت:  
ای پدرم، گیلگمش مرا تحقیر کرد و بر من اهانت روا داشت،  
مرا ناسزا گفت و اعمال پلیدم را نکوهش کرد.

انو زبان به سخن گشود و به ایشتر شکوهمند گفت:  
تو خود به او تعرض کردی و از این رو گیلگمش به تو اهانت کرد،  
و بدی ها و اعمال آلوده ات را بازشمرد،

ایشتر زبان به سخن گشود و به (انو) گفت: ای پدر، برای من گاوی آسمانی بیافرین تا گیلگمش را نابود  
کند،

و اگر از آفریدن گاو آسمانی امتناع ورزی، درب عالم زیرین را در هم خواهم شکست،  
و هر دو لنگه اش را باز خواهم کرد و مردگان را می گذارم تا برخیزند و زندگان را بخورند،  
و شمار مردگان بیش از زندگان شود،

انو دهان گشود و به ایشتر شکوهمند پاسخ داد:

اگر آنچه را خواهانی به انجام برسانم، هفت سال خشک سالی خواهد آمد که هیچ محصولی باقی نخواهد  
ماند،

آیا تو به قدر کافی محصول برای مردم گرد آورده ای؟  
و آیا علوفه ای برای چهارپایان به انبار گذاشته ای؟

ایشتر دهان گشود و پدرش انو را پاسخ داد: خرمن های غلات برای مردم و علوفه برای چهارپایان انبار  
کرده ام،

و اگر هفت سال بی حاصل فرا آید، حبوبات و علوفه به قدر کافی برای مردم و حیوانات هست»<sup>(۱)</sup>.

در قرآن نیز آمده است: ﴿وَرَأَوْتَهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَن نَّفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْاَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْت لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ اِنَّهُ رَبِّيْ اَحْسَنَ مَثْوَاىِ اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ﴾<sup>(۱)</sup> (و آن زن که یوسف در خانه‌اش بود، در جست‌وجوی تن او می‌بود و درها را بست و گفت: پناه می‌برم به خدا! او (همسر زلیخا) پرورانده‌ی من است و مرا منزلتی نیکو داده و ستمکاران رستگار نمی‌شوند).

﴿قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِيْنَ دَابَّآ فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوْهُ فِيْ سَبِيْلِهِ اِلَّا قَلِيْلًا مِّمَّا تَاْكُلُوْنَ \* ثُمَّ يَأْتِيْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ سَبْعُ سِنٍ شِدَادٍ يَّاكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لِهِنَّ اِلَّا قَلِيْلًا مِّمَّا تَحْصِنُوْنَ \* ثُمَّ يَأْتِيْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ عَامٌ فِيْهِ يُعٰثُ النَّاسُ وَفِيْهِ يَعْصِرُوْنَ﴾<sup>(۲)</sup> (گفت: هفت سال با جدیت زراعت می‌کنید؛ و آنچه را درو کردید، جز کمی که می‌خورید، در خوشه‌های خود باقی بگذارید (و ذخیره نمایید). پس از آن، هفت سال سخت (و خشکی و قحطی) می‌آید، که آنچه را برای آن سال‌ها ذخیره کرده‌اید، می‌خورند؛ جز کمی که (برای بذر) ذخیره خواهید کرد. سپس سالی فرامی‌رسد که باران فراوان نصیب مردم می‌شود؛ و در آن سال، مردم عصاره (میوه‌ها و دانه‌های روغنی را) می‌گیرند (و سال پر برکتی است)).<sup>(۳)</sup>

۱- یوسف، آیه‌ی ۲۳.

۲- یوسف: آیات ۴۷ تا ۴۹.

۳- پرسشی که مطرح می‌شود: چه پیوند و ارتباطی بین گیلگمش موعود و پیامبر خدا یوسف عليه السلام (نواده‌ی ابراهیم عليه السلام) وجود دارد که می‌توانیم دریابیم؟

پاسخ: کسی که روایات آل محمد عليه السلام را مطالعه کرده باشد ارتباط را به‌روشنی کامل متوجه خواهد شد؛ دنیای یوسف عليه السلام در زلیخای فتنه‌انگیز و ملک و خدمتگزارانش تجسم‌یافته بود؛ کسی که به جهت نپذیرفتن سجده بر او و اطاعت در طلبش، تصمیم به زندانی کردن و مجازاتش گرفت. این همان دنیاست (زلیخای گیلگمش) که به دلیل نپذیرفتن سجده بر آن، اکنون خواهان مجازاتش می‌باشد و دانستن این مطلب در درک علت اندک بودن یاران مهدی عليه السلام و بسیار بودن دشمنانش که دنیای فتنه‌انگیز را طلب می‌کنند، مؤثر می‌باشد. از همین روست که دانستن آنچه بر یوسف عليه السلام گذشت، تأکیده شده است و درک عمیق داستان او تأثیر به‌سزایی در پیوستن به لشکر یوسف آل محمد عليه السلام - رهایی‌بخش جهانی و منتظر وعده داده شده- دارد.

از سدید صدفی نقل شده است: شنیدم ابا عبدالله امام صادق عليه السلام می‌فرماید: (در صاحب این امر، شباهتی از یوسف قرار دارد). عرض کردم: گویا شما از غیبت یا حیرتی به ما خبر می‌دهید. فرمود: (چرا این مردم لعنت‌شده‌ی خوک‌صفت، چنین چیزی (غیبت) را انکار می‌کنند؟! برادران یوسف با آنکه افرادی عاقل، فهیم و نوادگان و فرزندان انبیاء بودند، بر یوسف وارد شدند، با او سخن گفتند، او را مخاطب قرار دادند، با او به تجارت پرداختند و به او تعدی نمودند و با آنکه آن‌ها برادرانش و او نیز برادرشان بود، او را نشناختند تا اینکه خود، خویشان را به آن‌ها شناسانید و به آن‌ها فرمود: من یوسف هستم؛ و آنگاه آن‌ها او را شناختند. از چه رو این امت سرگردان انکار می‌کنند که خداوند عزوجل اراده فرماید در وقتی از اوقات، حجتش را از ایشان پنهان سازد؟! یوسف فرمانروای مصر بود و با پدرش، فقط هجده روز راه فاصله داشت، اگر خداوند می‌خواست پدرش را از جایگاه او آگاه سازد می‌توانست چنین کند. به خدا سوگند، یعقوب و فرزندان، هنگام

## توقفگاه هشتم:

## کسانی که در سفر جاودانگی سقوط می کنند یا می لغزند

توضیح دادم که سفر گیلگمش از جاودانگی روحانی و زندگی جاودان اخروی سخن می گوید، نه جاودانگی جسم که فانی است و بی خردان نیز به فانی بودن آن واقف هستند، چه برسد به گیلگمش که در حماسه، حکیم و دانا به حقایق امور توصیف شده است.

از آنجا که منظور از جاودانگی و مرگ در داستان، جاودانگی و مرگ روح است، مرگ انکیدو نیز بر همین منوال می باشد. <sup>(۱)</sup> انکیدو نتوانست سفر جاودانگی اش را بدون اینکه سقوط کند یا لغزشی یابد و یا مرتکب محرمات شود و وصیت های گیلگمش به خود را زیر پا بگذارد، به پایان برساند. نتیجه این شد که او به تاریکی های جهان زیرین سقوط کرد و گیلگمش کوشید وی را از این تاریکی های جهان زیرین و بازایستادن

رسیدن نوید و بشارت از بیابان تا مصر را نه روزه طی کردند. پس چرا این امت انکار می ورزند که خداوند به همان صورت که با یوسف رفتار کرد، با حجتش نیز رفتار کند و صاحب مظلوم شما که حقتش غصب شده، صاحب این امر، میان مردم رفت و آمد کند و در بازارهایشان راه برود و بر فرش هایشان قدم بگذارد اما او را نشناسند تا وقتی که خداوند به وی اجازه دهد خود را معرفی کند، چنانکه به یوسف اجازه داد تا آن هنگام که برادرانش به او گفتند: آیا تو همان یوسف هستی؟ گفت: من یوسف هستم. بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۱۵۴.

جهت اطلاعات بیشتر به پیوست ۴ مراجعه نمایید.

۱- یعنی مرگ روحی؛ چنین کسانی توفیق یاری رسانیدن منتظر وعده داده شده را به دست نمی آورند. در توصیف انصار ایشان وارد شده:

از سلیمان بن هارون بجلی نقل شده است: شنیدم اباعبدالله (علیه السلام) می فرماید: (یاران صاحب این امر برایش حفظ می شوند؛ اگر همه ی مردم نیز از بین بروند خداوند یارانش را به او می رساند و آنان همان کسانی هستند که خداوند عزوجل فرموده است: ﴿فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ﴾ (اگر این قوم به آن کافر شوند، قوم دیگری را بر آن گمارده ایم که انکارش نمی کنند) و کسانی که خداوند در موردشان می فرماید: ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ (زود است که خداوند مردمی را بیاورد که دوستشان بدارد و دوستش بدارند، در برابر مؤمنان فروتن اند و در برابر کافران سرکش)). غیبت نعمانی: ص ۳۳۰.

معنای اینکه خداوند آنان را دوست می دارد و آنان نیز او را دوست می دارند این است که قلب و روحشان زنده و پاک است؛ پس از خدا می شنوند و شهادت و گواهی او را می پذیرند و آیتش را راست می پندارند، برعکس اسیران و گرفتاران عالم زیرین؛ آن ها در حقیقت قلوبشان مرده است و همان کسانی هستند که انکیدو در حماسه ها، تمثیلی از ایشان می باشد.

پس از لغزیدن، نجاتش دهد:

«انکیدو به جهان زیرین سقوط کرد،

چرا که به سخنان سرورش گوش فرا نداد،

و جامه‌ی پاکیزه‌ای به تن کرد،

صاحبان قدرت چونان دشمنان بر او هجوم بردند،

و او تنش را با روغن جام تازه اندود کرد،

بر اثر بویش گرد وی جمع شدند،

عصا را چون تیری به جهان زیرین پرتاب کرد،

و کسانی که تیر به آن‌ها اصابت نمود، از هر سو احاطه‌اش نمودند،

عصا را به دست گرفت،

اشباح مردگان پیرامونش به جنب‌وجوش افتادند،

و نعلین به پا کرد،<sup>(۱)</sup>

---

۱- این علامت اهل دنیا و عالم زیرین می‌باشد. کسی که قلبش به آن گره خورده باشد به ساحت مقدس و پاکی و حیات جاودانگی داخل نخواهد شد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَأَخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾ (من پروردگار تو هستم. پای‌افزارت را بیرون کن که اینک در وادی مقدس طوی هستی) طه: ۱۲.

سید احمد الحسن (علیه السلام) در توصیف آن می‌فرماید: (کفش (نعل) از پای انسان محافظت می‌کند ولی در عین حال از سرعت سیر او نیز می‌کاهد. منظور خداوند سبحان و متعال فقط یک جفت کفش مادی که از سرعت سیر او (علیه السلام) برای رسیدن به درختی که از آنجا با وی صحبت شد، نبود. بلکه علاوه بر آن، خداوند سبحان از موسی (علیه السلام) خواست هر چه از سرعت سیرش به خداوند سبحان می‌کاهد را از خودش دور کند. خداوند سبحان از موسی (علیه السلام) خواست که حب و دوستی غیر خدا را به کناری نهد و هر ترسی از غیر خدا را از دلش بیرون کند؛ هیچ ترس و خوفی جز خداوند سبحان و متعال نداشته باشد و حب و دوستی‌اش به هر انسانی فقط از طریق خدا و از خلال حب و دوستی خداوند سبحان و متعال باشد ...

خداوند سبحان و متعال به موسی (علیه السلام) می‌فرماید: تو به ساحت قدس الهی رسیدی ﴿لَا تَخَافْ دَرَكًا وَلَا تَخْشَى﴾ (ترس که بر تو دست یابند و بیم به دل راه مده) چرا که کسی که از تو دفاع می‌کند، خداوند است. تو اکنون در ساحت قدس الهی هستی، وادی مقدس طوی؛ و موسی (علیه السلام) بعد از اینکه به ساحت قدس الهی رسید، هیچ‌گونه خوف و ترسی از طاغوت نداشت. در این خطاب الهی درس و تعلیمی از سوی خداوند سبحان و متعال برای هر انسانی که بخواهد وارد ساحت قدس الهی شود (الوادی المقدس طوی) وجود دارد؛ در وهله‌ی اول باید شایستگی ورود به این ساحت مقدس را داشته باشد، ترس طاغوتیانی مانند فرعون را از دل خود بیرون کند و به این یقین برسد که کسی که از او دفاع می‌کند، خداوند سبحان و متعال است که بر همه چیز تواناست، آن هم در برابر کسانی که هیچ قدرتی بر هیچ چیزی ندارند. آنچه از حضرت موسی (علیه السلام) پس از ورود به ساحت قدسی خواسته شده این است که ترس از غیر خدا را حتی اگر

و صدایی در جهان زیرین به پا نمود،  
 و همسری را که دوست می‌داشت بوسید،  
 و همسری را که ناپسند می‌داشت سیلی بنواخت،  
 و فرزندی را که دوست می‌داشت بوسید،  
 و فرزندی را که ناپسند می‌داشت سیلی بنواخت،  
 صیحه‌ای از عالم زیرین، با نیرو او را گرفت،

.....

.....

او در آوردگاه به جایگاه مردانگی سقوط نکرد،  
 عالم زیرین بود که او را با قدرت گرفت»<sup>(۱)</sup>.

[مرگ انکیدو و دفن شدن او به احتمال قوی ریشه‌ی بابلی دارد نه سومری. از آنچه در اسطوره‌ی "گیلگمش، انکیدو و جهان زیرین" آمده، چنین برمی‌آید که مرگ انکیدو عادی نبود؛ بلکه وی از طرف "کور" شیطان جهان زیرین (که به شکل اژدهاست) به خاطر سرپیچی از آیین‌های آن جهان (که او نسبت به آنها آگاهی داشت) دستگیر شد. مؤلفان بابلی "حماسه‌ی گیلگمش" در داستان، به کام مرگ انداختن "انکیدو" را ساخته‌اند تا بتوانند شوق و حرارت گیلگمش را در جست‌وجوی زندگی جاودانی که اوج منظومه است به نحو مؤثرتری توصیف کنند....]

به هر روی، ادیبان بابلی صرفاً کپی‌برداران و تقلیدکنندگان کور ماده‌ی اولیه‌ی سومری نبوده‌اند. شعرای بابلی آن‌چنان مضمون و شیوه‌ی داستان سومری را بر حسب مقتضیات محیطی خود دگرگون کرده‌اند که جز هسته‌ی سومری حکایت چیزی باقی نمانده است.<sup>(۲)</sup>

به‌اندازه‌ی ذره‌ی کوچکی باشد، از خودش دور کند و سپس قلبش را فقط از ترس خداوند سبحان و متعال لبریز نماید (...). پاسخ‌های روشنگر - جلد ۲: پاسخ پرسش شماره‌ی ۶۰.

آنچه خداوند اراده فرمود به موسی (علیه السلام) تعلیم دهد همان چیزی بود که گیلگمش می‌خواست به انکیدو آموزش دهد، تا همراه او وارد ساحت قدس الهی شود، ولی او به سخنان سرورش گوش فرا نداد؛ پس به‌جای اینکه پاپوش خود را درآورد، آن را به پا کرد، و وضعیت اهل دنیا همواره چنین است.

۱- سومریان - سموئیل نوح کریمر: ص ۲۸۸.

۲- از الواح سومر - سموئیل نوح کریمر: ص ۳۲۳ تا ۳۷۳.

## توقفگاه نهم:

### سفر گیلگمش به سمت جدش نوح (علیه السلام)

سفر گیلگمش به سوی جدش نوح (علیه السلام) (اوتناپیشتمیم) آغاز می‌شود و او در این سفر در جست‌وجوی جاودانگی است؛ جاودانگی روح و نه جاودانگی جسم. گیلگمش از همان ابتدا می‌داندست که جسم را هیچ خلود و جاودانگی نیست و به این سخنش اشاره شد که:

«و تنها الهه‌ها (صالحان) کسانی هستند که با شاماش تا ابد زندگی می‌کنند، اما نسل بشر روزگارش شمرده شده است و هر آنچه انجام دادند بر باد هواست».

و جدش نوح (علیه السلام) سالیان دراز است که مرده و او این مطلب را به‌خوبی می‌داند. بنابراین سفر مزبور، سفری به دنیای دیگر است.

و در این سفر گیلگمش بر نفس خویش پای می‌گذارد و آن جاودانگی که برای رسیدن به آن، سفرش را آغاز کرده بود، به دست می‌آورد. در همان سفر و حتی پیش از آنکه به جدش نوح (علیه السلام) (اوتناپیشتمیم) برسد به خواسته‌اش می‌رسد:

«موهایم را رها می‌سازم و پوست شیر به تن می‌کنم و در صحراها سرگردان می‌شوم».<sup>(۱)</sup>

گیلگمش وارد عالم حقیقت می‌شود و در سفرش به سوی جدش اوتناپیشتمیم (نوح (علیه السلام)) امور را همان‌گونه که هست مشاهده می‌کند:

«سرانجام به کوه "ماشو" رسید»<sup>(۲)</sup>

کوهی که هر روز طلوع و غروب خورشید را نگرهبانی می‌کند، همان که بلندایش به پهنه‌ی آسمان می‌رسد، و در پایین، دامنه‌اش به جهان زیرین می‌رسد، بر دروازه‌ی آن "عقرب انسان‌ها" به نگرهبانی ایستاده‌اند،

---

۱- حماسه‌ی گیلگمش.

۲- حال که دانستیم سفر گیلگمش سفر جاودانگی روحانی می‌باشد، متوجه می‌شویم که منظور از کوه در متن، کوه مادی که خدا با آن زمین را ثابت و استوار کرده، نمی‌باشد؛ بلکه منظور از آن فقط ثابت‌قدم شدن ارواح و آنچه سبب جاودانگی آن و ثبت شدن آن در طومار زندگی جاودان است، می‌باشد.

کسانی که شکوه آن‌ها دهشت‌انگیز و نگاهشان مرگبار است،  
جلال و جبروت آن‌ها بر کوهستان سایه افکنده است،  
آن‌ها که خورشید را در طلوع و غروبش نگهبانی می‌کنند،  
وقتی گیلگمش آن‌ها را دید از خوف و رعب، چهره‌اش به زردی گرایید،  
سپس دلیر شد و نزدیک رفت.  
"عقرب‌مرد" جفتش را مورد خطاب قرار داد و گفت:  
آن‌ها که به‌سوی ما می‌آید، جسمش از جنس خدایان است.  
همسر "عقرب‌مرد" به او پاسخ داد:  
آری، دوسوم او از خدایان است و یک‌سومش از انسان.  
سپس "عقرب‌مرد" گیلگمش را خطاب کرد،  
و به فرزند خدایان<sup>(۱)</sup> چنین گفت:  
چه چیز تو را به این سفر دراز واداشت؟  
چرا راه پیمودی و با گذر از دریاها صعب‌العبور به‌سوی من آمدی؟<sup>(۲)</sup>  
قصد خود را از آمدنت به من بازگویی.  
گیلگمش پاسخ داد:  
به قصد دیدار با پدرم اوتناپیشتم (نوح علیہ السلام) به اینجا سفر کرده‌ام،  
همو که به جمع خدایان راه جسته است،  
آمده‌ام تا از او معمای زندگی و مرگ را جويا شوم.  
عقرب‌مرد زبان به سخن گشود و خطاب به گیلگمش گفت:  
تاکنون هیچ‌کس نتوانسته چنین کند، ای گیلگمش،  
هیچ بشری از مسیر کوه‌ها عبور نکرده است،

۱- این توصیف که او از نسل خدایان یعنی فرزندشان است، بر گیلگمش اطلاق می‌شود و اگر با توجه به آنچه سید احمد الحسن (علیه السلام) پیش‌تر روشن ساختند، دانستیم که سومریان لفظ (اله) را به صالحین اطلاق می‌نمودند، بنابراین گیلگمش فرزند صالحین می‌باشد، و من معتقدم هرکس این سفر شریف را مطالعه کند به‌آسانی متوجه خواهد شد که آن صالحین چه کسانی هستند.

۲- مجدداً یادآور می‌شوم پس از سفر روحی که صورت پذیرفت، مراد از دریاها به معنای متعارف در این عالم جسمانی نمی‌باشد، بلکه منظور از گذر از دریاها، سهمی که در تحقق بخشیدن به جاودانگی روح و تزکیه‌ی آن دارد، می‌باشد.



توقفگاه‌هایی برگزیده از چشماندازهای سومر و اکد ..... ۵۷

زیرا مسافت دو برابر دوازده ساعت تاریکی بر آن سایه افکنده، طوری که نوری وجود ندارد،<sup>(۱)</sup> ... بخشی از

حماسه شکسته شده است، ...

گیلگمش پاسخ داد: قصد رفتن دارم حتی اگر بهره‌ام غم و درد،

چه در سرما و چه در گرما و چه آه و زاری و نوحه باشد،

حالا دروازه کوهستان را برایم بگشای،

۱- هیچ بشری توانایی سیر در بین این کوه‌ها (میخ‌ها و استوارکننده‌های ارواح) و عبور از راه‌های آن را ندارد و تو ای گیلگمش، از کسانی خواهی بود که بر ایشان چنین چیزی نوشته شده، پس از آنکه بر نفس خود پای گذاشتی به طوری که شایستگی به دست آوردن این مقام الهی بزرگ را به دست آوردی. حال اگر به آن بنگری می‌بینی که ساعت‌های آن دوازده ساعت مضاعف (یعنی ۱۲ + ۱۲) می‌باشد. از آن جمله ۱۲ ساعت تاریکی و ظلمت بسیار سیاه می‌باشد، و تو یکی از ساعت‌ها خواهی شد پس از اینکه خداوند تو را برگزید و به تو اجازه داد (این هم دروازه‌ی کوهستان! پیش رویت باز است)، (گیلگمش، عبور کن و نترس)؛ که فرستادگان، هراسی ندارند، و پروردگارت می‌فرماید: ﴿إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَى الْمُرْسَلُونَ﴾ (که فرستادگان نباید در حضور من بترسند) نمل: ۱۰.

از مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: (خداوند سال را دوازده ماه آفرید و شب را دوازده ساعت قرار داد و روز را دوازده ساعت و از ما دوازده محدث است و امیرالمؤمنین علیه السلام ساعتی از آن ساعت‌ها بود).

و همچنین از ایشان علیه السلام روایت شده است: (شب، دوازده ساعت است و روز، دوازده ساعت و ماه‌ها دوازده تا هستند و امامان دوازده تا و نقبا دوازده نفر و علی علیه السلام یک ساعت از دوازده ساعت است). غیبت نعمانی: ص ۸۶ و ۸۷.

بنابراین هر امام از آل محمد علیهم السلام تمثیلی از یک ساعت است (و منظور ماه نیست که گفته شود آن‌ها فقط ۱۲ تا هستند) و علی علیه السلام ساعتی از ۱۲ ساعت (از ساعت‌های شب) و مجموع ساعت‌های روز خدا (۱۲ + ۱۲) می‌باشد. این همان موضوعی است که وصیت مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله در شب وفاتشان برای مسلمانان به آن اشاره می‌دارد و رؤیای یوحنا لاهوتی نیز برای مسیحیان (۱۲ + ۱۲) بزرگوار اشاره می‌کند. به پیوست ۳ مراجعه نمایید.

اما دوازده ساعت اول (ساعات شب) که پیش از گیلگمش بودند؟ چرا که پیش از دولت عدل الهی محقق شده برای سفر ارواح به زندگی ابدی و جاودانگی، دولت ظلم و ظالمین (تاریکی سخت) می‌باشد؛ ۱۲ ساعتی که همراه آن‌ها دوازده امام مظلوم می‌باشند:

از جابر از ابوعبدالله علیه السلام روایت شده است که فرمود: (در سخن خدای متعال، مراد از (فجر) قائم است، و (لیالی عشر) امامان از حسن مجتبی علیه السلام تا حسن عسکری علیه السلام می‌باشند، (شفع) امیرالمؤمنین و فاطمه علیها السلام، (وتر) خدای یگانه و بی‌شریک است، منظور از ﴿و اللیل اذا یسر﴾ دولت حبتز (ظلم) است که تا قیام قائم علیه السلام ادامه می‌یابد). بحار الانوار: ج ۲۴ ص ۷۸.

اما دوازده ساعت دوم (ساعات روز)، مهدیین دوازده‌گانه می‌باشند، و اگر به وصیت مقدس نگاه می‌بفکنیم، درمی‌یابیم که رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از ذکر ائمه‌ی دوازده‌گانه، مهدی اول از مهدیین دوازده‌گانه را ذکر و اینکه اسم ایشان (احمد) است و او را به اولین مؤمنان یا اولین مقربین توصیف می‌فرماید.

عقرب مرد دهان گشود و به گیلگمش پاسخ داد:

گیلگمش، عبور کن و نترس،

به تو اجازه می‌دهم از کوهستان "ماشو" عبور کنی،

باشد که کوه‌ها و مسیرهایش را بیمایی،

باشد که پاهایت تو را سالم بازگرداند،

این هم دروازه‌ی کوهستان! پیش رویت باز است»<sup>(۱)</sup>.

سفر گیلگمش ادامه می‌یابد و او به بانوی مهماندار که گویی نماد مستی مردم از دلباختگی به دنیا و منیت است، می‌رسد. بانوی مهماندار او را به دنیا، توجه به خود و رها کردن این سفر ملالت‌آور، در طلب جاودانگی دعوت می‌کند:

«بانوی مهماندار به گیلگمش پاسخ داد و گفت:

تو هیچ‌گاه آن زندگی را که در پی‌اش هستی نخواهی یافت،

چرا که وقتی خدایان انسان را آفریدند، مرگ را قسمتش قرار دادند،

اما زندگی را برای خود نگاه داشتند،

اما تو ای گیلگمش، اندرون خود را از طعام آکنده ساز،

شب و روز، در جشن و طرب باش،

هر روزت را پای کوبی کن،

شب و روز به رقص و بازی پرداز،

جامه‌های پاکیزه و درخشانده به تن کن،

سرت را بشوی و در آب استحمام کن،

به کودک خردسالی که دست‌هایت را گرفته است مهر بورز،

و همسری را که در آغوش داری، شادمان ساز،

این همان نصیب انسان است.

اما گیلگمش این‌گونه ادامه داد و بانوی مهماندار را مخاطب قرار داد و گفت:

ای بانوی مهماندار، راه اوتن‌پیشتم کدام است؟

راهنماییم کن، چگونه به او برسیم؟

اگر راهی باشد که به او برسیم، از دریاها نیز خواهیم گذشت،

اگر رسیدن به او ناممکن باشد همچنان در اقصای بیابان سرگردان خواهیم رفت»<sup>(۱)</sup>.

با توجه به این عبارات آخر، گویی موسی (علیه السلام) در قرآن منظورش را از گیلگمش اقتباس کرده است آنجا

که می‌گوید: ﴿لَا أُبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا﴾<sup>(۲)</sup> (من همچنان خواهیم رفت تا آنجا که دو

دریا به هم رسیده‌اند، یا می‌رسم یا عمرم به سر می‌آید).

و سفر گیلگمش ادامه پیدا می‌کند تا به جدش اوتنایشتیم (نوح (علیه السلام)) می‌رسد و جدش قصه‌ی طوفان را

برای او حکایت می‌کند. گیلگمش راز زندگی را از جدش فرا می‌گیرد:

«اوتنایشتیم به گیلگمش گفت:

مرگ سنگدل است و بی‌رحم،

کی خانه‌ای ساخته‌ایم که تا ابد بر جای ماند؟

کی عهده‌ی بسته‌ایم که تا ابد ادامه یابد؟

آیا برادران، میراثی را که تقسیم می‌کنند تا ابد خواهند داشت؟

آیا کینه تا ابد بر زمین باقی خواهد ماند؟

آیا رودخانه بالا می‌رود و طوفان تا ابد باقی می‌ماند؟

پروانه هنوز از پيله‌اش خارج نشده و چشم به چهره‌ی خورشید نگشوده، اجلش فرا می‌رسد،

از روزگاران کهن تاکنون زندگی جاوید نبوده است،

و چقدر بین خفتگان و مردگان شباهت است!

آیا همچون مردگان نیستند؟!

هنگامی که اجل فرا رسد، کیست که تواند سرور و بنده را از هم بازشناسد؟»<sup>(۳)</sup>.

حماسه‌ها، داستان‌ها و اشعار سومریان ثابت می‌کند که سومری‌ها، قبل از ظهور ادیان یهودی، مسیحی و

اسلام، داستان دین الهی را با تمام جزئیات، شخصیت‌ها و نمادهای آن به‌طور کامل در اختیار داشته‌اند. در

الواح گلین سومریان، خداوندگار حقیقی یکتا، بر همه‌چیز غالب است. آن‌ها دارای عقاید، ارزش‌های اخلاقی،

آرمان‌های مقدس، عبادت و شیوه‌های آن، روش‌های پیروزی بر شیطان و بر دنیا و بر منیت و حب ذات

۱- حماسه‌ی گیلگمش - طه باقر: ص ۷۹ تا ۸۲.

۲- کهف، آیه‌ی ۶۰.

۳- حماسه‌ی گیلگمش - طه باقر: ص ۸۷.

هستند.

بنابراین سومریان، تمام دین از الف تا یاء را در اختیار داشته‌اند.

این‌ها را از کجا آورده‌اند؟

این مجموعه‌ی پیچیده و کامل را که به‌طور ناگهانی در تاریخ سرزمین بین‌النهرین پدیدار شده است، از

کجا آورده‌اند؟

واقعیتی که برای افراد عاقل همچون خورشید تابان، روشن و نمایان است، این است که یک جهش فرهنگی و تمدنی، فرهنگ و تمدن سومریان را برای ما پدیدار ساخته است. هرکس که می‌خواهد با وجود آنچه به آن‌ها اشاره شد، منکر این مطلب شود، به خودش مربوط است و خودش می‌داند. همان‌طور که اشاره شد، فرضیات و نظریه‌هایی برای تفسیر این جهش فرهنگی ارائه شده است؛ که اگر این‌طور نبود، کار به طرح نظریه‌ی آمدن موجوداتی از فضا نمی‌کشید!<sup>(۱)</sup>

شگفتا و حیرتا از کسانی که برای شرح این جهش فرهنگی به ورود موجودات فرازمینی با مرکب‌ها و قدرت‌های کیهانی‌شان که البته هیچ اثری از آن‌ها بر زمین نمی‌بینیم استناد می‌کنند، ولی نمی‌پذیرند که نفس آدم در بدنش دمیده، یا به آن متصل شد، سپس تکامل یافت و به سطحی بالاتر در ایجاد، سازماندهی و توانایی اندیشیدن و ادراک ارتقا یافت.

۱- همان‌طور که پژوهشگر و باستان‌شناس سوئیسی (آریش فون دنیکن) این‌گونه می‌گوید که نظریه‌ی او (موجودات فضایی یا بیگانگان بازدیدکننده) جدل علمی بزرگی در ابتدای دهه‌ی هفتاد قرن گذشته به راه انداخت.

## توقفگاه دهم:

### سومریان و حاکمیت خدا

دکتر کریم در خصوص حکومت می‌گوید:

[حکومت به صورت نخستین پارلمان دارای دو مجلس: پیشرفت اجتماعی و معنوی انسان معمولاً کند و پیچ در پیچ است و دنبال کردن آن بسیار دشوار. درخت بارور تمدن با تخم اصلی خود هزاران مایل و سال فاصله دارد. به‌عنوان مثال شیوه‌ی زندگی معروف به دموکراسی و مهم‌ترین مؤسسه‌ی آن یعنی مجلس سیاسی را در نظر مجسم کنید. ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که این‌گونه حکومت عملاً در انحصار تمدن‌های غرب و محصول قرون اخیر است، اما کسی تصور آن را هم نمی‌کند که هزاران سال پیش پارلمان‌های سیاسی وجود داشته باشد، آن هم در گوشه‌ای از جهان که رابطه‌اش با مؤسسات دموکراتیک ناچیز می‌باشد. یک باستان‌شناس شکیبایی‌خبر از آنچه در دل خاک خواهد یافت، همواره عمق و پهنای زمین را می‌کاود. بر اثر این‌گونه کاوش‌ها با بیل و کلنگ بود که ما توانستیم از تشکیل یک مجلس سیاسی در حدود پنج هزار سال پیش پرده برداریم، چنین مجمعی نخستین بار در خاور نزدیک منعقد شده است.

آری، حدود ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد، اولین پارلمان سیاسی تاریخ مدون نسل بشر، به شکل پر ابهت و پرشوری برپا شد. این مجمع مانند پارلمان‌های امروزی از دو مجلس تشکیل می‌شد، یکی مجلس سنا یا مجلس شیوخ و دیگری مجلس عوام (نمایندگان) که جوانان قادر به حمل سلاح به عضویت آن درمی‌آمدند. اعضای دو مجلس در یک جلسه‌ی مشترک برای اخذ تصمیم درباره‌ی مسئله‌ی مهمی که سرنوشت صلح و جنگ به آن بستگی داشت، شرکت می‌جستند. مجلس در وضعی قرار گرفته بود که ناچار یکی از دو راه را باید انتخاب می‌کرد: صلح به هر قیمت، یا استقلال به قیمت جنگ. نمایندگان محافظه‌کار و سالخورده‌ی مجلس سنا به نفع صلح به هر قیمت رأی دادند؛ اما پادشاه تصمیم آنان را نقض کرد و موضوع را در مجلس عوام مطرح ساخت. این مجلس به نفع جنگ و آزادی رأی داد و پادشاه تصمیم آن‌ها را تصویب نمود.

در کدام کشور، نخستین مجمع سیاسی که انسان شناخته، تشکیل جلسه داده است؟

برخلاف تصور و استنباطی که امروزه رواج دارد، این مجلس در مغرب زمین و در قاره‌ی اروپا نبود؛ مجالس سیاسی یونان و جمهوری روم مدت‌ها بعد به وجود آمد. شگفتا که چنین مجلس کهنی در سرزمین جباران و خودکامگان سرکش، جایی که گمان نمی‌رفت با مجامع سیاسی آشنایی و پیوندی داشته باشند، یعنی خاور نزدیک منعقد شد.

آری نخستین مجلس سیاسی شناخته شده در سرزمینی که در شمال خلیج فارس میان دو رود دجله و فرات قرار دارد و پیشینیان آن را سومر می‌نامیدند، تشکیل گردید. بی‌مناسبت نیست بدانیم اعتقاد آن، چه زمانی بوده است. در هزاره‌ی سوم پیش از میلاد. در آن روزها در سرزمین سومر - منطقه‌ی جنوبی عراق امروز - مردمی سکونت داشتند که بی‌گمان از درخشان‌ترین تمدن شناخته شده‌ی آن دوره در کشور خود برخوردار بودند.<sup>(۱)</sup>

رابطه‌ی سومریان و حاکمیت خدا موضوعی است که کریمر و بسیاری از باستان‌شناسان از درک آن عاجزند؛ زیرا آن‌ها به حاکمیت خدا اعتقاد ندارد و یا خدانا باورند و دین را از اختراعات سومریان به شمار می‌آورند و تورات و قرآن را صرفاً کپی‌برداری‌هایی از داستان‌های تخیلی سومریان مانند قصه‌ی طوفان در نظر می‌گیرند. به همین دلیل هنگامی که این افراد دریافتند پادشاه سومری موضوع جنگ را در دو مجلس به شور گذاشت، این‌گونه حکم قطعی صادر کردند که عملکرد سومری‌ها دموکراسی و مشابه دموکراسی امروز غرب بوده است. این در حالی است که عملکرد سومری‌ها به هیچ وجه دموکراسی غربی نبود و ارتباطی هم با آن نداشت؛ چرا که متون سومری بسیاری وجود دارد که در آن‌ها تأکید شده است که حاکم، مشروعیت خود را از تنصیب الهی به دست می‌آورد.

بنابراین نظام حکمرانی سومریان، نظامی است که از نوح (علیه السلام) و پیامبران به ارث برده‌اند؛ همان‌طور که دین الهی را از آنان به میراث برده‌اند. سومریان از یک سیستم حکمرانی الهی تحریف‌شده برخوردار بودند، همان‌طور که دین الهی تحریف‌شده داشتند؛ بنابراین سیستم حکومتی سومریان نه دیکتاتوری بود و نه دموکراسی به معنای دموکراسی شناخته‌شده‌ی غرب امروز.

نظام حکومتی سومریان به این صورت بود که پادشاه را الهه‌ها (خدایان) تعیین می‌کردند؛ همان‌طور که در سیستم حکومت الهی نیز پادشاه یا حکم‌فرما از سوی خداوند تعیین می‌شود. وظیفه‌ی این حاکم، تحقق بخشیدن به خواست و اراده‌ی الهی، اجرای قانون خدا و برخورد عادلانه با ستمدیدگان است؛ بنابراین هدف از تعیین حکم‌فرمای الهی، خود حکمرانی نیست؛ و این نظام حکمرانی الهی می‌تواند توسط حاکمی معین‌شده از سوی خدا، قوانین را اجرا کرده، بر آن نظارت داشته و به هنگام خطا رفتن این فرآیند، به‌گونه‌ای صحیح مداخله نماید و ضرورتی ندارد که خودش به حکمرانی مبادرت ورزد تا هدف از تنصیب و تعیینش عملی گردد. ما این مطلب یا قریب به آن را در نمونه‌ی سومری که دکتر سموئیل کریمر آورده است، می‌بینیم. جایی که بین کیش و اوروک بر سر حکمرانی و ادعای تنصیب الهی نزاع بود و حاکم اوروک برای انتخاب جنگ یا صلح به آرای ملت مراجعه کرد، ولی او خود را به گردن نهادن به آن رأی ملزم نمی‌دید، همان‌طور که

در مطلب پیشین این موضوع به‌وضوح مشاهده می‌شود:

[اوضاع و احوال سیاسی که موجب انعقاد نخستین مجلس سنا در تاریخ مدون گشت از این قرار بود: سرزمین سومر در ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد، مانند یونان چندین قرن بعد، از چند دولت-شهر تشکیل می‌شد، که برای احراز برتری بر سراسر سومر با یکدیگر همواره رقابت و کشمکش داشتند. یکی از این شهرهای مهم در آن زمان کیش بود که بنا بر اساطیر سومری سلطنت را بلافاصله پس از طوفان، از آسمان دریافت کرده بود؛ ولی در همان زمان دولت-شهر دیگری به نام ارک (اوروک) در دوردست‌های جنوب کیش وجود داشت. ارک روز به روز بر نفوذ و اعتبار خود می‌افزود و برتری کیش در سومر را دچار مخاطره می‌ساخت. پادشاه کیش متوجه خطر شد؛ بنابراین از کشور ارک خواست که حاکمیت او را بپذیرد؛ در غیر این صورت، آماده‌ی جنگ باشد. در چنین شرایط بحرانی بود که مجلس شیوخ و مجلس مردان قادر به حمل سلاح (جنگجویان) تشکیل جلسه دادند. دو مجلس می‌بایست یکی از دو راه را برمی‌گزیدند: به زیر یوغ پادشاه کیش رفتن و بهره‌مند شدن از صلح و آرامش، یا به دست گرفتن سلاح و نبرد در راه حفظ استقلال].<sup>(۱)</sup>

این درست است که برخی از پادشاهان سومری فقط ادعای تعیین الهی را داشتند، ولی آنچه برای ما اهمیت دارد این است که عموم سومریان به تنصیب الهی معتقد بوده‌اند. آنچه از الواح گلین به‌دفعات به دست ما رسیده، مبنی بر اینکه پادشاهان، نوادگان خدایان هستند و از سوی خدایان تعیین می‌شوند، مؤید این مدعاست. قرآن داستانی نقل کرده که نشان‌دهنده‌ی منازعه‌ای است که در سومر یا سرزمین بین‌النهرین بین یکی از پادشاهان مدعی حکمرانی با ابراهیم خلیل (علیه‌السلام) که حاکمی منصوب شده از طرف خدا بود، روی داده است:

﴿الَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (آیا ندیدی آن کسی را که خدا به او پادشاهی ارزانی کرده بود با ابراهیم، درباره‌ی پروردگارش محاجه کرد؟ آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگار من زنده می‌کند و می‌میراند. او گفت: من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم. ابراهیم گفت: خدا خورشید را از مشرق برمی‌آورد تو آن را از مغرب برآور. آن کافر حیران شد، زیرا خدا ستمکاران را هدایت نمی‌کند).

می‌توانیم با مراجعه به متون سومریان، اکدیان و بابلیان این موضوع را به‌وضوح در بسیاری از متون آن‌ها مشاهده کنیم که آن‌ها معتقد بودند حکومت و پادشاهی باید با تنصیب الهی صورت گیرد؛ همان‌طور که در

۱- از الواح سومر - سموئیل کریم: ص ۸۳ و ۸۴.

۲- بقره: آیه‌ی ۲۵۸.

باور دین الهی صحیح در تورات، انجیل و قرآن<sup>(۱)</sup> نیز همین گونه است. این آشکارا حکایت از آن دارد که سومریان دین الهی کهن را به میراث برده‌اند و به تعالیم آن که مهم‌ترین قسمتش قوانین شرعی مقدس و تعیین مجری آن بود، نیز پایبند بوده‌اند. ولی با گذشت زمان، همان چیزی اتفاق افتاد که همیشه رخ می‌دهد و آن تحریف دین الهی، غصب حکمرانی الهی و مقهور ساختن حاکم تعیین شده از سوی خداوند می‌باشد. همان‌طور که در ماجرای حضرت ابراهیم (علیه السلام) شاهدیم که وی در نهایت مجبور شد سرزمین پدرانش را ترک گوید<sup>(۲)</sup> تا در زمانی که خدا اراده فرموده بود، فرزندانش بازگردند؛ یعنی بازگشت پسرش علی بن ابیطالب (علیه السلام) به سرزمین سومر و اکد یا شومر یا شنعار یا سرزمین بین‌النهرین یا عراق فعلی.

این یکی از متونی است که دکتر کریم از کتیبه‌های سومریان نقل کرده و در آن اعتقاد آن‌ها به دین الهی و تعیین پادشاه یا حاکم از سوی خدا را بیان می‌دارد:

«ای سومر، ای سرزمین عظیم، در بین تمام سرزمین‌های جهان،

تو در نور ثابت و راسخ غوطه‌ور هستی،

که از محل طلوع آفتاب تا محل غروب آن قوانین الهی را بین همهی مردم منتشر می‌سازد،

به راستی قوانین الهی مقدس تو، قوانینی برجسته و والاست و درک آن دست نیافتنی،

قلبت چنان ژرف است که درک عمق آن ممکن نیست،

معرفت درست از آن سرچشمه می‌گیرد، ... چونان آسمان است که نمی‌توان آن را لمس کرد،

و پادشاه تاجدار که با تاج ابدی به دنیا می‌آید،

۱- جهت اطلاعات بیشتر به پیوست شماره ۳ مراجعه نمایید.

۲- از ابراهیم بن ابو زیاد کرخی روایت شده است که گفت: شنیدم ابا عبدالله (علیه السلام) می‌فرماید: (ابراهیم (علیه السلام) در کوئی ربی به دنیا آمد و پدرش از اهالی آن شهر بود، و مادر ابراهیم و مادر لوط -ساره و ورقه- دو خواهر و از دختران لاجج بودند که او هم پیامبری بیم‌دهنده بود، ولی مقام رسالت نداشت. ابراهیم در دوران جوانی بر فطرتی که خداوند عزوجل خلق را بر آن آفریده بود (یکتاپرستی) زندگی می‌کرد تا اینکه خدای متعال او را به دین خود هدایت فرمود و وی را برگزید. ابراهیم ساره دختر لاجج را که دخترخاله‌اش بود، به همسری برگزید. ساره دارای رمه و گله‌ی بسیار و مالک زمین‌های وسیع و چهره‌ای زیبا بود و هر چه در اختیار داشت را به تملک ابراهیم درآورد. ابراهیم نیز اداره‌ی آن‌ها را بر عهده گرفت و با سرپرستی آن حضرت، اموال او بسیار شد تا آنجا که در سرزمین کوئی ربی وضع زندگی کسی بهتر از ابراهیم نبود. وقتی ابراهیم بت‌های نمرود را شکست، نمرود فرمان داد، او را دربند کنند، سپس گودالی حفر و آتش بسیاری در آن ایجاد کردند و ابراهیم را در آن انداختند تا بسوزد. سپس صبر کردند تا آتش خاموش شود. سپس بر بالای گودال رفتند و دیدند ابراهیم به سلامت، آزاد شده از بند، آنجاست. به نمرود گزارش دادند، و او نیز دستور داد تا ابراهیم را از سرزمینش تبعید کنند... و گفت: اگر این مرد در سرزمین شما بماند، دین و آیین شما را تباه خواهد کرد و به خدایانتان زیان می‌رساند؛ بنابراین ابراهیم را به همراه لوط از سرزمین‌شان به شام تبعید کردند...). کافی: ج ۸ ص ۳۷۰.



توقفگاه‌هایی برگزیده از چشماندازهای سومر و اکد ..... ۶۵

و آقای که هنگام به دنیا آمدن، تاج را برای ابد بر سر خود می‌گذارد،  
آقاییت آقای بس ارجمند است و پادشاهت با خدایگان بر تخت آسمانی جلوس می‌کند،  
به‌راستی پادشاهی‌ات مانند کوه عظیم است...»<sup>(۱)</sup>

## پیوست‌ها

### پیوست ۱

#### نوحه‌سرایی و گریه‌ی خلفای الهی بر حسین (علیه السلام)

در پایان توقفگاه چهارم بعضی از روایاتی که متعلق به پیامبران خدا، آدم، نوح و ابراهیم (علیهم السلام) بودند، ذکر شد. این پیوست، پاره‌ای دیگر از این روایات است که نوحه‌سرایی و گریه‌ی خلفای الهی بر امام حسین (علیه السلام) را بیان می‌کند. نوحه‌سرایی آن‌ها پس از این بود که خداوند عزوجل آن‌ها را از آنچه بر او در سرزمین کربلا (از سرزمین‌های سومر و اکد) خواهد گذشت، آگاه نمود.

#### آدم (علیه السلام)

علامه مجلسی نقل می‌کند: (صاحب دُرّ ثمین در تفسیر فرموده‌ی حق تعالی: ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ﴾ (آدم از پروردگارش کلماتی چند فرا گرفت) روایت می‌کند که او به ساق عرش نگریست و نام‌های پیامبر و ائمه (علیهم السلام) را دید. آنگاه جبرئیل به او آموخت: ای آدم بگو: ای خدای ستوده (حمید) به حق محمد، ای خدای برتر (عالی) به حق علی، ای خدای پدیدکننده (فاطر) به حق فاطمه، ای خدای احسان‌کننده (محسن) به حق حسن و حسین؛ و احسان و خوبی تنها از آن توست. وقتی نام حسین را یاد کرد، اشکش جاری و دلش نرم شد و گفت: برادرم جبرئیل، در یاد پنجمین، دلم شکست و اشکم روان شد. جبرئیل گفت: این فرزندت، مصیبتی خواهد دید که تمام مصائب در برابر آن کوچک است. آدم پرسید: برادرم، کدام مصیبت؟ جبرئیل عرض کرد: حسین با لب‌تشنه، غریب، یکه و تنها بدون هیچ یار و یآوری کشته می‌شود و ای آدم اگر او را ببینی، می‌گویی: آه از تشنگی، آه از کم بودن یاور؛ تا آنجا که تشنگی بین دیدگانش و آسمان چون دودی فاصله می‌افکند، پس کسی او را پاسخی نمی‌دهد مگر با شمشیر و نوشانیدن مرگ. آنگاه چونان بره‌ای که از قفا ذبحش کنند، سر از تن او جدا می‌کنند و دشمنان به خیمه‌های او حمله‌ور شوند و سرهای او و یارانش در میان شهرها به گردش درآید در حالی که زنان (اسیر و دربند) همراه آن‌ها هستند. چنین در علم خداوند واحد منان گذشته است. آدم و جبرئیل چون فرزند از دست داده، بسیار گریستند.<sup>(۱)</sup>

### اسماعیل فرزند ابراهیم علیه السلام:

علامه مجلسی نقل می‌کند: (وقتی اسماعیل گوسفندان خود را برای چرا کنار فرات برده بود، چوپان به او گفت از فلان موقع گوسفندان از این نهر آب نمی‌آشامند. اسماعیل علیه السلام سبب و علت را از پروردگارش پرسید. جبرئیل نازل شد و گفت: ای اسماعیل، از گوسفندانت بپرس که آن‌ها علتش را پاسخ خواهند گفت. به آن‌ها گفت: چرا از این آب نمی‌نوشید؟ گوسفندان با زبانی فصیح گفتند: به ما رسیده است که فرزند تو حسین علیه السلام نوهی محمد صلی الله علیه و آله اینجا تشنه کشته می‌شود و ما به خاطر ناراحتی بر او، از این شریعه آب نمی‌نوشیم. از آن‌ها از قاتلش پرسید. پاسخ دادند: او را لعین اهل آسمان‌ها و زمین‌ها و تمامی آفریدگان، خواهد کشت. اسماعیل علیه السلام گفت: بارالها! قاتل حسین علیه السلام را لعنت کن.)<sup>(۱)</sup>

### موسی علیه السلام:

علامه مجلسی روایت می‌کند: (روزی موسی علیه السلام عبور می‌کرد در حالی که یوشع بن نون علیه السلام به همراهش بود. هنگامی که به سرزمین کربلا رسید کفشش پاره شده، بندش گسست، خار در پاهایش خلید و خون جاری شد. موسی عرض کرد: خدایا! چه گناهی از من سر زد؟ به او وحی شد اینجا حسین علیه السلام کشته و خونس ریخته می‌شود و از همین رو خون تو در موافقت با او جاری شد. موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا، حسین کیست؟ گفته شد: او نوهی دختری محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و فرزند علی مرتضی علیه السلام است. پرسید: قاتل او کیست؟ گفته شد: لعنت‌شده‌ی ماهیان دریاها، وحوش صحراها و پرندگان هواست. موسی علیه السلام دستانش را بلند کرد و یزید را لعنت و نفرین نمود و یوشع علیه السلام بر دعایش آمین گفت و مقامش را یاد کرد.)<sup>(۲)</sup>

### سلیمان علیه السلام:

مجلسی روایت می‌کند: (سلیمان علیه السلام بر بساط خود می‌نشست و در هوا حرکت می‌کرد. روزی در حالی که در حرکت بود به سرزمین کربلا رسید. باد سه مرتبه گردش کرد تا اینکه نزدیک بود سقوط کند. باد از حرکت ایستاد و بساط وی در سرزمین کربلا فرود آمد. سلیمان علیه السلام به باد گفت: چرا فروکش کردی؟ باد پاسخ داد: در این مکان، حسین علیه السلام کشته می‌شود. پرسید: حسین کیست؟ گفت: دخترزاده‌ی محمد صلی الله علیه و آله و فرزند علی علیه السلام کربار علیه السلام پرسید: قاتل او کیست؟ پاسخ داد: یزید، لعین اهل آسمان‌ها و زمین. سلیمان دستانش را برآورد و او را لعنت و نفرین نمود و جن و انس بر دعایش آمین گفتند. باد شروع به وزیدن کرد و بساط به راه

۱- بحار الانوار: ج ۴۴ ص ۲۴۳.

۲- بحار الانوار: ج ۴۴ ص ۲۴۴.

## اسماعیل فرزند حزقیال (علیه السلام):

مجلسی روایت می‌کند: (از برید عجلی نقل شده است: به ابوعبدالله (علیه السلام) عرض کردم: ای فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله)! به من خبر ده از اسماعیلی که خداوند در کتابش از او یاد کرده آنجا که می‌فرماید: ﴿وَأذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا﴾ (و در این کتاب اسماعیل را یاد کن. او درست‌وعده و فرستاده‌ای پیامبر بود). آیا منظور اسماعیل فرزند ابراهیم است؟ برخی اذعان می‌کنند که ایشان، همو می‌باشد. فرمود: اسماعیل (علیه السلام) پیش از حضرت ابراهیم (علیه السلام) از دنیا رفت و جناب ابراهیم (علیه السلام) حجت خداوند و راهبر و صاحب شریعت بود و با این توصیف اسماعیل (علیه السلام) به‌جانب چه کسانی می‌توانست مبعوث شده باشد؟! راوی گوید: عرض کردم: فدایت شوم، منظور چه کسی است؟ حضرت فرمود: وی اسماعیل فرزند حزقیال پیغمبر (علیه السلام) می‌باشد که خداوند او را به‌سوی قومش مبعوث نمود و آن‌ها وی را تکذیب کرده، کشتند و سپس پوست صورتش را کردند. خداوند بر ایشان غضب کرد و سطاطائیل را که فرشته‌ی عذاب است بر آن‌ها نازل نمود. فرشته عرضه داشت: ای اسماعیل من سطاطائیل فرشته‌ی عذاب می‌باشم. پروردگار با عزت مرا نزد تو فرستاده تا اگر بخواهی قومت را با انواع عذاب‌ها معذب نمایم. اسماعیل (علیه السلام) به او فرمود: ای سطاطائیل، به چنین چیزی نیاز نیست. پس حق تعالی وحی فرستاد: ای اسماعیل، حاجت تو چیست؟ عرض کرد: پروردگارا، تو برای خودت بر ربوبیت، برای محمد (صلی الله علیه و آله) به نبوت و برای اوصیایش به ولایت، عهد و میثاق گرفتی و خلقت را به آنچه امتش با حسین بن علی (علیه السلام) پس از پیامبرشان می‌کنند باخبر نمودی و به حسین (علیه السلام) وعده دادی به دنیا برگردانیده می‌شود تا خودش از آن قوم جفاکار به عقوبت عمل‌شان انتقام گیرد. حاجت من به تو ای پروردگارم آن است که مرا نیز به دنیا برگردانی تا از آنچه بر من رفت انتقام گیرم، همان‌طور که حسین (علیه السلام) به دنیا برمی‌گردد. پس حق تعالی اسماعیل بن حزقیال را وعده داد که او با حسین بن علی (علیه السلام) به دنیا باز می‌گردد).<sup>(۲)</sup>

۱- بحار الانوار: ج ۴۴ ص ۲۴۴.

۲- بحار الانوار: ج ۴۴ ص ۲۳۷.

### زکریا علیه السلام:

«طبرسی روایت می‌کند: (سعد بن عبدالله گوید: از قائم تأویل (کهیعص) را پرسیدم. فرمود: این حروف از اخبار غیبی است که خداوند بنده‌اش زکریا را از آن مطلع ساخت و سپس برای محمد و آل او علیهم السلام روایت نمود. این هنگامی بود که زکریا از پروردگارش، خداوند تقاضا کرد اسماء پنج‌گانه را به او تعلیم دهد. جبرئیل علیه السلام را بر او نازل کرد و آن‌ها را به او آموزش داد. هنگامی که زکریا علیه السلام نام‌های محمد، علی، فاطمه و حسن علیهم السلام را یاد کرد، اندوه و ناراحتی‌اش برطرف شد و گرفتاری‌اش از بین رفت امام هنگامی که نام حسین علیه السلام را یاد کرد، بغض گلویش را فشرود و مبهوت شد. روزی از خداوند پرسید: خداوند! مرا چه می‌شود که وقتی چهار تا از آن‌ها را یاد می‌کنم غم‌هایم تسلی می‌یابد اما وقتی حسین علیه السلام را یاد می‌کنم اشکم جاری و ناله‌ام بلند می‌شود؟ خدای تبارک و تعالی او را از داستان‌ش باخبر ساخت و فرمود: کهیعص: (کاف) اسم کربلا، (هاء) هلاکت عترت طاهره، (یاء) یزیدِ ظالم بر حسین علیه السلام، (عین) عطش و تشنگی‌اش و (صاد) صبرش می‌باشد. هنگامی که زکریا علیه السلام این را شنید سه روز از محل عبادتش خارج نشد و مردم را نیز به حضور نپذیرفت و به گریه و زاری پرداخت و در مرثیه‌اش چنین می‌گفت: پروردگارا! آیا بهترین بندگانت را دچار مصیبت فرزندش می‌کنی؟ خداوند! آیا بالای این مصیبت را با ازبین بردن آن می‌فرستی؟

پروردگارا! آیا بر قامت علی و فاطمه علیهما السلام جامه‌ی چنین مصیبتی می‌پوشانی؟ خداوند! آیا این اندوه را به ساحت آن دو فرود می‌آوری؟ سپس می‌گفت: بارالها! در پیری فرزندی عنایت‌م فرما که مایه‌ی روشنی چشمم گردد، پس از آن مرا در محبتش بی‌قرار گردان، سپس در غم مرگش سوگوارم نما؛ همان‌طور که محبوبت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به فرزندش سوگوار نمودی. خداوند یحیی علیه السلام را روزی‌اش فرمود و سپس او را به مصیبتش دچار ساخت و مدت بارداری یحیی علیه السلام همانند امام حسین علیه السلام شش ماه بود.<sup>(۱)</sup>

### عیسی علیه السلام:

مجلسی روایت می‌کند: (مسیح علیه السلام با حواریون از کربلا می‌گذشت که شیری درنده سر رسید و سد راه وی شد. مسیح علیه السلام به سوی شیر رفت و از او پرسید: چرا در این مسیر نشسته‌ای؟ چرا اجازه نمی‌دهی از آن عبور کنیم؟ شیر با زبان فصیح گفت: راه را برایتان باز نمی‌کنم مگر اینکه یزید قاتل حسین علیه السلام را لعنت کنید. عیسی علیه السلام پرسید: حسین کیست؟ پاسخ داد: او فرزند دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نبی امّی و فرزند علی علیه السلام ولی خداست. پرسید: قاتل او کیست؟ پاسخ داد: قاتل او لعنت‌شده‌ی تمام وحوش، حشرات و درندگان، مخصوصاً در روزهای عاشورا است. عیسی علیه السلام دست به دعا برداشت و یزید را لعنت و نفرین نمود و حواریون بر دعایش

آمین گفتند. شیر از مسیرشان به کناری رفت و حرمتشان را نگه داشت).<sup>(۱)</sup>

### رسول خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) :

مجلسی می گوید: (از ابو بصیر از ابوعبدالله (علیه السلام) روایت می کند که گفت: شنیدم می فرماید: (روزی حسین (علیه السلام) در حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود که جبرئیل به حضورش رسید و عرض کرد: ای محمد، آیا او را دوست می داری؟ فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: ولی امت تو به زودی او را خواهند کشت. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بسیار اندوهگین شد. جبرئیل عرض کرد: اگر تربتی را که حسین (علیه السلام) در آن به شهادت می رسد به تو نشان دهم خوشحال می شوی؟ حضرت فرمود: آری. راوی می گوید: جبرئیل فاصله‌ی بین جایی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نشسته بود تا کربلا را شکافت تا اینکه دو قطعه به این صورت یکی شدند - و دو انگشت اشاره را نزدیک هم کرد- خاکی از آن را با بال خود برداشت و به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) داد و سپس آن زمین در کمتر از چشم بر هم زدنی ناپدید گشت. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: خوشا به سعادت تو ای تربت و خوشا به حال کسی که در تو به قتل می رسد).<sup>(۲)</sup>

### علی (علیه السلام) :

صدوق روایت می کند: (از مجاهد از ابن عباس روایت شده است که گفت: در خروج به صفین خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بودم. چون به نینوا در کنار فرات رسید به آواز بلند فریاد زد: ای پسر عباس اینجا را می شناسی؟ عرض کردم: نمی شناسمش، ای امیرالمؤمنین. فرمود: اگر چون من آن را می شناختی از آن گذر نمی کردی تا چون من گریه کنی و چندان طولانی گریست تا محاسنش خیس و اشک بر سینه اش روان شد و با هم گریه می کردیم در حالی که می فرمود: ای وای، ای وای، مرا چه کار با آل ابوسفیان؟ مرا با خاندان جنگ که حزب شیطان و اولیای کفر هستند، چه کار؟ صبر کن ای اباعبدالله، که پدرت از آن‌ها می بیند آنچه تو از آن‌ها خواهی دید. سپس آبی خواست و وضوی نماز گرفت و تا خدا خواست نماز به جا آورد. سپس سخن نخستین خود را بازگفت و پس از نماز و گفتارش چرتی زد و بیدار شد و فرمود: ای ابن عباس! عرض کردم: من اینجا هستم. فرمود: آنچه اکنون در رؤیایم در این چُرم دیدم برای بازگویم؟ عرض کردم: چشمانت خوابید و رؤیایی دیده‌ای، خیر است ای امیرالمؤمنین. فرمود: دیدم گویا مردانی با علم‌هایی سفید که شمشیرهایی درخشان بر کمر داشتند از آسمان فرود آمدند و گرداگرد این زمین خطی کشیدند. دیدم گویا این نخل‌ها شاخه‌های خود را با خون تازه بر زمین زدند و دیدم گویا حسین فرزند و دلبند و جگرگوشه‌ام در آن

۱- بحار الانوار: ج ۴۴ ص ۲۴۴.

۲- بحار الانوار: ج ۴۴ ص ۲۲۸.

غرقه است و کمک می‌خواهد در حالی که اجابت‌کننده‌ای نیست. گویی آن مردان سپیدروی از آسمان نازل شدند در حالی که او را ندا می‌دادند و می‌گفتند: صبر ای آل رسول خدا که شما به دست شرورترین مردم کشته می‌شوید و این بهشت است ای اباعبدالله که مشتاق توست. سپس مرا تسلیت می‌گویند و می‌گویند: ای ابوالحسن! بشارت که خداوند در روزی که مردم در پیشگاه پروردگار می‌ایستند، چشم‌ت را روشن ساخت. سپس به این وضع بیدار شدم. سوگند به آنکه جانم در دست اوست صادق مصدق ابوالقاسم صلی الله علیه و آله برایم بازگفت که من آن را در خروجم برای شورشیان بر ما خواهیم دید. این زمین کربوبلا است که حسین با هفده مرد از فرزندان من و فاطمه در آن به خاک می‌روند؛ این زمین در آسمان‌ها معروف و به نام زمین کربوبلا شناخته شده است، همان‌طور که بقعه‌ی حرمین و بقعه‌ی بیت‌المقدس یاد می‌شوند. سپس فرمود: ای ابن عباس برایم در اطراف آن پشکل آهو جستجو کن که به خدا سوگند دروغ نگویم و دروغ نشنوم که زرد رنگ است، چون رنگ زعفران. ابن عباس گوید: آن را جستیم و گرد هم یافتیم و فریاد کردم: ای امیرالمؤمنین آن‌ها را آن‌گونه که برایم توصیف فرمودی، یافتیم. علی علیه السلام به من فرمود: راست گفت خداوند و رسولش.

سپس حضرت علیه السلام برخاست و به سوی آن‌ها دوید و آن‌ها را برداشت، بویید و فرمود: این دقیقاً همان است. ای ابن عباس، آیا می‌دانی این پشکل‌ها چیست؟ این‌ها را عیسی بن مریم بوییده است، آن هنگام که او به همراه حواریون از اینجا گذر می‌کرد و دید آهوان گرد هم آمده، گریه می‌کنند. عیسی نشست و حواریون نیز با او نشستند. گریست و حواریون نیز گریستند در حالی که نمی‌دانستند چرا نشسته و چرا می‌گرید. گفتند: ای روح خدا و کلمه‌ی او، چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: شما می‌دانید این چه زمینی است؟ عرض کردند: خیر. فرمود: این زمینی است که در آن جگرگوشه‌ی رسول خدا احمد صلی الله علیه و آله و جگرگوشه‌ی آزاده‌ی طاهره‌ی بتول - همانند مادرم - را می‌کشند و در آن به خاکی سپرده می‌شود که خوشبوتر از مشک است، چرا که خاک جگرگوشه‌ی شهید است و خاک پیامبران و پیامبرزادگان این‌چنین است. این آهوان با من سخن می‌گویند و می‌گویند: به اشتیاق تربت نسلِ بابرکت در این زمین می‌چرند و معتقدند در این زمین در امان هستند. سپس آن‌ها را برداشت، بویید و فرمود: این پشکل همان آهوان است که به خاطر گیاهانش چنین خوشبوست. خداوندا، آن‌ها را تا ابد حفظ فرما تا پدرش بویید و تعزیت و تسلی برای او باشد. فرمود: تا امروز باقی مانده و به خاطر طول زمان زرد شده‌اند و این زمین کربوبلاست. سپس با بالاترین صدایش فریاد کشید: ای پروردگار عیسی بن مریم، به کشندگان حسین برکت مده و همچنین بر یاری کنندگان آنان و تنها گذاران او.

سپس حضرت علیه السلام بسیار گریست و ما نیز با او گریستیم تا به رو در افتاد و مدتی طولانی از هوش رفت. سپس به هوش آمد و آن پشکل‌ها را در ردایش بست و مرا نیز امر کرد: تو هم در ردایت ببند؛ و فرمود: ای ابن عباس، هرگاه دیدی خون تازه از آن‌ها بیرون زد و روان شد بدان که ابوعبدالله در این زمین کشته و دفن

شده است.

ابن عباس گوید: به خدا سوگند آن‌ها را بیشتر از برخی از فرایضی که خداوند عزوجل بر من واجب گردانیده است، حفظ می‌کردم و از گوشه‌ی آستینم نمی‌گشودم تا هنگامی که در خانه خوابیده بودم به ناگاه بیدار شدم و دیدم خون تازه از آن‌ها روان و آستینم از خون تازه پر شده است. گریان نشستم و گفتم به خدا سوگند حسین (علیه السلام) کشته شد. به خدا سوگند علی (علیه السلام) در هیچ حدیث و خبری که به من داده، دروغ نگفته و همان‌طور بوده چون رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) به او خبرها داده و به دیگران نداده است. در هراس شدم و سپیده‌دم بیرون آمدم و دیدم گویا شهر مدینه یکپارچه مه‌آلود است طوری که چشم جایی را نبیند. آفتاب برآمد و گویا گرفته بود و گویا بر دیوارهای مدینه خون تازه بود. گریان نشستم و گفتم: به خدا سوگند حسین (علیه السلام) کشته شد. از گوشه‌ی خانه آوازی شنیدم که می‌گفت:

صبر کنید ای آل رسول‌الله کشته شد جوجه‌ی پژمرده

روح‌الامین فرود آمد به گریه و شیون و زاری

سپس به فریاد بلند گریست و من هم گریستم. آن ساعت در ذهنم ثبت شد. ماه محرم، روز عاشورا، ده روز پس از آن، دیدم وقتی خبر و تاریخ آن به ما رسید، همان‌گونه بود. من حدیث را به آن‌ها که با آن حضرت بودند گفتم. گفتند: به خدا سوگند ما در این معرکه آنچه تو شنیدی، شنیدیم و ندانستیم او کیست و گمان بردیم او خضر می‌باشد.<sup>(۱)</sup>



### منتظر وعده داده شده از مشرق (عراق)

سرزمین سومر و اکد (جنوب عراق یا مشرق) جایی است که در متون ادیان ذکر کرده‌اند که منتظر موعود دعوت جهانی‌اش را از آنجا آغاز می‌کند. برخی از متون سومری در این سفر بیان شد و روشن شد این‌ها متونی دینی می‌باشند.

اما متون پس از آن، روشن ساختند که منجی یا رهایی‌بخش از مشرق می‌آید و تأکید می‌کنند که محل آن عراق می‌باشد، نسبت به مکان خلفای الهی مانند محمد و عیسی که سلام و صلوات خداوند بر همگی‌شان باد.

رسول خدا ﷺ فرمود: (مردمی از مشرق قیام می‌کنند که برای مهدی یعنی حکومتش زمینه‌سازی می‌کنند).<sup>(۱)</sup>

از علی (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: (و بدانید اگر از طلوع‌کننده‌ی مشرق پیروی کنید، شما را به راه‌های رسول خدا ﷺ رهنمون می‌شود و از بیماری کری و کوری و گنگی رهایی‌تان می‌بخشد تا از رنج طلب آسوده شوید).<sup>(۲)</sup>

و در انجیل: (۲۷ چرا که او همچون صاعقه از شرق‌ها پدیدار می‌شود و در مغرب‌ها آشکار می‌گردد. آمدن پسر انسان نیز این چنین خواهد بود).<sup>(۳)</sup> بیان می‌دارد که ابتدای ظهورش از مشرق به مغرب خواهد بود و مشرق با در نظر گرفتن مکان عیسی (علیه السلام) در آن زمان عراق می‌باشد؛ و برقی که از مشرق خروج می‌کند و در مغرب ظاهر می‌شود ابراهیم (علیه السلام) است، به‌صورتی که از جنوب عراق خارج و در سرزمین مقدس ظاهر شد.

و اما در تورات: (۷ پروردگار سپاهیان چنین می‌گوید: اینک قوم خود را از زمین مشرق و از زمین مغرب آفتاب، خواهم رهانید ۸ و ایشان را خواهم آورد تا در اورشلیم سکونت گزینند و ایشان قوم من خواهند بود و من به‌راستی و عدالت خدای ایشان خواهم بود).<sup>(۴)</sup> و معنایش چنین است که منجی ابتدا از مشرق‌زمین آغاز خواهد کرد.

۱- ابن ماجه: ج ۲، ص ۱۳۶۸.

۲- کافی: ج ۸، ص ۶۶.

۳- متی: اصحاح ۲۴.

۴- سفر زکریا: اصحاح ۸.

و درباره‌ی منجی نیز در تورات آمده است: (۱۰ و این روز، روز سُور پروردگار سپاهیان است، روز تنبیه، برای انتقام از افرادی است که بر آنان خشم گرفته شده است. پس شمشیر هلاک کرده، سیر می‌شود و از خون ایشان مست می‌گردد. زیرا خداوند پروردگار سپاهیان ذبح‌شده‌ای در زمین شمالی در نهر فرات دارد).<sup>(۱)</sup>

رود فرات در عراق قرار گرفته و اما اینکه رهایی‌بخش، قربانی در آنجا دارد، توضیح داده شد که او حسین (علیه السلام) مقتول در کربلاست؛ همان دموزی که سومریان هزاران سال پیش بر او در سرزمین سومر و اکد نوحه‌سراییی کردند و منتظر فرزندش گیلگمش موعود بودند.

سپس امام علی (علیه السلام) اولین مقربان به امام مهدی (علیه السلام) را ذکر می‌فرمایند: (... آگاه باشید که اولین‌شان از بصره و آخرین‌شان از ابدال می‌باشد).<sup>(۲)</sup> و این تصادفی نیست که بشنویم امام صادق (علیه السلام) نام این اولین را ذکر می‌کند و می‌فرماید: (و از بصره ... احمد).<sup>(۳)</sup> حتی عجیب نیست اگر بدانیم که (احمد) در روایاتی دیگر به اسم (محارب = جنگجو) تبدیل شده؛ جنگجویی که پیش‌آهنگ است و این توصیفی است که اقوام سومری در عراق هزاران سال پیش او را به آن می‌شناختند.

همچنین اشاره می‌کنم سرزمین بین‌النهرین و دقیقاً جنوب آن که محل تلاقی یا برخورد دو رود (دجله و فرات) را دربردارد، در شهر (قرنه) یا (زاویه)ی پیشین است و علت نامگذاری آن همان‌طور که معروف است به اتصال دو رود اشاره دارد، همان‌گونه که اسم زاویه از چنین اتصالی نشأت می‌گیرد که زاویه‌ای در منطقه‌ی تلاقی یا برخورد تشکیل می‌شود.

این زاویه داستانی دارد که ما را به یاد یکی از صفات منجی جهانی موعود می‌اندازد؛ همان سنگ زاویه که عیسی (علیه السلام) درباره‌اش می‌فرماید: (... ۴۲ آنگاه عیسی به آن‌ها فرمود: مگر در کتاب نخوانده‌اید آن سنگی که معماران ردّش نمودند، رأس زاویه شد (سنگ اصلی بنا شد). این کار پروردگار است و به نظر ما عجیب می‌باشد).<sup>(۴)</sup>

و داوود (علیه السلام) درباره‌اش می‌فرماید: (۲۲ سنگی را که معماران رد کردند، سنگ رأس زاویه (سنگ اصلی بنا) شد. ۲۳ این از جانب پروردگار است و در نظر ما عجیب می‌نماید. ۲۴ این همان روزی است که پروردگار آن را ساخت. در آن، خوشی کنیم و شادمان باشیم. ۲۵ آه ای پروردگار، نجات بخش! آه ای پروردگار، ما را خلاص

۱- سفر ارمیا: اصحاح ۴۶.

۲- بشارت الاسلام: ص ۱۴۸.

۳- بشارت الاسلام: ص ۱۸۱.

۴- انجیل متی: اصحاح ۲۱.

کن. ۲۶ مبارک باد او که به نام پروردگار می‌آید.<sup>(۱)</sup>

و پس از بیان اشتباه در مورد اینکه آن سنگ عیسی یا داوود عليه السلام است، سید احمد الحسن عليه السلام می‌فرماید: (... ولی حقیقت آن است که داوود عليه السلام و عیسی عليه السلام نجات‌دهنده‌ای را که در آخرالزمان به نام پروردگار می‌آید قصد کرده‌اند. عیسی عليه السلام در جاهای دیگری در انجیل به او بشارت داده و وی را عزت داده شده و بنده‌ی حکیم نام نهاده است و در اینجا نیز او را "حجر زاویه" (سنگ اصلی بنا) می‌خواند. اینجا سؤالی پیش می‌آید: چه کسی است که سنگ بنا را شناخته است یا ممکن است او را بشناسد و بداند که سنگ بنا کیست؟ آیا به داوود یا عیسی عليه السلام گفته شده است که آن‌ها خود، سنگ بنا در خانه‌ی پروردگار هستند؟ یا در جایی دیگر به آن‌ها یادآوری شده که ایشان سنگ بنا در خانه‌ی خدا هستند؟ و آیا سنگی در گوشه خانه پروردگار یا هیکل، نزد یهود و نصارا قرار داده شده است که به داوود یا عیسی (ع) دلالت داشته باشد؟ واقعیت آن است که چنین چیزی وجود ندارد؛ ولی در امت دیگری از فرزندان ابراهیم عليه السلام موجود است؛ و در خانه‌ی خدایی که ابراهیم و پسرش اسماعیل عليه السلام بنا نهادند وجود دارد و در گوشه و دقیقاً در گوشه‌ای که رکن عراقی نام دارد، استقرار یافته است. تمام این موارد به یک چیز دلالت دارد و آن نجات‌دهنده‌ای است که در آخرالزمان می‌آید یا کسی که داوود در مزامیر به او با "سنگ زاویه" (سنگ بنا) اشاره کرده و گفته است که به نام پروردگار می‌آید...

بنابراین سنگ یا نجات‌دهنده‌ای که هیکل باطل و زمامداری طاغوت و شیطان بر این زمین را در هم می‌شکند و در حکومت او حق و عدل در زمین منتشر می‌شود، در آخرالزمان و در عراق ظهور می‌یابد که این معنا در خواب دانیال واضح است. این همان سنگی است که بُت یا زمامداری طاغوت و انانیت را از اصل برمی‌کند و ویران می‌سازد. این در حالی است که نه عیسی و نه داوود عليه السلام هیچ‌یک نه به عراق فرستاده شده بودند و نه در آخرالزمان بودند؛ بنابراین امکان ندارد هیچ‌کدامشان همان سنگ بنای مزبور باشند. بلکه از تمام مطالب پیشین به‌روشنی مشخص می‌شود، سنگ بنایی که در یهودیت و نصرانیت وجود دارد، همان حجرالأسودی است که در گوشه‌ی بیت‌الله الحرام در مکه نهاده شده است...<sup>(۲)</sup>

حال اکنون به (زاویه) محل تلاقی دو رود در قرنه بازمی‌گردم تا همه را به علامتی الهی یادآور شوم، که علی‌رغم ظلم و قساوت سال‌ها و روزگاران و تلخی ظلم و ستمی که زمین را از فساد لبریز ساخته، همچنان با وقار سایه افکنده است؛ آری، (درخت آدم)؛ که آدم عليه السلام آشکار نمود چه وقایعی بر نیکوکاران از فرزندانش

۱- مزمور: ۱۱۸.

۲- پاسخ‌های روشن‌گرانه جلد ۴: پاسخ سؤال ۳۲۷. جهت مطالعه‌ی پاسخ کامل برای روشن شدن حقیقت، به منبع ارائه شده، مراجعه شود.

خواهد گذشت؛ علی‌الخصوص کسانی که به‌مثابه علائمی مهم در راه دین هستند؛ مانند دموزی یا گیلگمش. این بار برای تمامی فرزندان به وقوع می‌پیوندد، از جمله کسانی که امروزه زندگی می‌کنند و آن‌ها را با سخنی مورد خطاب قرار نداد که ممکن است، دستان تحریف در آن دست یازند، بلکه با کاشت درختی در آن منطقه‌ی مبارک است. و گویی که آن را پرچم و نشانه‌ای در آسمان منتظران رویانید که نه می‌افتد و نه محو می‌شود؛ در حالی که صاحب وعده داده شده‌اش، هنوز آن را به دست نگرفته است. امید است این یادآوری برای منتظران فرزندش گیلگمش موعود (مردی که جوانه‌ای برای درخت جدید خواهد بود) و کسانی که منتظر قیامش از همان سرزمین می‌باشند، مفید واقع گردد.

و وعده‌ی پروردگارم حق است و سپاس و ستایش تنها از آن پروردگار جهانیان است.

## حاکمیت خدا و تنصیب الهی

دین خدا، حاکمیت خداست؛ به این معنا که خدای سبحان، کسی است که حاکم را برمی‌گزیند و جانشین یا خلیفه‌ای که اطاعتش و رجوع به او بر مردم واجب است را تعیین می‌کند. به عبارت دیگر، این خداوند سبحان است که تشریح می‌کند و همچنین تعیین مجری آن نیز در دست اوست. از همین رو تمامی پیامبران، تعیین شده از طرف خداوند هستند و مردم در این رابطه هیچ دخل و تصرفی ندارند. این مثالی از عهد قدیم است که به آن اشاره دارد و از موسی (علیه السلام) روایت می‌کند: (۱۴) چون به زمینی که بیهوه، پروردگارت، به تو می‌دهد، داخل شوی و در آن تصرف نموده، ساکن شوی و بگویی مثل تمام امت‌هایی که در اطرافم هستند، پادشاهی بر خود قرار دهم ۱۵ البته پادشاهی را که بیهوه پروردگارت برگزیند بر خود قرار ده. یکی از برادرانت را بر خود پادشاه بساز و مردی بیگانه را که از برادرانت نباشد، نمی‌توانی بر خود مسلط نمایی).<sup>(۱)</sup>

و همانند آن، قرآن کریم تصریح می‌فرماید: ﴿وَاجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِّنْ اَهْلِيْ \* هَارُوْنَ اَخِيْ﴾<sup>(۲)</sup> (و یاورى از خاندانم برايم قرار ده \* برادرم هارون را).

و در آیاتی دیگر، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ اللّٰهُمَّ مٰلِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ﴾<sup>(۳)</sup> (بگو: بار خدایا! تویی دارنده‌ی مُلک و پادشاهی. به هر که بخواهی مُلک می‌دهی و از هر که بخواهی مُلک می‌ستانی. هر کس را که بخواهی عزت می‌دهی و هر کس را که بخواهی ذلت می‌دهی. همه نیکی‌ها به دست توست و تو بر هر کاری توانایی) و همچنین: ﴿اِنِّيْ جَاعِلٌ فِى الْاَرْضِ خَلِيْفَةً﴾<sup>(۴)</sup> (من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم).

از همان روز اول بر روی این زمین به همین صورت بوده است؛ و از همین رو می‌بینیم که کتیبه‌ها و الواح گلین بر این حقیقت تأکید می‌ورزند؛ حقیقتی که اقوام نخستین تمدنی (سومریان) که انسانیت را شناختند، به آن معتقد بودند.

۱- سفر تنبیه: اصحاح ۱۷.

۲- طه: آیات ۲۹ و ۳۰.

۳- آل عمران: آیه ۲۶.

۴- بقره: آیه ۳۰.

در خصوص قانونی که تمامی جانشینان خداوند با آن شناخته می‌شوند، سید احمد الحسن (علیه السلام) می‌فرماید: (... حکمت الهی اقتضا می‌کند قانونی برای شناخت خلیفه و جانشین خداوند در زمین و در هر زمان قرار داده شود و الزاماً این قانون باید از همان روز اولی که خداوند سبحان خلیفه‌اش را در زمینش قرار داده است، وضع شده باشد. امکان ندارد که این قانون، در یکی از رسالت‌های بعدی از روز اول آمده باشد؛ به این خاطر که از روز اول مکلفینی وجود دارد. و حداقل مقدار یقینی، برای همه همان وجود ابلیس، به عنوان مکلف از روز اول می‌باشد.

در حالی که مکلف برای شناخت صاحب حق الهی به این قانون نیازمند است! در غیر این صورت، او از دنباله‌روی از صاحب حق الهی معذور خواهد بود؛ چرا که قادر نبوده تا تمایزی قائل شود؛ و قانونی الهی برای شناخت این خلیفه‌ای که از سوی خداوند سبحان و متعال منصوب شده، در دست نداشته است! آنچه همه درباره‌ی پیشینه‌ی روز اولی که خداوند خلیفه و جانشینش را در زمینش قرار داد، اتفاق نظر دارند، این است که:

۱- خداوند در حضور فرشتگان و ابلیس به آدم (علیه السلام) تصریح فرمود؛ اینکه او خلیفه و جانشینش در زمین می‌باشد.

۲- پس از اینکه خداوند، آدم (علیه السلام) را آفرید، همه‌ی نام‌ها را به او تعلیم داد.

۳- سپس خداوند به همه‌ی کسانی که در آن هنگام او را می‌پرستیدند یعنی فرشتگان و ابلیس، دستور داد به آدم سجده کنند...). سپس آیاتی از سوره‌ی بقره (آیه‌ی ۳۰ و بعد از آن) را به‌عنوان توضیحی بر آن ذکر می‌فرماید.<sup>(۱)</sup>

به‌عنوان مثال در متون شناخت خلفای خدا برای پیروان هر دین، وصیت‌هایی از پیامبران را بر کسانی که جانشین‌شان می‌شوند یا پس از آن‌ها می‌آیند می‌بینیم و می‌توانیم این وصیت‌ها را به‌وضوح تمام در کتب آسمانی ملاحظه کنیم؛ به‌عنوان نمونه:

(و پروردگار به موسی گفت: اینک ایام مردن تو نزدیک است؛ یوشع را طلب نما و در خیمه‌ی اجتماع حاضر شوید تا او را وصیت نمایم. پس موسی و یوشع رفته، در خیمه‌ی اجتماع حاضر شدند. ۱۵ و پروردگار در ستون ابر در خیمه ظاهر شد و ستون ابر بر در خیمه ایستاد).<sup>(۲)</sup>

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا

۱- روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان - سید احمد الحسن (علیه السلام) جلد سوم.

۲- تنبیه: اصحاح ۳۱.

وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ<sup>(۱)</sup> (ابراهیم به فرزندان خود به آن وصیت کرد (در برابر خدا تسلیم شوند) و یعقوب به فرزندان خود گفت: ای فرزندان من، خدا برای شما این دین را برگزیده است، مباد بمیرید بی آنکه از تسلیم‌شدگان باشید)؛ و این همان چیزی است که عیسی (علیه السلام) نیز به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) وصیت نمود: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ<sup>(۲)</sup> (و (به یاد آورید) هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم در حالی که تصدیق‌کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده می‌باشم، و بشارت‌دهنده به رسولی که بعد از من می‌آید و نام او احمد است! هنگامی که او با معجزات و دلایل روشن به سراغ آنان آمد، گفتند: این سحری است آشکارا!).

و در مورد متنی که به گیلگمش تعلق دارد (قهرمان حماسه‌های سومر و اکد)، ما متنی از حماسه را می‌بینیم که او در جمع بیست‌وچهار نیکوکار می‌باشد:

«تاکنون هیچ‌کس نتوانسته چنین کند، ای گیلگمش،

هیچ بشری از مسیر کوه‌ها عبور نکرده است،

زیرا مسافت دو برابر دوازده ساعت تاریکی بر آن سایه افکنده، طوری که نوری وجود ندارد، ...

گیلگمش، عبور کن و نترس،

به تو اجازه می‌دهم از کوهستان "ماشو" عبور کنی، ...

این هم دروازه‌ی کوهستان! پیش رویت باز است»<sup>(۳)</sup>.

پیش‌تر اشاره شد این ساعت‌ها (بیست‌وچهارتا) سروران جانشینان خدا بر روی زمینش هستند و خداوند سبحان به منتظر موعود (گیلگمش) اجازه داد تا یکی از آنها باشد.

و در مورد این بیست‌وچهار خلیفه، در انجیل می‌خوانیم:

۱) پس از این دیدم ناگاه دروازه‌ای در آسمان باز شده است و آن آواز اول را که شنیده بودم چون کرنا با من

سخن می‌گفت، دیگر باره می‌گوید: به اینجا صعود کن تا اموری را که پس از این باید واقع شود به تو بنمایانم.

۲ فوراً در روح شدم و دیدم تختی در آسمان برپاست و بر آن تخت، نشیننده‌ای ۳ و آن نشیننده، در صورت،

مانند سنگ یشم و عقیق است و قوس قزحی در گرد تخت که به منظر، شباهت به زمرد دارد ۴ و گرداگرد

تخت، بیست‌وچهار تخت است و بر آن تخت‌ها بیست‌وچهار پیر، نشسته دیدم که جامه‌ای سفید دربر دارند و بر

۱- بقره: آیه ۱۳۲.

۲- صف: آیه ۶.

۳- حماسه‌ی گیلگمش - طه باقر: ص ۷۵ و ۷۶.

سر ایشان تاج‌های زرین ۵ و از تخت، برق‌ها و صداها و رعد‌ها برمی‌آید).<sup>(۱)</sup>

آن‌ها همان کسانی هستند که رسول خدا ﷺ در وصیت مقدسش هنگام وفاتش فرمود: (... یا ابالحسن صحیفه و دواتی حاضر کن؛ و پیامبر خدا ﷺ وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که فرمود: یا علی پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن‌ها دوازده مهدی (علیهم السلام) هستند... و سپس حدیث را ادامه می‌دهد تا آنجا که فرمود: و هنگامی که وفاتش رسید (امام یازدهم) آن را به فرزندش، محمد، مستحفظ از آل محمد (علیهم السلام) تسلیم کند (که او امام مهدی (علیه السلام) می‌باشد) و ایشان دوازده امام (علیهم السلام) می‌باشند و سپس دوازده مهدی (علیهم السلام) بعد از او می‌باشد. پس اگر وقت وفاتش رسید، خلافت را به فرزندش نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است و نام سوم مهدی است و او اولین ایمان‌آورنده می‌باشد).<sup>(۲)</sup>

به این ترتیب روشن می‌شود که ذکر شدن بیست و چهار (ساعت، شیخ، امام) در تمامی متون دینی وجود دارد و گیلگمش وعده داده شده، یکی از آن‌هاست؛ جنگجویی که پیشاهنگ است، رهایی‌بخش، منجی و سرور حکیم و مهدی منتظر.

بنابراین او شخصیت جهانی یگانه‌ای است که پیامبران بزرگوار تکلیف معرفی او و غیر او، از خلفای الهی که از علائم مهم در راه دین الهی هستند را به اقوامشان عهده‌دار بودند، و این رویه از همان روزهای نخستین بشریت بر روی این زمین وجود داشته است. والحمد لله رب العالمین.

۱- مکاشفات یوحنا: اصحاح ۱۴.

۲- غیبت طوسی: ص ۱۵۰.



## پیوست ۴

### داستان یوسف (علیه السلام)، عبرتی برای زمان ظهور مقدس

این متنی است که سید احمد الحسن (علیه السلام) در انتهای کتاب روشنگری‌ها ذکر فرموده است:

سوره‌ی یوسف با ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾<sup>(۱)</sup> (بهترین داستان را برای حکایت می‌کنیم) آغاز و با ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (در سرگذشت آن‌ها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه بود! اینها داستان دروغین نبود؛ بلکه (وحی آسمانی است، و) هماهنگ است با آنچه پیش روی او قرار دارد؛ و شرح هر چیزی و هدایت و رحمتی است برای گروهی که ایمان می‌آورند!) به پایان می‌رسد.

در روشنگری‌های پیشین گفتم که داستان یوسف (علیه السلام) حول رؤیا می‌چرخد. یوسف پیامبر رؤیا می‌بیند، زندانی رؤیا می‌بیند، فرعون رؤیا می‌بیند و تمام این‌ها، رؤیاهایی از سوی خداوند هستند؛ صرف‌نظر از اینکه بیننده‌اش پیامبر باشد یا کافر. خداوند سبحان و متعال از این رؤیاهایی که در سوره‌ی یوسف تعریف نموده - که محور داستان یوسف (علیه السلام) و تمکین دادن او از سوی پادشاه مصر است - به ﴿أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾ (بهترین داستان‌ها) تعبیر فرموده است.

اکنون به بحث و بررسی آخرین آیه‌ی سوره‌ی یوسف می‌پردازیم تا ببینیم خداوند از حکایت کردن این داستان چه منظوری داشته است؛ از این رؤیاهایی که برای حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) پیامبر خدا و به دنبال آن برای هر کسی که به این پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه و آله) و آنچه آورده است، ایمان دارد، حکایت فرموده است: ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ (در داستان‌هایشان، خردمندان را عبرتی است).

بنابراین در این داستان بهره‌ای نهفته است؛ بهره‌ای که می‌توان عبرت‌های بزرگی از آن برگرفت. شایسته است انسان از غیر خودش عبرت گیرد؛ اگر کسی در گودالی سقوط کرده باشد، باید از راه و رفتار او دوری کند تا در همان گودال سقوط نکند؛ چنین چیزی پذیرفته شده است.

اما واقعیت این است کسانی که درس و عبرت می‌گیرند و داستان یوسف (علیه السلام) به آنان سود و منفعت می‌رساند فقط ﴿أُولِي الْأَلْبَابِ﴾ (خردمندان) هستند؛ و خرد انسان، قلب و باطن او می‌باشد؛ بنابراین دارندگان

۱- یوسف: آیه ۳.

۲- یوسف: آیه ۱۱۱.

قلوب نورانی شده با نور خداوند و قلوب پاکیزه شده با پاکي قدسي خداوند، بهره‌مندان از این رؤیاهای و این مسیر نبوی کریم، می‌باشند.

اما کسانی که درون‌های سیاه و تاریک دارند، جزو خردمندان محسوب نمی‌شوند؛ چرا که قلوب‌شان تهي است، آکنده از ظلمت عدم است و چیزی در اندرونشان نیست تا به آن خرد گفته شود.

داستان یوسف (علیه السلام) باید برای هر انسانی درس و عبرتی داشته باشد؛ ولی در واقع فقط برای کسانی درس و عبرت است که به ملکوت آسمان‌ها ایمان دارند؛ در نتیجه آنان سخنان خداوند را که در آینده می‌آید، تصدیق می‌کنند و نمی‌گویند از سوی شیطان است.

کلام خداوندی که با یوسف آل محمد (علیهم السلام) خواهد آمد را تصدیق می‌کنند؛ همان کسی که در آینده در پیشگاه حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) خواهد آمد: ﴿مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ﴾ (این داستانی دروغین نیست، بلکه تصدیق سخن پیشینیان است).

داستان یوسف (علیه السلام) و رؤیایی که یوسف (علیه السلام) و زندانی و فرعون دیدند، سخنانی کذب و دروغ نیست و از سوی شیطان نمی‌باشد؛ بلکه از جانب خداوند می‌باشند. پس بر شماست که از آن درس بگیرید و بهره‌مند شوید تا آن هنگام که یوسف آل محمد (علیهم السلام) می‌آید، دچار لغزش نشوید و در گودال سقوط نکنید. این داستانی که خداوند از آن به نیکوترین داستان‌ها تعبیر فرموده است، چیزی جز ﴿تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ﴾ (تصدیق سخن پیشینیان) نیست؛ یعنی تصدیق آنچه در پیشگاه حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) در آینده خواهد آمد؛ یعنی در آینده، پس از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) که همان یوسف آل محمد (علیهم السلام) می‌باشد.

در این رؤیاهای و داستان، فقط تفصیل برخی موارد که به یوسف آل محمد (علیهم السلام) اختصاص دارد، وجود ندارد، بلکه در آن‌ها ﴿تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ﴾ (تفصیل هر چیزی) می‌باشد و در نتیجه این داستان در زمان ظهور یوسف آل محمد (علیهم السلام) یعنی قائم مهدی (علیه السلام) ﴿هُدًى وَرَحْمَةً﴾ (هدایت و رحمتی است)، فقط برای ﴿لأُولَى الْأَلْبَابِ﴾ (خردمندان) و ﴿وَلِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (و برای گروه مؤمن) خواهد بود و نه برای کسان دیگر!

آنان با نور خداوندی خواهند دید که زلیخا (همسر عزیز) همان دنیا و فرمانروایی دنیوی است که به آل محمد و یوسف آل محمد (علیهم السلام) رو خواهد نمود؛ ولی او فقط از آن راهی راضی و خوشنود می‌شود که مورد خواست و اراده‌ی خداوند باشد، یعنی تنصیب الهی و حاکمیت خداوند.

نپذیرفتن زنا و راه غیر مشروع از دید خداوند (حاکمیت مردم) در ابتدای کار باعث سختی و رنج و زحمت یوسف آل محمد (علیهم السلام) خواهد شد؛ همان‌طور که نپذیرفتن زنا توسط یوسف (علیه السلام) باعث به زندان رفتنش شد.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌فرماید: (دنیا پس از روی‌گردانی‌اش، همانند روی آوردن ماده شتر به بچه‌اش، به ما روی خواهد نمود). سپس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ

توقفگاه‌هایی برگزیده از چشم‌اندازهای سومر و اکد ..... ۸۳

وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴿۱﴾ (ما می‌خواهیم بر مستضعفین زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم!).

این چنین است که خردمندان در داستان یوسف (علیه السلام) تفصیل هر چیزی از یوسف آل محمد (علیه السلام) را می‌یابند. به این ترتیب ﴿لِأُولَى الْأَلْبَابِ﴾ (برای خردمندان) و ﴿لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (برای گروه مؤمن) را ترک می‌گویم تا از داستان یوسف و آنچه در آن است، با خواندن و تدبیر در آن، بهره‌مند گردند و نورانی شوند؛ و من الله التوفیق.

﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولَى الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (۲) (در سرگذشت آن‌ها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه بود! اینها داستان دروغین نبود؛ بلکه (وحی آسمانی است، و) هماهنگ است با آنچه پیش روی او قرار دارد؛ و شرح هر چیزی و هدایت و رحمتی است برای گروهی که ایمان می‌آورند!). (۳)

---

۱- قصص: آیه ۵.

۲- یوسف: آیه ۱۱۱.

۳- روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان - سید احمد الحسن (علیه السلام): جلد سوم.

## پایان ...

از جابر جعفی از امام باقر (علیه السلام) که ایشان سخن فرزندش قائم موعود (علیه السلام) را بیان می‌فرمایند:  
 (ای مردم! ما از خداوند طلب یاری می‌کنیم. پس هرکس از مردم که دعوت ما را اجابت کند باید بداند ما از اهل بیت پیامبر شما حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) می‌باشیم و ما از همه‌ی مردم به خداوند و محمد (صلی الله علیه و آله) سزاوارتریم. هرکس با من در مورد آدم (علیه السلام) محاجّه (دلیل‌آوری) کند، من نسبت به آدم از همه سزاوارترم و هرکس در ارتباط با نوح (علیه السلام) با من محاجّه کند، من نسبت به نوح (علیه السلام) از همه مقدّم‌ترم و هرکس نسبت به ابراهیم (علیه السلام) با من محاجّه کند، من نسبت به ابراهیم (علیه السلام) سزاوارترم و آن کس که در خصوص محمد (صلی الله علیه و آله) با من محاجّه کند، در رابطه با محمد (صلی الله علیه و آله) از همه برترم و هرکس در ارتباط با انبیا (علیهم السلام) با من محاجّه کند، من از همه نسبت به انبیا سزاوارترم. آیا خداوند در محکم کتابش نمی‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ \* ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (خدا آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برتری داد \* فرزندان بودند، برخی از نسل برخی دیگر پدید آمده و خداوند شنوا و داناست؟). پس من باقیمانده‌ای از آدم و ذخیره‌ای از نوح و برگزیده‌ای از ابراهیم و خالص‌ترین از محمد که سلام و صلوات خداوند بر همگی‌شان باد، هستیم.

آگاه باشید، هرکس در مورد کتاب خدا با من محاجّه کند، من از همه به کتاب خدا سزاوارترم، هرکس در مورد سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با من محاجّه کند، من از همه به سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سزاوارترم. پس شما را به خدا سوگند می‌دهم کسانی که امروز سخنان مرا شنیدند آن‌را به غایبان برسانند. از شما به حقّ خداوند و به حقّ فرستاده‌اش و به حقّ خودم درخواستی نمی‌کنم جز اینکه، به حقّ نزدیکی به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که بر شما دارم، ما را یاری کنید و ما را در برابر کسانی که به ما ستم روا می‌دارند، بازدارید.

به‌درستی که آن‌ها ما را پوشانیدند، به ما ستم روا داشتند و ما و فرزندانمان را از وطنمان آواره کردند، به ما ظلم کردند، ما را از حقان دور کردند و اهل باطل بر ما افترا بستند. بترسید از خدا، بترسید از خدا! ما را تنها مگذارید و یاریمان کنید که خداوند متعال شما را یاری کند).<sup>(۱)</sup>

والحمد لله رب العالمین، وصلى الله على سيدنا محمد وآله وسلم تسليما



## فهرست

- پیشگفتار ..... ۵
- توقفگاه‌های برگزیده از چشم‌اندازهای سومر و آکد ..... ۹
- توقفگاه اول: ..... ۱۰
- ۱۰ حماسه‌های سومر و آکد و دین الهی
- توقفگاه دوم: ..... ۱۶
- ۱۶ دین سومر و آکد و ادیان سه‌گانه: اسلام، مسیحیت و یهودیت
- توقفگاه سوم: ..... ۱۹
- آیا این همان داستان ایوب پیامبر خداست که سومریان آن را پیش از وقوعش روایت می‌کنند؟! ۱۹
- توقفگاه چهارم: ..... ۲۱
- ۲۱ سرزمین سومر و آکد بر دموزی گریست و اکنون بر حسین (علیه السلام) می‌گرید؟! ۲۱
- ۳۱ مرثیه‌سرایی سومریان بر تموز یا دموزی
- توقفگاه پنجم: ..... ۳۶
- ۳۶ گیلگمش پسر نانسونا، مادری مویه‌کنان بر دموزی!
- توقفگاه ششم: ..... ۴۵
- ۴۵ گیلگمش شخصیتی دینی
- توقفگاه هفتم: ..... ۴۹

توقفگاه هشتم: ..... ۵۲

توقفگاه نهم: ..... ۵۵

سفر گیلگمش به سمت جدش نوح علیه السلام

توقفگاه دهم: ..... ۶۱

سومریان و حاکمیت خدا

پیوست‌ها ..... ۶۶

پیوست ۱

نوح‌سرای و گریه‌ی خلفای الهی بر حسین علیه السلام

پیوست ۲

منتظر وعده داده شده از مشرق (عراق)

پیوست ۳

حاکمیت خدا و تنصیب الهی

پیوست ۴

داستان یوسف علیه السلام، عبرتی برای زمان ظهور مقدس

پایان ...

فهرست ..... ۸۶